



دستور زبان فارسی

علی صنفی

دستور زبان فارسی

نوشته

علی اصغر فقیهی

چاپ دوم

با تجدید نظر کامل

ناشر، مطبوعات اسماعیلیان

قم - خیابان ارم

مهر ماه ۱۳۴۹

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

قم چاپ حکمت

مقدمهٔ چاپ دوم

پس از انتشار چاپ اول این کتاب پاره‌ای از علاقمندان که با نظر دقیق و تیزبین خود مطالب را مورد بررسی قرار داده یا بطور کلی نسبت بکتاب از جهات گوناگون توجه کرده بودند ، تذکراتی کتبی یا شفاهی دادند ، که اکنون ضمن سپاسگزاری ، لازم میدانم ، دربارهٔ آن تذکرات و انتقادات ، مختصر توضیحی باطلاع خوانندگان محترم برسانم :

۱ - موضوعی که بیش از هر چیز مورد ایراد بوده است ، نحوهٔ چاپ کتاب است از جهت حروف چینی و نقطه گذاری و فرم حروف و اغلاط فراوان مطبعی و اینگونه امور که کاملاً مورد قبول نویسنده میباشد . لازم است یاد آور شود که این نواقص بیشتر معلول شتابی بود که در آن چاپ بکاررفت امانه از طرف مؤلف . امید است در چاپ حاضر این نوع نقصها و کوتاهیها تا حد زیادی برطرف شده باشد .

۲ - ایرادهایی بپاره‌ای از مطالب کتاب گرفته شده که بعضی از آنها صحیح و بجا است ، اینها بضمیمهٔ چندا اشتباه دیگر که خود نویسنده متوجه شده ، در این چاپ اصلاح گردیده است .

۳ - یادآوری دیگر این بود که پاره‌ای از مطالب دستوری اصلا در کتاب نیامده است از قبیل اضافهٔ استعاری یا طریقهٔ متعدی کردن فعل لازم و چند موضوع دیگر . کوشش شده است که این نقصه نیز تا حدود امکان مرتفع گردد .
در ضمن این مقدمه بی‌مناسبت نیست گفته شود که در چند مورد از طرف

نویسنده ، درباره بعضی از اصطلاحات یا تعاریف دستوری ، اظهار نظر شده و نیز مطالبی در کتاب آمده است که تا کنون نسبت بآنها کمتر توجه گردیده است . خیلی بمورد است که صاحب نظران نسبت باین موارد عنایت بیشتری بفرمایند . و نظر و عقیدت خود را بطور مثبت یا منفی درباره آنها اظهار دارند .

یادآوری دیگر این است که همانطور که در چاپ اول ملاحظه شد برای تطبیق قواعد و نکات دستوری با الفاظ و عبارات زبان فارسی ، دو نوع تمرین مربوط بتجزیه و ترکیب در کتاب آمده است : یکی آنکه بعد از بحث از کلمه ای مثلاً اسم یا صفت عباراتی ذکر گردیده و همان نوع کلمه که قبلاً مورد بحث قرار گرفته در آن عبارات تجزیه و ترکیب شده است . دیگر آنکه در آخر کتاب دو قسمت از دو متن فارسی انتخاب شده که تمام انواع کلمات و قواعد دستوری که در کتاب آمده با الفاظ و عبارات آنها تطبیق شده است . بطور کلی منظور نویسنده این بوده است که با استفاده از تجربیاتی که در ضمن سالها تدریس دستور زبان بدست آورده ، کتاب طوری تهیه شود ، که احتیاجات دانش آموزان و دانشجویان گرامی را تا حدودی برطرف سازد و مطالب طوری مورد بحث قرار گیرد که خواننده کاملاً دریابد و درک کند و در همان حال ، مطالب فشرده باشد و از استطرادات و موضوعهای غیر لازم و مثالهای متعدد دوری جسته شود تا حجم زیاد کتاب باعث ملال خاطر خواننده نگردد . در پایان متذکر میشود که نسخه های چاپ اول ، در مدت دو سال یعنی از پاییز ۴۶ تا پاییز ۴۸ بکلی تمام شد و اینک چاپ دوم آن خارج میشود . امید است مورد نظر علاقمندان قرار گیرد . و با انتقادات و راهنماییهای خود ، مؤلف را رهین منت سازند .

مقدمه چاپ اول

بعنوان مقدمه یاد آور میشود که :

روش من در تدریس دستور زبان فارسی این است که ، در هر جلسه درس ، مبحثی را مورد بررسی قرار میدهم و پس از اطمینان از اینکه شاگردان درس را دریافتند . خلاصه آن را املاء میکنم و آنان مینویسند . در نتیجه پس از یکسال یا دو سال تحصیلی که تدریس یک دوره دستور ، بطول میانجامد هر يك از دانش آموزان جزوهای مشتمل بر اصول مطالبی که خوانده و تجزیه و ترکیبها و دیگر تکالیفی که انجام داده است در دست دارد .

از مدتی قبل جمعی از علاقمندان ، اظهار تمایل میکردند که همان گونه که قواعد املائی و انشائی چاپ شد و در دسترس همگان قرار گرفت ، قواعد دستوری نیز بصورت کتابی چاپ شود و در دسترس عموم قرار گیرد .

اینک برای امثال امر . پس از مختصر تصرف و تغییری در مطالب مزبور ، بچاپ آن اقدام و بدوستان عزیز بویژه همکار دانشمند ارجمند جناب آقای سید علی غروی تقدیم میدارد .

از مطالعه کنندگان محترم . درخواست میکند که هر نوع نقیصه و اشتباهی بنظرشان میرسد و نیز هر گونه عقیدت و فکری نسبت بمندرجات کتاب دارند ، اطلاع دهند تا در چاپهای بعدی ، مورد استفاده کامل قرار گیرد .

علی اصغر فقیهی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة

دستور زبان فارسی

کلمه دستور - دستور بضم دال - تعریف دستور - مراحل سه گانه دستور - فرق میان قواعد زبان وقواعد انشاء واملاء .

* * *

کلمه دستور دستور بفتح دال يك کلمه مرکب فارسی است، جزو اول آن (دست) دارای دو معنی است، یکی عضوی از بدن ، دیگری شاهنشین و صدر مجلس ، جزو دوم آن پساوند (و ر) دلالت بر بمنزله چیزی و دارای صفتی بودن میکند طبق نوشته فرهنگ نویسان کلمه دستور دارای این چند معنی است :

صاحب مسند و صدر یعنی و زیر و نسخه دفتر کل که نسخه های دیگر از آن بردارند و اجازه و رخصت و فرمان و هر قاعده و قانون که در مورد دستور زبان معنی اخیر منظور است .

دستور بضم دال دستور بضم دال عربی شده کلمه دستور بفتح دال است باین توضیح که در زبان عربی فعلها و اسمهای معرب هر يك مطابق

یکی از اوزانی است که در آن زبان وجود دارد و هر کلمه غیر عربی که وارد زبان عربی شود اغلب آن را تغییر می‌دهند تا مطابق يك وزن مناسب عربی بشود .

بنابراین چون وزن فعلول بفتح اول (که همان وزن کلمه دستور است) در عربی نیست یا بسیار نادر است ، دال دستور را ضمه دادند تا با وزن فعلول بضم اول که در اوزان عربی یافته می‌شود مطابق گردد ، کلمه زنبور نیز به همین گونه است که در فارسی حرف اول آن مفتوح است ولی در عربی آن را بضم حرف اول تلفظ می‌کنند . (۱)

تعریف دستور و موضوع آن

مقصود از دستور زبان ، قواعدی است مربوط به شناختن انواع کلمه و خصوصیات و اقسام هر نوع و طرز جمله بندی و موقعیت هر کلمه در جمله و این گونه امور ، و موضوع آن کلمه و جمله است . (۲)

مراحل سه گانه دستور

مقصود اصلی از دستور قدرت بر ترکیب جمله های

کوناگون از کلمه های متناسب و بکار بردن هر کلمه در جای خود میباشد تا بتوان از جمله ها عبارت پرداخت و بوسیله آن مقصود خود را گفت یا نوشت . معلوم است که هر عبارت از چند جمله تشکیل یافته و هر جمله از چند کلمه بوجود آمده و هر کلمه از چند حرف از حروف الفبا ترکیب شده است . پس برای اطلاع از قواعد دستوری هر زبان باید نخست بالفبای آن آشنا شد ، سپس از انواع کلمه و خصوصیات هر نوع آگاهی یافت ، بعد از آن کیفیت

۱- عربها از قدیم اصرار داشته اند هر کلمه غیر عربی را که وارد زبانشان میشود ، بنوعی تغییر بدهند .

۲- موضوع هر علم چیزی است که در آن علم از عوارض آن بحث میشود و چون در دستور از کلمه و جمله بحث میشود پس موضوع دستور کلمه و جمله است .

جمله بندی و موقعیت هر کلمه را در جمله فرا گرفت ، تا اینجا حد دستور است و از این پس نوبت بقواعد انشایی میرسد .

فرق میان قواعد زبان در قواعد زبان همانطور که گفته شد از با قواعد انشاء و املاء انواع کلمه و خصوصیات مربوط به هر نوع و چگونگی جمله بندی بحث میشود ، پس از آنکه توانائی بنای جمله از الفاظ متناسب پیدا شد . باید بقواعدی توجه کرد که بموجب آن بتوان از جمله های گوناگون عبارتهائی درست و رسا بآدای مقصود تشکیل داد و فنونی بکاربرد که باعث زیبایی جمله و عبارت بشود تا شنونده یا خواننده خسته نشود و بار غبت گوش فرا دارد ، یا مقاله و کتابی را بخواند . مقصود از قواعد انشایی این گونه امور است .

قواعد املائی صرفاً مربوط بشکل کلمه میباشد ، که چه صورتی از آن درست و چه صورتی نادرست است .

همانطور که ملاحظه میشود ، قواعد دستوری و انشائی و املائی مجموعاً موجب بوجود آمدن جمله و عبارت بطرزی صحیح و دلنشین میباشد که قواعد دستوری پایه و اساس سخن و قواعد انشائی برای زیبایی و رسائی عبارات و قواعد املائی مربوط بصحیح بودن صورت الفاظ است .

الفبا

الفبا - حروفی که در فارسی نیست - حروفی که در عربی نیست - فرق میان همزه و الف - صوت - لفظ - کلمه - مخارج حروف - حروف ابجد .

* * *

الفاظی که امروز در زبان فارسی بکار میرود چه آنها که در اصل فارسی است چه الفاظی که از زبانهای دیگر از قبیل عربی و ترکی و زبانهای

دیگر وارد فارسی شده از این سی و سه حرف ترکیب یافته است : ا ب پ ت
ث ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل م ن و ه ی .
از این حروف هفت حرف ث ح ص ض ط ظ ع مخصوص عربی است
و هر کلمه که یکی از این هفت حرف در آن باشد یا از عربی وارد فارسی شده
مانند : ثبوت - حاضر - صبور - طاهر - ظاهر - عالم - یا کلمه فارسی است که
بفعلت با حروف مخصوص عربی نوشته شده است مانند صد - شصت - غلطیدن
که صحیح آنها صد شست . غلتیدن است .

توضیح : دو کلمه صد و شصت چون از قرنها قبل بهمین صورت نوشته
میشده و نویسندگان بزرگ هم این شکل را پذیرفته و استعمال کرده اند،
جز و کلمات غلط محسوب نمیشود .

توضیح دیگر : پاره ای از تلفظهای این هفت حرف از جمله تلفظ ث و
بقولی و بقولی دیگر ط زمانی در زبان فارسی وجود داشته ولی امروز هیچیک
از آنها در فارسی ادبی معمول نیست . تنها در بعضی از دهکده ها و نقاط
دور افتاده تلفظ ع وجود دارد .

* * *

حرف ق مشترك میان عربی و ترکی است یعنی هر کلمه که دارای این
حرف است . یا از عربی وارد فارسی شده مانند : مقاله - قوت - یا از ترکی مانند :
بیلاق - قشلاق - اطاق (۱)

(۱) در فارسی امروز پاره ای از الفاظ مقولی و ترکی همچنین بعضی از
لغات محلی با حروف مخصوص عربی نوشته میشود مانند (اطاق - قمیش) .

چهار حرف پ چ ژ گ در عربی نیست و هر کلمه که در آن یکی از این چهار حرف وجود دارد یا فارسی است یا از زبانهای دیگر غیر از عربی وارد فارسی شده است .

فرق میان همزه و الف الف هیچگاه قبول حرکت نمیکند و بهمین مناسبت در اول کلمه نیز واقع نمیشود (۱) ولی همزه در فارسی همواره اول کلمه قرار میگیرد و متحرك است . هر گاه کلمه ای در وسط و آخر آن همزه باشد، یا از عربی وارد فارسی شده مانند مؤثر و مسأله و جزاء و جزء یا فارسی است که بفلطویاء و وسط آن را مانند همزه تلفظ میکنند مانند پاییز و پایین و آیین و آیینیه که در اینگونه کلمات اغلب بجای یاء همزه تلفظ میشود .

صوت - لفظ - کلمه هر صدایی که از دهان انسان بر آید چه حیوان یا از برخورد اشیا با یکدیگر حادث گردد صوت نامیده میشود . صوتی که از دهان انسان بیرون آید و در دهان تکیه گاه داشته باشد ، آن را لفظ نامند خواه دارای معنی باشد خواه نباشد، و اگر دارای معنی باشد بآن کلمه گویند ، پس کلمه لفظی است دارای معنی و بیشتر بالفاظی اطلاق میشود که به تنهایی و بدون همراه بودن بالفظی دیگر مفهوم خاصی دارا باشد . بنابراین بادوات و وپساوندها و پیشاوندها کلمه گفته نمیشود .

تبصره - گاهی از کلمه ، جمله و عبارت اراده میکنند مانند کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین (ع) یا کلمات خواجه عبدالله انصاری .
توضیح : مقصود از تکیه گاه همان است که در عربی مخرج نامند .

۱- در عربی و در فارسی امروزی ابتدا بساکن یعنی شروع کلمه ای با حرفی ساکن و غیر متحرك ، محال است مقصود این است که تلفظ کلمه با حرف اول ساکن بسیار دشوار است .

ساختمان دهان انسان طوری است که صداها میتواند بقسمتهای مختلف آن تکیه کند و از همین خاصیت حروف الفبا بوجود آمده است .

درباره الفبا و خصوصیات حروف الفبا و تقسیماتی که از آنها شده بحثهای بسیاری وجود دارد که از سخن ما خارج است و قسمتی که با قواعد املائی بستگی دارد ، در کتاب دستورهای املا و انشاء تألیف نگارنده بخصوص چاپ دوم آن ، بتفصیل ذکر شده است .

حروف ابجد در قدیم حروف الفبا را رمز عدد قرار میداده اند . رومیان قدیم چنین کردند . در الفبای عربی نیز این کار شده است امروز هم گاهی حروف الفبا بجای اعداد استعمال میشود . در عربی ، حروفی را که هر يك دلالت بر عددی میکند ، حروف ابجد مینامند و آن حروف بر سه قسم است :

۱ - حروفی که بر آحاد دلالت میکند که در سه لفظ **ابجد - هوز - حطی** جمع شده است ، باین ترتیب : الف ۱ - ب ۲ - ج ۳ - د ۴ - ه ۵ - و ۶ - ز ۷ - ح ۸ - ط ۹ - ی ۱۰

۲ - حروفی که بر عشرات دلالت میکند : کلمن ، سعفص ، ك ۲۰ -

ل ۳۰ - م ۴۰ - ن ۵۰ - س ۶۰ - ع ۷۰ - ف ۸۰ - ص ۹۰ -

۳ - حروفی که بر صدها دلالت میکند : قرشت - ثخذ - ضغغ . ق

۱۰۰ - ۲۰۰ - ۳۰۰ - ۴۰۰ - ۵۰۰ - ۶۰۰ - ۷۰۰ - ۸۰۰ - ۹۰۰ -
خ ۱۰۰۰ .

در عدد های مرکب و معطوف این حروف را با یکدیگر ترکیب میکنند مثلاً

لدرمز ۳۴ و قلب رمز ۱۳۲ میباشد . حروف ابجد بیشتر در ماده تاریخ و در کتب جغرافیائی قدیم برای نشان دادن طول و عرض جغرافیائی بکار میرفته است و امروز

بیشتر در تعیین شماره صفحات مقدمه کتاب و نشان دادن بندهای گوناگون مواد قانون، و اموری از این قبیل استعمال میشود .

انواع کلمه و اقسام جمله

دو نوع بحث صرفی و نحوی - تجزیه و ترکیب - جمله و اقسام آن - ارکان جمله - جمله و کلام - اجزاء دیگر جمله - اقسام جمله .

* * *

از حروف الفبا کلمه بوجود می آید. همه کلمات از لحاظ معنی یکنواخت نیستند. هر فارسی‌زبانی توجه دارد که الفاظی از قبیل تهران، نوروز نوشت، سپس؛ افسوس در یک ردیف قرار نمی‌گیرد و از گونه‌های مختلف است، با توجه به تفاوت‌هایی که میان کلمه‌ها یافته میشود آنها را بچند نوع قسمت کرده‌اند.

سابقاً کلمات زبان فارسی را مانند زبان عربی به نوع: اسم و فعل و حرف تقسیم میکردند، با این توضیح که صفت و اسم عدد و کنایات و بیشتر قیود و اصوات را جزو اسم و حروف اضافه و حروف ربط را تحت عنوان حرف می‌آوردند ولی امروزه هر یک را جداگانه یکنوع قرار میدهند و باین لحاظ بیشتر دستورنویسان نه نوع کلمه برای فارسی ذکر میکنند که عبارت است از: اسم، صفت، کنایه عدد، فعل، حرف اضافه حرف ربط، قید، صوت، ما هم از لحاظ اینکه فعلاً این تقسیم بذهنها نزدیکتر است همان را اختیار کردیم با این تفاوت که صوت و اسم صوت را تحت دو عنوان قرار دادیم.

دو نوع بحث صرفی بحث از هر کلمه به تنهایی و بدون توجه

و نحوی باینکه در چه جمله‌ای قرار گرفته و بدون

در نظر گرفتن اینکه در جمله دارای چه موقعیتی است، بحثی صرفی است و

و بررسی آن از این جهت که در جمله و عبارت چه محل و موقعیتی دارد مربوط بنحواست .

تجزیه و ترکیب تجزیه يك مصدر عربی و بمعنی جزء جزء کردن است و مقصود از آن در دستور این است که از يك جمله یا عبارت ، کلمه ها یکی یکی جدا و خصوصیات هر جز و ذکر شود ، ترکیب نیز يك مصدر عربی و بمعنی آمیختن چند چیز است بایکدیگر (بعکس تجزیه) و مقصود از آن در دستور این است که چند کلمه باطرزی خاص بایکدیگر آمیخته گردد و بصورت جمله در آید و محل هر کلمه در جمله معین شود پس در تجزیه کلمه خصوصياتی ذکر میکنند که مربوط است بکلمه به تنهایی بدون توجه بجمله و در ترکیب موقعیت و محل کلمه را در جمله بیان مینمایند .

یادآوری این نکته لازم است که آنچه در تجزیه کلمه ای گفته میشود ثابت و غیر متغیر میباشد و آنچه در ترکیب آن ذکر میکنند متغیر است . (۱)
یادآوری موارد نادری وجود دارد که تجزیه با ترکیب جمله ارتباط پیدا میکند . از جمله معرفه بودن اسم است که بیشتر از سیاق سخن باید فهمید .

جمله و اقسام آن

چون بنای مادر این کتاب بر این است که در بحث از هر نوع کلمه بهر دو جنبه صرفی و نحوی آن توجه گردد یعنی نخست از کلمه به تنهایی سپس از حالات

۱- مثلاً کلمه کتاب در تجزیه همواره اسم- مفرد عام- ذات بسیط است ولی در ترکیب حالت آن متغیر است مثلاً در جمله : کتاب همنشین خوبی است ، مسندالیه و در جمله کتاب را خواندم ، مفعول بی واسطه و در جمله جلد کتاب ز رکوب است ، مضاف الیه میباشد .

آن در جمله سخن گفته شود ، لازم است قبلا از جمله و اقسام جمله گفتگو بعمل آید تا بتوان طبق قواعد دستوری بموقعیت هر کلمه در جمله و عبارت پی برد . :

تاچند کلمه بکیفیتی مخصوص ترکیب نشود و بصورت جمله درنیاید هماننده معنی نیست ، هرگاه میان دو کلمه اسناد برقرار گردد یعنی یکی را بدیگری نسبت دهیم یا سلب نسبت بکنیم جمله بوجود می آید مثلا در جمله علم باعمل نیک است نیکی بعلم با عمل نسبت داده شده است و در جمله آدم تنبل رستگار نیست رستگار بودن از تنبل سلب شده است ، همانطور که گفته شد اگر میان دو کلمه نسبت واسناد برقرار شود ، چه بطور مثبت چه منفی ، جمله بوجود می آید و اگر چندین کلمه پشت سرهم قرار گیرند اما نسبت در کار کار نباشد جمله نیست مثلا در این شعر سعدی : خواب نوشین بامداد رحیل * تا مصرع دوم آن * (باز دارد پیاده را زسبیل) ذکر نشود جمله بوجود نمی آید ولی وقتی این مصرع ذکر شد جمله میشود زیرا بازداشتن پیاده را ازراه بخواب نوشین بامداد رحیل نسبت داده شده است .

ارکان جمله مقصود ازارکان یا پایه های جمله کلمه هایی است که اگر یکی از آنها برداشته شود جمله از بین میرود همانطور که گفته شد ، در هر جمله چیزی بکسی یا به چیزی دیگر نسبت داده میشود ،

دو کلمه ای که باین ترتیب میان آنها نسبت برقرار میگردد دورکن اصلی جمله هستند ، آنکه نسبت چیزی را باومیدهند «مسندالیه» و آنکه نسبتش را بکسی یا چیزی میدهند «مسند» نامیده میشود ، در جمله ابوریحان بیرونی از وجود قاره آمریکا خبر داده است ، خبر دادن ، ازقاره آمریکا باوریحان نسبت داده شده ، پس ابوریحان که نسبت خبر دادن را باو

داده ایم مسندالیه و خبر دادن که نسبتش بابوریحان داده شده ، مسند است . این در صورتی است که مسند فعل باشد اما اگر مسند فعل نباشد ، رکن دیگری نیز لازم است تا میان مسندالیه و مسند ارتباط برقرار کند و از همین جهت آن را رابطه مینامند مثلاً در جمله **ایران کشوری تاریخی است تاریخی** بودن بایران نسبت داده شده است ، پس کلمه ایران مسندالیه و کشوری تاریخی مسند و کلمه (است) که در میان کلمه ایران و کلمه تاریخی ارتباط برقرار کرده است رابطه نامیده میشود ، رابطه معمولاً یکی از مشتقات مصدرهای ، استن و بودن و شدن و گشتن است .

جمله و کلام همین قدر که میان دو کلمه ارتباط برقرار و یکی بدیگری نسبت داده شد جمله بوجود می آید خواه معنی کامل داشته باشد یعنی وقتی شنونده شنید قانع شود و منتظر شنیدن بقیه آن نباشد مانند فردوسی **بزرگترین شاعر حماسه سرای جهان است** ، خواه معنی آن ناقص باشد و شنونده ، منتظر ماند تا بقیه آن را بشنود مانند - **اگر باران بکوهستان** ، **نبارد** - که باریدن باران بکوهستان از آن سلب شده و بنابراین ، جمله هست ، ولی معنی آن کامل نیست و شنونده منتظر است بقیه آن را بشنود : - **بسالی دجله گردد خشک رودی** - همچنین در جمله احمد گفت گفتن به احمد نسبت داده شده است اما معنی جمله کامل نیست زیرا شنونده منتظر است بشنود که احمد چه گفت ؟

آنجا که معنی جمله کامل باشد آن را جمله کامل مینامند ، کلام نیز نامیده میشود ، پس کلام جمله ای است که معنی آن تمام و کامل باشد

اجزاء دیگر جمله گذشته ازارکان جمله که بدون آنها جمله وجود پیدا نمیکند اجزاء دیگری نیز ممکن است در جمله باشد تا معنی آن کاملتر

و رساتر بشود مثل اینکه برای فعل (فعل در جمله همواره مسند است) مفعول بیواسطه یا باواسطه بیادریم یا کلمه‌ای بعنوان مضاف الیه یا صفت یا قید ذکر گردد و کلماتی از این قبیل که بتدریج از آنها سخن خواهد رفت. کلمه‌های مذکور جزئی از جمله محسوب میشود اما رکن نیست، و از همین جهت با برداشتن یکی یا همه آنها اساس جمله بهم نمیخورد مثلاً در این عبارت غیاث الدین جمشید کاشانی از بزرگترین ریاضی دانان عصر تیموریان، بدعوت الغ بیک از کاشان بسمرقند رفت. نسبت رفتن بغیاث الدین داده شده، پس دورکن جمله یکی غیاث الدین (مسند الیه) و دیگری رفت (مسند و رابط) است و اگر هر یک از آن دو نباشد، جمله از بین می‌رود ولی کلمه‌های دیگر که جزو ارکان جمله نیستند در صورتیکه همه آنها نیز از بین برود، اساس جمله بحال خود باقی است ولی مفهوم آن ناقص است.

یادآوری ممکن است پاره‌ای از اجزاء جمله چه رکن و چه غیررکن در مواردی حذف شود، این یک بحث انشائی است و از بحث فعلی ما خارج است و در مبحث فعل مختصر اشاره‌ای بآن خواهد رفت.

اقسام جمله - اقسام جمله تا آنجا که بادستور زبان ارتباط دارد عبارت

است از :

۱ - جمله اسمیه - جمله اسمیه در دستور زبان فارسی بجمله‌ای گفته میشود که مسند آن فعل نباشد مانند قم شهر خوبی است.

۲ - جمله فعلیه - و آن جمله‌ای که مسند در آن فعل باشد مانند علم ترا

بالا میبرد.

۳ - جمله اخباری - اخبار بکسر همزه یعنی خبر دادن از چیزی،

و خبر آنست که صرف نظر از قرائن خارجی قابل تصدیق و تکذیب باشد یعنی شنونده بتواند آن را راست یا دروغ پندارد. پس هر جمله‌ای که دلالت بر خبر دادن از چیزی

بکند و مضمون آن طوری باشد که بتوان تصدیق یا تکذیب کرد ، جمله خبریه است : **قطار وارد شد** . در این جمله از ورود قطار خبر داده شده و در صلاحیت آن هست که هر کس میگوید آن را راست یا دروغ پندارد .

توضیح : بعضی از جمله ها است که انسان بر است بودن آن یقین دارد . زیرا گوینده چنین جمله ای آدم راستگویی است . یا مضمون جمله مورد اعتقاد شنونده است یا از امور بدیهی است مانند این دو جمله آتش گرم و یخ سرد است : باید توجه داشت که اینگونه جمله ها صرف نظر از راستگویی گوینده و صرف نظر از اعتقاد شنونده بر است بودن خبر و صرف نظر از بدیهی بودن آن قابل تصدیق و تکذیب است و مقصود از قرائن خارجی که در بالا گفته شد اینگونه امور است . زیرا راستگویی گوینده یا اعتقاد شنونده بر است بودن خبر یا واضح بودن مطلب ، همه قرینه و نشانه مطابق واقع بودن خبر است و صرف نظر از این قرائن ، جمله هایی از این نوع قابل تصدیق و تکذیب میباشد .

۲ - جمله انشائی - و آن جمله ای است که دلالت بر طلب چیزی میکند بهر نحو که باشد ، خواه بصورت « امر » یا درخواست یا نهی و یادعا و آرزو ، خواه بصورت سؤال و پرسش و ندا بیان گردد **۱ - کوشا باش ۲ - غافل منشین ۳ - خداوندا در توفیق بگشای ۴ - این مطلب را در کدام کتاب میتوان یافت ؟** . این نوع جمله ها قابل تصدیق و تکذیب نیست .

۳ - جمله کامل - همانطور که در فرق میان جمله و کلام گفته شد ، جمله کامل آنست که شنونده وقتی آن را شنید منتظر شنیدن بقیه آن نباشد یعنی از نظر شنونده بقیه ای نداشته باشند مانند : **دانایی ؛ توانایی است**

۴ - جمله ناقص جمله ناقص برعکس جمله کامل است و پس از ذکر آن شنونده منتظر میماند تا بقیه مطلب را بخنود : **گر این تیر از ترکش**

رستمی است .

که چون کسی آن را بشنود . قانع نمیشود و انتظار میکشد که گوینده دنباله آن را بگوید : نه بر مرده بر زنده باید گریست .

۵- جمله شرط و جزا که معمولاً با یکی از ادوات شرط شروع میشود و از دو جمله پشت سر هم تشکیل میگردد که وجود یافتن مفهوم جمله اول شرط بوجود آمدن مفهوم جمله دوم است . جمله اول را شرطیه و جمله دوم را که معنی جمله اول را تمام میکند ، جمله جزائیه یا مکمل منیامند و نیز در این جمله ؛ اگر کوشش کنی کامیاب میشوی ، قسمت اول (اگر کوشش کنی) جمله شرطیه و قسمت دوم (کامیاب میشوی) جزائیه است .

۶- جمله معترضه - و آن جمله ای است که بمناسبتی در خلال سخن ذکر میشود و جزو مطلبی که در جریان است نمیشود ؛ سعدی (که بر او درود باد) چنین گفته . است جمله بر او درود باد که بمناسبت نام سعدی ذکر شده جمله معترضه است . جمله معترضه امروز بیشتر در پرانتز گذاشته میشود .

ترتیب اجزاء جمله اجزاء جمله چه رکن ، چه غیر رکن ، ترتیب معینی ندارد و تقدیم و تأخیر هر يك مربوط بنوع خاص سخن و در موارد معینی است که تفصیل آن را باید در قواعد انشایی بررسی کرد . (۱)

۱ - مقصود این است که نمیتوان گفت که جزوی از جمله ، مقام معینی در جمله دارد بطوری که تغییر آن جائز نیست .

از لحاظ انشایی هر جزوی از جمله که گوینده یا نویسنده بآن عنایت خاصی داشته باشد ، امکان دارد بر اجزای دیگر مقدم شود .

اسم و اقسام و حالات آن

مفرد و جمع و اسم جمع - کلمه های مخنوم بهاء غیر ملفوظ و واو-ویاء - جمعهای عربی در فارسی- اسم عام و خاص- معرفه و نکره - فرق میان نکره و اسم عام - فرق میان اسم خاص و معرفه فرق میان اسم خاص و نکره - آنجا که نکره معرفه میشود - اسم ذات و اسم معنی - اسم مفرد و مرکب - انواع اسم مرکب پیشاوندها و پساوندها - جامد و مشتق- اسم آلت - مترادف- مشترک- متضاد متشابه - اسم مصغر - تجزیه و ترکیب :

* * *

اسم يك کلمه عربی است که در فارسی بجای آن لفظ نام قرار میگیرد و در اصطلاح دستوری کلمه ای است که برای انسان یا حیوان و نبات و چیزهای دیگر نام باشد یعنی هر گاه از نام کسی یا چیزی چه بطور خاص و چه بطور عام سؤال شود در جواب واقع گردد .

علت اینکه در شرح انواع کلمات همواره از اسم شروع میکنند این است که اسم رکن بزرگ سخن است و مسند الیه همواره یا اسم یا چیزی است که بمنزله اسم است و هیچ جمله ای بدون اسم ممکن نیست تشکیل شود. اسم اصل

و دیگر انواع کلمه نسبت بآن فرع است و تا اسم نباشد انواع دیگر معنی و مفهومی ندارد .

اقسام اسم اسم از لحاظ صرفی دارای اقسامی است که باید بمشخصات هر قسم توجه کرد و هنگام تجزیه جمله و عبارت از روی همان مشخصات معین نمود که جزو کدامیک از اقسام است .

۱ - مفرد - جمع اسم مفرد آن است که دارای علامت جمع نباشد و آن

اسم جمع بر دو قسم است : یکی آنکه تنها دلالت بر یک فرد بکند ، مانند : رستم ، نوشیروان . ایران . دیگر آنکه بر جنس از چیزی دلالت کند و آن را اسم عام یا اسم جنس نامند : مرد ، کتاب . که درباره آن سخن خواهد رفت . (۱)

جمع آنست که بر بیشتر از یک فرد دلالت کند ، علامت جمع نیز دارا باشد ، علامت جمع در فارسی (آن) و (ها) است که بآخر مفرد افزوده میشود (مردان ، مرغان درختان ، کوهها) علامت جمع در آخر اسم خاص در نمی آید (مگر در یک مورد که بعداً گفته خواهد شد) .

توضیح دو علامت (ان) و (ها) در همه جا علامت جمع نیست ، ممکن است علامت صفت فاعلی باشد مانند (خندان ، روان یا جزو کلمه محسوب گردد مانند روان (بمعنی روح) اژدها) این دو علامت موقعی علامت جمع است که بآخر مفرد در آید و بآن مفهوم جمع بدهد .

* * * *

تمام مفردها را چه دلالت بر انسان بکند یا حیوان و نبات و اشیاء میتوان

۱ - بازگشت اسم عام به مفرد است . وقتی گفته میشود : انسان باید

پشتکار داشته باشد مقصود یک افراد انسان میباشد .

به (ها) جمع بست : مردها، اسبها، درختها، سیبها، سنگها اما تمام آنها را نمیتوان به (ان) جمع بست مواردی که مفرد به (ان) جمع بسته میشود بدین شرح است :

- ۱ - دلالت بر انسان بکند : (مردان زنان کودکان) .
- ۲ - دلالت بر جنس حیوان بکند : (بلبلان مرغان گوسفندان) .
- ۳ - دلالت بر جنس نبات بکند : (درختان گیاهان) .
- ۴ - بیشتر اعضاء زوج بدن : (چشمان ابروان دستان) .
- ۵ - هرگاه از جمادی بطور مجازا انسان اراده شود : ستارگان علم و ادب
- ۶ - هرگاه با نسبت دادن یکی از خصوصیات انسان بیک جماد ادعا شود که وی انسان است مانند این جمله: شب بود ستارگان چشمک میزدند . چشمک زدن که مخصوص انسان است بستاره نسبت داده شده است .
- ۷ - مواردی که نویسندگان و شاعران بزرگ جمادی را با (ان) جمع بسته اند مانند شبان، روزان، آفتابان، ماهان این الفاظ را با اینکه باستناد استعمال نویسندگان بزرگ صحیح میدانیم تا ممکن است خود بکار نمیبیریم مگر در مواردی که مقصود از آنها انسان باشد .

تبصره در کلمه های مختوم بهاء غیر ملفوظ هنگام جمع بسته شدن به (ان) هاء غیر ملفوظ به «گ» بدل میشود مانند بسته بستگان دیده دیدگان در این مورد باقی ماندن هاء غیر ملفوظ از لحاظ املائی صحیح نیست (بسته گان دیده گان) همچنین در کلمه های مختوم بالف هنگام جمع بسته شدن (ان) بعد از حرف آخر و قبل از علامت جمع «یاء» افزوده میشود مانند دانایان . و در کلمه های مختوم به واو ممکن است بهمان حال جمع بسته شود مانند نیکوان . یا بعد از واو «ی» افزوده گردد مانند دانشجویان (کلمه دانشجو اسم فاعل مرخم در اصل دانشجو پند

بوده است) .

یادآوری در الفاظ مختوم به هاء غیر ملفوظ هنگام جمع بسته

شدن به (ان) میتوان گفت که هاء غیر ملفوظ حذف میشود و برای آسانی تلفظ قبلی از علامت جمع حرف (ك) زیاد میگردد .

یادآوری دیگر هاء غیر ملفوظ بصورت هاء است و هیچگاه بتلفظ در

نمی‌آید و تنها به کلمات افزوده میشود که حرف آخر آنها متحرك است و باین علت هاء با خراین نوع کلماتی درمی‌آید که بر متحرك بودن آخر آنها دلالت کند مثلاً باخر الفاعلی از قبیل نامه و جامه هاء درآمده تا به نام و جام اشتباه نشود
جمع‌های عربی در عربی سه نوع جمع وجود دارد که هر سه در فارسی

در فارسی وارد شده است .

۱ - در آخر مفرد علامت «ون، و «ین، آورده شود مانند محصلین

اقتصادیون . این جمع را جمع مذکر سالم خوانند .

۲ - در آخر مفرد علامت «ات» بیفرایند مانند محصلات . این را جمع مؤنث

سالم نامند . علت اینکه دو نوع جمع مذکور سالم نامیده میشود این است که مفرد بحال خود باقی است تنها علامت جمع در آخر آن می‌آورند .

۳ - بنا بر صورت مفرد گرگون شود مانند علوم (جمع علم) کتب (جمع کتاب)

حقوق (جمع حق) از این نوع جمع که مکسر نامیده میشود بسیار وارد فارسی شده است .

کلمه‌های مفردی که از عربی وارد فارسی شده میتوان باین سه نوع،

جمع بست ، مانند مثالهایی که ذکر شد ، ولی بهتر است چنین کلمه‌ها نیز

بفارسی جمع بسته شود ، در جمع علم و کتاب علمها و کتابها از علوم و کتب

مناسبت است .

جمع بستن کلمه‌های غیر عربی به جمع عربی صحیح نیست :

بجای روزنامه جات ، تلگرافات ، دبازرسین ، داوطلبین .
باید روزنامه‌ها - باغها تلگرافها بازرسان و داوطلبان گفته شود .

پاره‌ای از کلمه‌های فارسی است که جمع بستن آنها به «الف» و «ت» بسیار مشهور است مانند «دهات» ، «باغات» اینگونه کلمه‌ها هرگاه مختوم به «واو» یا «هاء غیر ملفوظ» باشد ، قبل از «وات» حرف «ج» زیاد میشود داروجات روزنامه‌جات کلمه‌های مزبور که جزء غلطهای مشهور بحساب می‌آید بهتر است باعلامتهای جمع فارسی جمع بسته شوند دهها ، باغها . داروها ، روزنامه‌ها .
اسم جمع اسم جمع کلمه‌ای است که بر بیشتر از یکفرد دلالت میکند اما علامت جمع ندارد مانند گروه ، دسته سپاه قوم ، طائفه . اسم جمع در لفظ مفرد است زیرا علامت جمع ندارد و ممکن است علامت جمع بگیرد: گروهها دسته‌ها ، اقوام . اما از لحاظ معنی جمع است چون بر بیش از یکفرد دلالت دارد .

تبصره - اسم جمعها را از لحاظ فعل و ضمیری که بآنها برمیگردد به دسته تقسیم کرده‌اند اول اسم جمعهایی که فعل و ضمیر آنها باید جمع باشد ، دوم آنها که فعل و ضمیرشان باید مفرد باشد سوم آنها که بطور تساوی ممکن است فعل و ضمیرشان را مفرد یا جمع آورد و این يك بحث انشایی است .

۲ - عام و خاص اسم عام یا اسم جنس کلمه‌ای است که بر تمام افراد از يك جنس و بر يك يك آن افراد دلالت بکند مانند مرد ، کوه ، کتاب . کلمه مرد بر کلیه افرادی که از این جنس در جهان وجود دارد ، دلالت میکند و بهر فردی از این جنس نیز مرد گفته میشود ، همچنین کلمه کتاب و کوه بر افراد این دو جنس دلالت میکند .

اسم خاص یا اسم علم آنستکه تنها بر یکفرد معین از يك جنس دلالت بکند : انوشیروان ، الوند ، شاهنامه . میان اسم عام و اسم خاص ، علاوه بر تفاوتی که ذکر شد ، دو فرق دیگر نیز وجود دارد :

۱ - مفهوم اسم عام برای تمام افراد آشکار است ، هر فارسی زبانی در هر کجای دنیا باشد مقصود از مرد و درخت و کوه و سنک و شهر و این نوع کلمه ها را میداند . بر خلاف اسم خاص که مقصود از آن را فقط کسی میداند که اطلاع و آشنایی قبلی نسبت بآن داشته باشد ، هر فارسی زبانی میداند که شهر و کوه و رود یعنی چهلوی هر فارسی زبانی با شهر قم و کوه تفتان و سفیدرود آشنا نیست .

۲ - اسم عام را میتوان جمع بست (مردان ، کوهها ، کتابها) .
اما اسم خاص جمع بسته نمیشود و نمیتوان گفت تهرانها ، رستمان ، شاهنامه ها .

مگر آنکه از آن يك فرد معین اراده نشود بلکه همانند اسم خاصی در نظر باشد ، مانند اینکه بگوییم از کشور ایران ابوریحان و ابن سیناها ، و فردوسی ها برخاسته است یعنی افرادی از قبیل و همانند ابوریحان و ابن سینا و فردوسی ، نویسندگان و شاعران بزرگ قدیم نیز اسم خاصی را در موردی که ذکر شد ، جمع بسته اند * یوسفان از رشک زشتان مخفیند * یعنی همانند آن یوسف (مثنوی، مولوی)

توضیح اسم خاص یا اسم علم بر دو نوع است : یکی آنکه بر بیشتر از يك فرد دلالت نمیکند مانند : ایران ، تهران ، دیگر آنکه بر عدد بسیاری دلالت میکند مثل نامهای خاص افراد (احمد ، علی ، اسفندیار) در نوع اخیر هر گاه یکی از نامها برده شود مقصود يك فرد مشخص و معین است

و در این صورت اسم خاص است ، مسلم است که وقتی کسی بدیگری میگوید علی را دیدی ؟ مقصود علی نام غیر معینی نیست ، بلکه مقصود فردی میباشد که در نزد سؤال کننده و سؤال شونده مشخص است .

۳- معرفه و نکره معرفه آنستکه در نزد مخاطب معلوم باشد یعنی وقتی نامی برده شود وی بداند که مقصود کیست یا چیست ، بهر لفظ و تعبیری که گفته شود تفاوت ندارد . مثلاً وقتی کسی هنگام برخورد با دوستش میگوید : کتاب را خواندم ، سابقه ذهنی دلالت میکند بر اینکه مقصود از کتاب کتابی معین است ، بنابراین کتاب در چنین جمله ای معرفه است . معرفه در بسیاری از موارد علامت مخصوصی ندارد و ملاک آن معلوم بودن در نزد مخاطب است ولی چند قسم معرفه است که مشخص میباشد اول هر گاه لفظ (آن) جلو اسم عام در آید ، آن اسم عام معرفه میشود : مانند آن کتاب را خواندم ، آن کس را دیدم . دوم اسم خاص نیز از اقسام معرفه است زیرا هر اسم خاصی دلالت بر مفهوم معینی میکند سوم گاهی آمدن (را) بدنبال اسم عام ، مفهوم معرفه بآن میدهد مانند مثالی که ذکر شد (کتاب را خواندم) چهارم هر اسم عامی که با اسم خاص یا اسم معرفه دیگر اضافه شود ، معرفه میگردد مانند : شاهنامه فردوسی . بوستان سعدی پنجم هر اسم عامی که به ضمیری اضافه شود : کتاب من معرفه اقسام دیگری نیز دارد از جمله ضمیر و اسم اشاره که همه جا معرفه هستند و منادا که آن نیز معرفه است

نکره آن استکه بر فردی غیر معین از يك جنس دلالت کند و دارای دو علامت است یکی (ی) که با آخر اسم عام افزوده میشود : کتابی را خریدم . دیگر عدد يك که جلو اسم عام در میآید : يك کتاب خریدم . سابقاً گاهی بجای يك یکی گفته میشد :

یکی گربه در خانه زال بود * که پیوسته ایام بد حال بود

(گلستان سعدی)

ممکن است تنها کلمه یکی بجای اسم نکره استعمال شود مانند یکی در صنعت کشتی گرفتن سرآمده بود (سعدی) یعنی يك نفر .

تبصره - اجتماع عدد يك و (ی) در يك کلمه از لحاظ انشایی جایز نیست : يك کتابی را خریدم مگر اینکه مقصود تأکید نکره باشد که در اینصورت استعمال آن اشکالی ندارد ، نویسندگان و شاعران بزرگ نیز استعمال کرده اند .

تبصره دیگر - یایی که باخر اسم عام درمیآید و آن را نکره میسازد از اینجهت که دلالت بر یکفرد غیر معین میکند یاء وحدت نامیده میشود .
 فرق میان نکره و اسم عام اسم عام بر کلیه افراد از يك جنس دلالت میکند اما نکره فرد غیر معینی است از يك جنس . بطور کلی ، هرگاه باخر اسم عامی یاء وحدت درآید ، نکره میشود مثلاً در جمله کتاب بهترین دوست است کلمه کتاب اسم عام است و در جمله کتابی خریدم کلمه کتابی نکره میباشد .

فرق میان اسم خاص و اسم خاص لفظی است که برای دلالت بر يك فرد معین و معرفه و مشخص از يك جنس وضع شده است ولی معرفه

تنها باید در نزد مخاطب معلوم باشد و لفظ مخصوصی ندارد .

فرق میان اسم خاص و اسم خاص فردی معین از اسم عام است مانند کلمه و نکره رستم که يك فرد مشخص از جنس انسان می باشد ،

اسم نکره فردی غیر معین از اسم عام است مثلاً در جمله کتابی روی میز است مقصود کتابی غیر معین از جنس کتاب است .

آنجا که نکره هرگاه در عبارتی که اسم نکره‌ای آمده است همان معرفه میشود . اسم تکرار شود معرفه میگردد و یاء نکره را از آخر آن بر میدارند زیرا نسبت بآن سابقه ذهنی پیدا شده است ، مانند این عبارت گلستان سعدی : پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر (یعنی هنوز) دریا را ندیده بود . . . گریه وزاری در نهاد . . . حکیمی در آن کشتی بود . . . بفرمود تا غلام را بدریا انداختند . . . ملک را عجب آمد . پادشاهی و غلامی در ابتدای حکایت هر دو با یاء نکره ذکر شدند اما مجدداً که ذکر آن دو آمده یاء نکره است زیرا وقتی گفته میشود که غلام دیگر دریا را ندیده بود یعنی همان غلامی که با پادشاه در کشتی نشسته بود . همچنین در جمله بفرمود تا غلام را ، معلوم است که مقصود غلامی میباشد که قبلاً ذکر او رفته است . و نیز در جمله ملک را عجب آمد یعنی همان پادشاهی که در اول حکایت نام او آمده است .

جایی که نکره در حکم در موردی که مقصود از اسم نکره يك فرد نامعین اسم عام است نباشد بلکه مقصود بکایک افراد از يك جنس باشد . آن اسم نکره در حکم اسم عام است مانند . درختی که تلخ است و **یرا** سرشت . یا : سالی که نکوست از بهارش پیداست یعنی هر درختی که سرشت آن تلخ باشد و هر سالی که بهار آن نیکو باشد . این نوع نکره را موصوفه نامند .

۴ - اسم ذات - اسم معنی باین جمله توجه کنید : پرویز با

هوش و با دانش است .

مقصود از جمله مزبور این است که هوش و دانش در پرویز وجود دارد همچنین اگر بگوئیم : اسب حیوانی با هوش و زیرک است ، مقصودمان وجود هوش و زیرکی در اسب است ، در جمله اول سه اسم وجود دارد : پرویز ،

هوش، دانش . که وجود مفهوم دو اسم آخر (هوش و دانش) در اسم اول (پرویز) بیان شده است . در جمله دوم نیز سه اسم یافته میشود که مفهوم دو اسم آخر (هوش و زیرك) در اسم اول (اسب) ذکر گردیده است ، ملاحظه میکنید که مفهوم و معنای کلمه‌هایی از قبیل دانش و هوش وزیر کی در صورتی میتواند وجود داشته باشد که در کلمه دیگری که دلالت بر انسان یا حیوان میکند یافته شود و ممکن نیست به تنهایی وجود داشته باشد ، اینگونه کلمه‌ها اسم معنی است زیرا دلالت بر معنایی میکند که آن معنی در انسان یا حیوان یا اشیاء وجود دارد . کلمه‌هایی که ممکن است اسم معنایی در آنها وجود داشته باشد اسم ذات نامیده میشود زیرا این کلمه‌ها بخودی خود و بذات خود وجود دارد و گذشته از اینکه خود آنها به تنهایی و بدون اینکه در وجود دیگری باشد موجود است ، اسم معنایی را نیز در وجود آنها میتوان احساس کرد بنابراین اسم ذات کلمه‌ای است که استقلال وجودی دارد و بخودی خود موجود است ، اسم معنی کلمه‌ای است که معنی آن را در اسم ذاتی میتوان یافت و بخودی خود بدون اینکه در اسم ذاتی یافته شود نمیتواند وجود داشته باشد ، همانطور که در مثال بالا ملاحظه کردید ، هوش و دانش به تنهایی قابل درك نیست مگر اینکه در انسانی باشد ، پس هوش و دانش اسم معنی و پرویز که این دو چیز در او وجود دارد اسم ذات است .

۵ - اسم مفرد (بسیط) مفرد گاهی در برابر جمع قرار میگیرد یعنی بکلمه‌ای

و مرکب گفته میشود که جمع نباشد گاهی مفرد در مقابل مرکب واقع میشود و مقصود از آن لفظی است که مرکب نیست ، که بآن بسیط و ساده نیز میگویند بنابراین مفرد در این مورد کلمه‌ای است که فقط يك جزء باشد و با لفظ دیگری ترکیب نشده باشد مانند کتاب ، دفتر ، باغ ،

آب ، گل . مرکب کلمه‌ای است که با جزء دیگری ترکیب یافته باشد مانند کتابخانه ، باغبان ، گلاب . مرکب بر دو قسم است : یکی ترکیب یافتن مضاف با مضاف الیه و صفت با موصوف است که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت ، دیگر ترکیب دو کلمه با یکدیگر تا معنی تازه‌ای از آن اراده شود و همین است که آن را اسم مرکب مینامند .

فرق میان این دو در نوع اول (مضاف و مضاف الیه - صفت و موصوف نوع ترکیب هر يك از دو جزء در معنی خود میباشد مثلاً وقتی گفته میشود: کتاب احمد دو کلمه کتاب و احمد هر يك در معنی خرد باقی است ولی در نوع دوم هر دو جزء معنی خود را از دست میدهد و مجموعاً معنی ثالثی پیدا میکند . کلمه کتابخانه نه بمعنی کتاب است نه بمعنی خانه بلکه مقصود از آن محلی است با کیفیتی مخصوص برای مطالعه کتاب ، همچنین است کلمه‌های دانشگاه ، هنرستان ، گلاب ، باغبان . که هر يك پس از ترکیب معنی مخصوصی پیدا کرده است .

از لحاظ املائی در ترکیب اضافی و صفت و موصوف ، دو جزء در نوشتن بیکدیگر متصل نمیشود ، مانند کتاب من که اگر کتاب من نوشته شود صحیح نیست اما در اسم مرکب دو جزء باید سر هم نوشته شود ، مانند باغبان و کتابخانه که اگر باغبان و کتابخانه نوشته شود غلط است .

انواع اسم مرکب هر دو کلمه یا دو لفظی که با یکدیگر ترکیب شود و معنی جداگانه‌ای پیدا کند اسم مرکب یا کلمه مرکب نامند . خواه از دو اسم ترکیب شده باشد مانند کتابخانه ، گلاب . یا از دو فعل مانند کفاکش بود و نبود یا از اسم و صفت مانند سیاه چمن ، سفید رود . یا از فعل و صفت مانند شادباش یا از عدد و اسم مانند دو برادران . چهل اختران ، یا از دو

مصدر مانند رفت و آمد (در اصل ، رفتن و آمدن بوده است) یا از اسم و پساوند مانند ، باغبان ، گاهی میان دو جزء حرفی زیاد میشود مانند کشاکش و زناشویی که میان دو کلمه الف زیاد شده همچنین در کلمه کار و بار که واو زیاد شده است . در مواردی چیزی فاصله نمیشود مانند باغبان . گاهی با مقدم داشتن مضاف الیه بر مضاف اسم مرکب بوجود می آید . مانند گلاب که در اصل آب گل بوده است گاهی با حذف کسره اضافه ، مضاف و مضاف الیه در حکم اسم مرکب قرار میگیرد مانند صاحب دل که در اصل صاحب دل بوده است .

یادآوری هنگام بحث از حالت اضافه ، از دو نوع اخیر مرکب سخن خواهد رفت .

توضیح درباره نوعی الفاظ است که به تنهایی معنایی ندارد ولی چون پیشاوندها و پساوندها بکلمه ای متصل شود در معنای آن تغییر میدهد مانند لفظ بان (۱) در باغبان که به تنهایی معنی ندارد و استعمال نمیشود اما وقتی بکلمه باغ وصل شد و باغبان گفتیم مجموع باغ و بان معنای محافظ و نگهبان باغ را پیدا میکند ، هر کلمه ای که چنین الفاظی جلو یا دنبال آن درآید جزو کلمه های مرکب محسوب میشود .

این الفاظ که سابقاً ادات نامیده میشد ، امروز بنام پیشاوند و پساوند معروف است که اگر جلو کلمه ای درآید پیشاوند و چون بدنبال کلمه ای افزوده گردد پساوند است ،

۱ - لفظ بان و پاره ای از الفاظ دیگر که بعنوان پساوند ذکر میشوند در همه جا پساوند نیستند ممکن است اسم باشند و در معنای مخصوصی بکار روند مانند گونه که اگر بمعنی صورت یا نوع چیزی باشد اسم و اگر دلالت بر تشبیه بکند ، پساوند است .

پیشاوندها و شماره پیشاوندها و پساوندها بسیار است و در اینجا
پساوندهای معروف مجال ذکر همه آنها نیست تنها پیشاوندها و پساوندهای
معروف و متداول ذکر میشود .

پیشاوندها

نا : نابینا . هم : همدرس .

ور : ورشکست شدن . باز : بازرس

سر : سرانجام . پیش : پیشکار

فرو : فرومایه بر : برداشتن

در : دریافتن بی : بی‌هنر

با : باهوش فرا : فراخور

ب : بخرد (۱)

پر : پرمایه

پساوندها پساوندها بر دو نوع است : اول حروفی از الفبا که چون
در آخر کلمه‌ای درآید ، در معنی آن تغییری بوجود می‌آورد ، این حروف
عبارت است از :

الف . الف در موارد ذیل پساوند است :

۱- در آخر صفت مشبیه : توانا ، دانا که در بحث از صفت شرح داده
خواهد شد .

۲- برای تأکید : آشکارا ، خوشا ، خرما ، مبادا ، گفته ، گوئیا ،

۳- برای دلالت بر معنی مصدری : پهنا ، درازا ، بجای پهن بودن

۱ گاهی آمدن (ب) جلو اسم معنی ، مفهوم صفت بآن میدهد مانند
بخرد بهوش بدانش بمعنی خردمند ، هوشیار ، دانشمند .

ودراز بودن یا بجای پهنی و درازی که یاء آخر در این دو لفظ مصدری است.
(بعضی الف آخر کلماتی از قبیل درزا و پهنا را علامت نسبت دانسته‌اند).
۴ - برای اظهار تأسف درینا (این الف را میتوان گفت برای تأکید است).

۵ - برای ندا که در حالات اسم ذکر میشود.

یاء - ۱ - نسبت : ایرانی ، تهرانی ، فردوسی .

۲ - مصدری : بزرگی ، کوچکی ، خوبی . علامت یاء مصدری این است که بتوان کلمه را بصورت مصدر در آورد : بزرگ بود ، کوچک بود ، خوب رفتار کردن .

۳ - یاء وحدت یا یاء نکره که جلوتر شرح داده شد .

۴ - یاء لیاقت : خواندنی ، گفتنی یعنی لایق خواندن و لایق گفتن.
این یاء باآخر مصدر در می‌آید .

۵ - یاء تأکید : کاشکی .

۶ - یاء تعظیم و احترام : اسنادی .

۷ و ۸ و ۹ - یاء استمراری و یاء ضمیر و یاء شرطی که هر یک در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت .

(ك) علامت تصغیر است (واو) نیز در پاره‌ای لهجه‌ها علامت تصغیر است و گاهی بکلمه ، مفهوم اسم فاعل میدهد (م) دلالت بر عدد ترتیبی میکند (ه) علامت صفت مفعولی و اسم مصدر و اسم آلت است که شرح هر یک در محل خود داده خواهد شد .

نوع دوم از پساوندها الفاظ یا ادواتی است که چون باخر کلمه‌ای ملحق شود در معنی آن تغییر میدهد که از جهت نوع تغییری که در کلمات

میدهد بچند دسته تقسیم شده است :

۱ - الفاظی که دلالت بردارنده چیزی یا صفتی میکند : مند (آرزومند) گین (اندوهگین) ناک (دردناک) یار (بختیار) ور (پیشه‌ور) .

۲ - آنها که دلالت بر تشبیه میکند : گون (آسمان گون) گونه (گلگونه) وار (رودکی وار) سان (شیرسان) وش (هوروش یا حوروش) (هور فارسی و بمعنی خورشید و حور عربی ، جمع حوراء زن سیاه چشم و نیز جمع احور بمعنی مرد سیاه چشم است) آسا (پلنگ آسا) آنه (مردانه) (دیوانه) یعنی مانند دیو یا دیو زده در مقابل مجنون عربی یعنی جن زده چون در قدیم دیوانگی را جن‌زدگی می‌پنداشته‌اند .

۳ - برای نسبت : گان (دهگان ، بازار گان) ین (بلورین) ینه (پشمینه) اک : (پوشاک) .

۴ - زمان و مکان : گاه (دانشگاه) ستان (دیبرستان) کردستان - بلوچستان خوزستان تابستان زمستان کده (دانشکده) دان (نمکدان) سیر (سردسیر) .

۵ - زیاد بودن چیزی در جایی : سار - وزار (کوهسار ، مرغزار. لاخ سنگلاخ) بار (رودبار) .

۶ - برای محافظت : بان (یاغبان) دار (سرایدار) (۱) .

۷ - دلالت بر رنگ : فام (نقره فام) گون (نیلگون) .

در مبحث صفت و فعل نیز شمه‌ای از پیشاوندها و پساوندها سخن خواهد رفت .

۱ - در کلمه سرایدار ، اگر لفظدار ، اسم فاعل مرخم (مخفف دارنده)

گرفته شود ، مناسبتر است و در اینصورت کلمه‌ای است مرکب از اسم و صفت

۶- جامد و مشتق جامد کلمه‌ای است که از مصدر یا کلمه دیگری گرفته نشده باشد مانند : مرد ، زن ، درخت ، کوه ، ماه ، خورشید ، مشتق آنست که از مصدر یا فعل گرفته شده باشد مانند : بخشش ، رفتار . که از مصدر بخشیدن و رفتن گرفته شده است اگر از غیر مصدر یا فعل با تغییری در کلمه ، کلمه‌ای دیگر بوجود آید آن را مشتق نمیگویند مثل اینکه با آخر مفرد علامت جمع در آید یا در آخر اسم عام نکره افزوده گردد .

اسم آلت یکی از اقسام اسم مشتق ، اسم آلت است ، که با افزودن هاء غیر ملفوظ با آخر فعل امر بوجود می‌آید مانند آویزه ، تابه ، ماله (یکی از ابزار بنائی) و استره (بمعنی تیغ سر تراشی) (۲) بقیه اقسام مشتق در مبحث صفت ذکر خواهد شد .

۷- مترادف-مشترب دو کلمه یا بیشتر که در صورت مختلف و در معنی متضاد-متشابه یکی باشد مترادف ناهیده میشود ، مانند انسان و بشر ، باید دانست که میان معنای دو یا چند کلمه مترادف نباید کمترین تفاوتی باشد و بسیاری از الفاظ که تصور میرود مترادف باشند چون دقت شود معلوم میگردد که معانی آنها بایکدیگر فرق دارد مثلاً لانه و آشیانه هر يك در مورد مخصوصی استعمال میشود : میگوئیم : لانه مورچه ، آشیانه عقاب . حتی بعضی معتقدند که در يك زبان در اصل الفاظ مترادف نبوده بلکه هر يك از آن الفاظ در جای معینی و با توجه بصفتهای خاصی بکار میرفته است بنابراین بهترین مثال برای مترادف ، الفاظی است که در زبانهای مختلف در يك معنی میباشد

۲- غیر از این نوع اسم آلت که از فعل مشتق میشود ، اسم آلت بکیفیت دیگری نیز وجود دارد از قبیل اینکه با آخر کلمه پساوند (غاله) آورده شود مانند دستغاله یا پساوند (و) آورده شود مانند تراز و یعنی آلت تراز و سنجش

مانند ماء در عربی و آب در فارسی که این دو لفظ مترادف است .

مشتراك ، لفظی است که دارای معنیهای مختلف است مانند شیرو سیر متضاد دو کلمه است که در صورت مختلف و در معنی ضد یکدیگر هستند یعنی اجتماعشان با هم در يك زمان غیر ممکن است : روز و شب . خوبی و بدی متشابه دو کلمه است که از لحاظ تلفظ مانند هم یا خیلی شبیه یکدیگر است ولی در املاء و در معنی با یکدیگر تفاوت دارد مانند کلمه‌هایی که با واو معدول و بدون واو معدول استعمال میشود . تلفظ این کلمه‌ها مثل هم است ولی املا و معنای آنها با یکدیگر تفاوت دارد : خوار خار ، خواسته ، خاسته خوان ، خان

۸ - اسم مصغر مصغر یعنی کوچک شده و مقصود از آن در دستور این است که در آخر کلمه‌ای علامتی آورده شود تا دلالت بر خردی و کوچکی بکند خواه کوچکی از لحاظ صورت و ظاهر باشد ، خواه از جهت مقام و معنی علامت مصغر در فارسی بیشتر حرف (ك) است که با آخر اسم متصل میشود مانند مرد ، مردك . ممکن است مقصود از مردك کسی باشد که جثه او کوچک است یا کسی که از لحاظ صفات و خصال پست است . آوردن حرف (ك) در آخر اسم در همه جا دلالت بر خردی نمیکند ، گاهی برای اظهار مهربانی و علاقه و دلسوزی بکار میرود : طفلک ، پسرک ، دیگر از علامتهای تصغیر در فارسی پساوند چه است که با آخر پاره‌ای از کلمات افزوده میشود و دلالت بر خردی و کوچکی میکند مانند باغچه ، کتابچه ، دفترچه ؛ تیمچه (کاروانسرای کوچک) پساوند غاله در کلمه بزغاله هم از ادوات تصغیر است (۱) .

۱ - پساوند غاله در کلمه دستغاله علامت اسم آلت است .

در الفاظی از قبیل گوساله و چغاله پساوند (له) علامت تصغیر است
حرف «و» نیز گاهی دلالت بر مصغر بودن اسم میکند : یارو (یار کوچک)
پسرو . این علامت در پاره‌ای از لهجه‌های زبان فارسی از جمله لهجه مردم
فارس معمول است .

تبصره هرگاه ك با آخر اسمی در آید که مختوم بهاء غیر ملفوظ است
هاء بدل به کاف میشود «جوجه ، جوجك بره ، برگك .
۹ - مصدر و اسم مصدر که تعریف و اقسام و خصوصیات آنها در
مبحث فعل خواهد آمد .

حالات اسم

یا اسم از لحاظ نحوی

حالت مسند الیهی ، حالت فاعلی ، حالت مسندی ، حالت مفعولی ، مفعول
بیواسطه و باواسطه ، حالت اضافه ، اقسام اضافه ، ملکی ، تخصیصی ، توضیحی
بیانی ، بنوت ، تشبیهی ، استعاری - اضافه صفت بموصوف ، موصوف یعنی چه
فرق میان صفت ومضاف الیه ، حالت ندا ، حالت عطفی ، حالت عطف بیانی ، حالت
بدلی ، حالت تأکید ، حالت مضمی ، حالت صفتی مختصات اسم ، تجزیه وترکیب

* * *

مقصود از حالات اسم چگونگی ومحل اسم است در جمله . هر اسم در
جمله جای معین و کیفیت مخصوصی دارد که آن را حالت مینامند . اسم بیشتر
از يك حالت نمیتواند داشته باشد و حالت در آن ثابت نیست ، یعنی ممکن
است در جمله ای دارای حالتی و در جمله ای دیگر دارای حالتی دیگر باشد ،
ترکیب اسم این است که حالت آن در جمله معلوم شود .

اسم در جمله و عبارت دارای یکی از حالت های ذیل است :

۱ - حالت مسند الیهی در بحث از جمله گفته شد که مسند الیه
کلمه ای است که نسبت مسند بآن داده شود ، هر اسمی که مسند الیه باشد
حالت مسند الیهی دارد : غیاث الدین جمشید کاشانی ، بزرگترین ریاضی دان

عصر تیموریان بود . که نسبت بزرگترین ریاضی دان بودن عصر تیموری را بنیاث الدین جمشید داده ایم ، بنابراین غیاث الدین حالت مسند الیهی دارد .

۲ - حالت فاعلی - هرگاه مسند در جمله فعل باشد ، مسند الیه

فاعل آن است و در اینصورت گفته میشود که حالت فاعلی دارد : داریوش دریای سرخ را بدریای مدیترانه متصل کرد . که عمل متصل کردن دریای سرخ بمدیترانه بداریوش نسبت داده شده است پس داریوش حالت فاعلی دارد (فاعل است برای فعل متصل کرد) .

باید گفت که هر فاعلی مسند الیه نیز میباشد ولی هر مسند الیهی فاعل نیست . (در آنجا که مسند فعل نباشد) .

توضیح - فاعل یعنی کننده کار و در اصطلاح نحوی ، مقصود از فاعل کلمه ای است که فعلی را (غیر از افعال عموم که بعداً شرح داده میشود) بآن نسبت دهند .

فاعل معمولاً در جواب از سؤال چه کس و چه چیز واقع میشود: چه کس دریای سرخ را بمدیترانه وصل کرد ؟ در جواب میگوئیم : داریوش (۱)
۳ - حالت مسندی - یعنی اسم مسند واقع شود و آن را بمسند الیه نسبت دهند : خواجه نصیر اهل قم بود ، که اهل قم بودن بخواجه نصیر نسبت داده شده است . اهل قم حالت مسندی دارد ، خواجه نصیر حالت مسند الیهی .

سه حالتی که ذکر شد هر سه در جمله رکن است - حالات دیگری نیز در اسم وجود دارد که جزو متممها و متعلقات جمله است بدین شرح :

۴ - حالت مفعولی - مفعول کلمه ای است که فعل بر آن واقع شده باشد

۱ - در مبحث فعل درباره فاعل بحث بیشتری خواهد شد .

تمام فعل‌ها (بغیر از افعال عموم که در مبحث فعل شرح داده خواهد شد) احتیاج بفاعل دارند و بسیاری از فعل‌ها علاوه بر فاعل بمفعول نیز نیازمند است (در مبحث فعل خواهیم گفت که فعلی که بمفعول احتیاج دارد متعدی نامیده میشود) در اینگونه فعل‌ها چیزی که فعل بر آن واقع شده یعنی مفعول، در جمله ذکر می‌گردد مانند این عبارت حمدالله مستوفی از مورخان قرن هشتم و دو کتاب تاریخ گزیده و نزهة القلوب را تألیف کرد. نسبت تألیف کردن بحمدالله مستوفی داده شده است، بنا بر این (تألیف کرد) مسند و (حمدالله) مسند الیه یا فاعل میباشد، حال به بینیم حمدالله چه چیز را تألیف کرده است و عبارت دیگر. عمل تألیف کردن بر چه واقع شده است: کتاب تاریخ گزیده و نزهة القلوب را. پس دو کتاب تاریخ گزیده و نزهة القلوب هر دو حالت مفعولی دارد مفعول بندرت ممکن است حذف گردد که در بحث فعل شرح آن خواهد آمد

مفعول بیواسطه - مفعولی که میان آن و فعل - یکی از حروف اضافه واسطه و فاصله نباشد، مفعول بیواسطه نامیده میشود باین نوع مفعول مفعول صریح و مفعول مستقیم نیز میگویند. علامت مفعول بیواسطه (را) است که بدنبال آن میآید: نادرشاه هند را فتح کرد نسبت فتح کردن بنادر داده شده است، بنا بر این (نادرشاه) مسند الیه و (فتح کرد) مسند و (هند) که عمل فتح کردن بر آن وقوع یافته و علامت (را) نیز بعد از آن آمده است، مفعول بیواسطه است، علامت دیگر مفعول بیواسطه این است که در جواب، (چه کس را و چه چیز را و کجا را) قرار میگیرد: نادرشاه کجا را فتح کرد هند را و در این مثال: این مقفع کتاب کليلة و دمنه را از فارسی بفری ترجمه کرد هر گاه سؤال شود که چه چیز را ترجمه کرد، در جواب گفته میشود. کتاب کليلة و دمنه را همچنین در این عبارت: رکن الدوله

شیخ صدوق را از قم بری دعوت کرد : اگر پرسیده شود که رکن الدوله چه کسی را دعوت کرد ؟ در جواب میگوییم شیخ صدوق را .

باید توجه داشت که (را) در همه جا علامت مفعول بیواسطه نیست و ممکن است بمعنی (از برای) باشد که دلالت بر بیان علت میکند : درس خواندن را بمدرسه آمدم یعنی از برای درس خواندن ، (را) در این معنی ، امروز بندرت استعمال میشود .

علامت (را) گاهی بمعنی (برای) میآید مثل این جمله ناصر خسرو در باره قطران تبریزی : هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید (او را) یعنی برای او سابقاً گاهی برای تأکید جلو مفعول بیواسطه یا بطور کلی جلو کلمه ای که بعد از آن علامت (را) بود ، (مر) میآوردند : سپاس و ستایش مر خدای را . تأکید (مر) منحصرأ بر سر کلمه ای در میآید که بعد از آن علامت (را) باشد و آمدن آن جلو مسند الیه بسیار نادر بوده است مانند این شعر فردوسی :

پسر گر بنزدیک تو هست خوار مر او هست پرورده کردگار
که (مر) بر سر (او) در آمد و (او) مسند الیه است .

در مواردی که مفعول بیواسطه نکره باشد ، علامت (را) بیشتر حذف میشود : رستم فرخزاد ببردارش نامه ای نوشت یعنی نامه ای را . در موارد دیگری نیز ممکن است علامت (را) حذف شود .

مفعول با واسطه مفعول با واسطه آن است که میان آن و فعل یکی از حروف اضافه واسطه باشد : شاه عباس بزرگ از اصفهان تا مشهد پیاده رفت عمل پیاده رفتن بشاه عباس نسبت داده شده است (شاه عباس) مسند الیه یا فاعل (پیاده رفت) ، مسند و دو کلمه (اصفهان و مشهد) مفعول بواسطه است برای

فعل پیاده رفت ، اولی بواسطه حرف اضافه (از) دومی بواسطه حرف اضافه (تا) مفعول با واسطه ، بیشتر در جواب یکی از این سؤالها واقع میشود .

۱ از که ؟ مانند : نادرشاه بغداد را از عثمانیها پس گرفت ، نادرشاه بغداد را از که پس گرفت ؟ از عثمانیها .

۲ - از چه ؟ : ابراهیم صابی ، کره‌ای از زر برای عضالدوله ساخت صابی کره را از چه ساخت ؟ از زر .

۳ - بکه ؟ : برستم چنین گفت اسفندیار ، اسفندیار بکه گفت ؟ برستم .

۴ - بکجا ؟ : معزالدوله برای فتح بغداد بعراق رفت . معزالدوله بکجا رفت ؟ بعراق .

۵ - در کجا ؟ : خواجه نصیر درمراغه رصدخانه ساخت خواجه نصیر در کجا رصدخانه ساخت ؟ در مراغه .

۶ - از کجا : غیاث‌الدین جمشید بدعوت الغ بیک از کاشان بسمرقند رفت . از کجا رفت ؟ از کاشان .

۷ - برای چه ؟ : سعدی برای سیاحت سی سال مسافرت کرد برای چه مسافرت کرد ؟ برای سیاحت .

۸ - با که ؟ : سعدی بامدعی جدال کرد ، با که جدال کرد ؟ بامدعی .

۹ - با چه ؟ : ماژلان با کشتی بادی بدریاهای دوردست سفر کرد با چه سفر کرد ؟ با کشتی .

۱۰ - تا کجا ؟ : ابن بطوطه ، در سفر خود تا چین رفت ، تا کجا رفت ؟ تا چین .

توضیح در مبحث فعل گفته خواهد شد که در فارسی برای يك فعل متعدی بیشتر از يك مفعول بیواسطه نمیتوان آورد ولی ممکن است دارای چند مفعول با واسطه باشد : ابن عمید قمی وزیر رکن الدوله ، در ری با استفاده از اهرم درختی عظیم را از ریشه در آورد از ریشه در آوردن باین عمید نسبت داده شده است . (ابن عمید) مسند الیه (از ریشه در آورد) مسند . چه چیز را از ریشه در آورد ؟ درختی عظیم را . درخت مفعول بیواسطه . در کجا ؟ در ری . با چه ؟ با اهرم . از کجادر آورد ؟ از ریشه .

و نیز خواهیم گفت که فعل لازم مفعول بیواسطه نمیگیرد اما میتواند مفعول با واسطه داشته باشد .

همچنین یاد آور میشود که مسند الیه و فاعل و مفعول و فعل ، از نظر مقدم یا مؤخر بودن و از جهت حذف شدن یا باقی ماندن و امور دیگر احکامی دارد که مربوط بانشاء است و قسمتی از آن در مبحث فعل ذکر خواهد شد.

۵ - **حالت اضافه** کلمه اضافه يك مصدر عربی و دارای چند معنی از جمله نسبت دادن است . در اصطلاح دستوری مقصود از اضافه نسبت دادن یا پیوستن کلمه‌ای است بکلمه‌ای دیگر برای منظوره‌ای معینی . کلمه اول مضاف ، کلمه دوم مضاف الیه ، و این حالت ، اضافه نامیده میشود . علامت اضافه کسره آخر مضاف است .

دریای مازندران ، بزرگترین دریاچه جهان است . دریا مازندران نسبت داده شده (دریا) مضاف و (مازندران) مضاف الیه است . حالت اضافه بمضاف الیه اختصاص دارد و مضاف دارای حالت دیگری است که باید در جمله تشخیص داد در مثال مذکور «دریا» که مضاف است، حالت

مسند الیهی دارد ، زیرا نسبت بزرگترین دریاچه بودن بآن داده شده است و «مازندران» دارای حالت اضافه است .

تبصره کلمه‌هایی که مختوم «بهاء» غیر ملفوظ یا «الف» یا «واو» است هنگام اضافه شدن حرف «ی» بعد از آنها در می‌آید . «خان» ، «احمد» و «دانی» طوس . «بوی گل» .

علت آوردن «ی» بعد از الفاظ مذکور این است که ، چون «هاء» غیر ملفوظ و «الف» و «واو» قبول حرکت نمیکنند و هنگام اضافه ، کسره اضافه را نمیتوان آورد ، حرف «ی» زیاد میشود تا کسره قابل تلفظ باشد .

یادآوری دنباله یایی را که موقع اضافه ، بعد از کلمات مختوم بهاء غیر ملفوظ ، زیاد میشود ، بیشتر حذف میکنند و سر آن را که شبیه بهمزه است ، یا «ا» بر مینامند : خانه احمد . (۱)

باید توجه داشت که هاء غیر ملفوظ فقط مبین حرکت آخر کلمه است که مثلاً «خانه» ، «خان» گفته نشود و تلفظ آن مانند «هاء» غلط است و نباید گفت : «خانه ه احمد» .

مواردی که حالت گاهی کسره اضافه برداشته میشود در اینصورت مضاف اضافه از بین میرود و مضاف الیه در حکم کلمه مرکب است : «صاحب نظر» و «صاحب دل» که در اصل صاحب نظر و صاحب دل بوده است . و این را فك اضافه مینامند (۲) گاهی مضاف الیه قبل از مضاف می‌آید مانند «کلاب» که در اصل «آب گل» بوده است این

۱ ابتر یعنی بی دنباله و چون این «یا» بی دنباله است و تنها سر آن که مانند همزه است باقی مانده بآن ابتر میگویند .

۲ - کلمه فك يك مصدر عربی و بمعنی باز کردن است . چون با برداشتن کسره اضافه حالت اضافه از بین میرود ، بآن فك اضافه میگویند .

نیز که اضافه مقلوب نامیده میشود ، (۱) جزو کلمات مرکب است . مضاف الیه بنوعی دیگر هم از حالت اضافه خارج میشود که مضاف الیه قبل از مضاف بصورت مفعول و با علامت «راء» آورده شود : «سروری را» شایسته تویی . که در اصل چنین بوده است : تو شایسته سروری هستی . این نوع تغییر در اضافه برای تأکید و دلالت بر انحصار است وقتی گفته میشود : سروری را شایسته تویی مقصود این است که تو فقط سزاوار سروری هستی .

اقسام اضافه اقسام معروف اضافه که هر يك در موردی معین و برای منظور خاصی استعمال میشود ، بدین شرح است :

۱ - **اضافه ملکی** - این نوع اضافه دلالت میکند بر اینکه مضاف ملك مضاف الیه است . مقصود از ملك چیزی است که بتوان در آن تصرف مالکانه کرد ، بتوان آن را فروخت ، اجاره ورهن داد یا بخشید ، معلوم است که در اضافه ملکی مضاف الیه باید انسان باشد زیرا تنها انسان است که میتواند مالک چیزی باشد : مانند یکی گربه در خانه زال بود - یعنی خانه ای که ملکیت آن به پیرزنی تعلق داشت . (۲) در این اضافه ، هرگاه مضاف الیه اسم خاصی باشد ، مضاف معرفه میگردد . مانند کتاب علی که کلمه کتاب بواسطه اضافه شدن به (علی) مشخص شده است .

۱ - **مقلوب بمعنی وارونه و برعکس** است و چون در این مورد ترکیب اضافی بر عکس میشود و مضاف و مضاف الیه بجای هم قرار میگیرند ، آن را مقلوب مینامند .

۲ - در اضافه ملکی بهتر است گفته شود که مقصود از مالکیت در این مورد مطلق تصرف است نه مالکیت واقعی کسیکه خانه ای در اجاره یا رهن اوست باز هم میگوید خانه من . بطور کلی در اضافه ملکی مضاف باید چیزی باشد که بتوان در آن تصرف مالکانه نمود خواه مضاف الیه در حقیقت مالک مضاف باشد یا نباشد .

تبصره ۵ - معمولاً کسی که خانه‌ای در ملکیت او نیست بلکه در اجاره اوست میگوید خانه من یا خانه ما در اینجا مقصود خانه‌ای است که بهره گرفتن از آن بوی تعلق دارد نه زمین و اعیانی آن .

۲ - اضافه تخصیصی در اضافه تخصیصی مضاف بمضاف‌الیه اختصاص دارد و نمیتواند ملك آن باشد مانند «دست‌هوشنگ» «زین‌اسب» «در باغ» در مثال اول چون «هوشنگ» که مضاف الیه است نمیتواند در مضاف یعنی «دست» تصرف مالکانه بکند، پس دست ملك او نیست بلکه بوی اختصاص دارد در مثال دوم وسوم مضاف‌الیه (اسب و باغ) صلاحیت مالك بودن را ندارند، زین باسب و در بیاض مختص است در این نوع اضافه نیز اگر مضاف‌الیه اسم خاصی باشد، مضاف معرفه میگردد .

۳ - اضافه توضیحی اضافه توضیحی این است که اسم عامی یکی از افراد معین و مشخص خود اضافه شود : «عید نوروز» «کشور ایران» «شهر اصفهان» «روز جمعه» «عید» اسم عام و مضاف «نوروز» اسم مرکب (اضافه مقلوب در اصل روز نو بوده است) مضاف الیه «شهر» اسم عام (مضاف) «اصفهان» اسم خاص (مضاف‌الیه) «روز» اسم عام (مضاف) جمعه اسم خاص (مضاف‌الیه) . در اضافه توضیحی هم مضاف هر گاه با اسم خاصی اضافه گردد، معرفه میشود .

۴ - اضافه بیانی در اضافه بیانی مضاف‌الیه جنس مضاف را بیان میکند: «صندلی چوبی» «در آهنی» یعنی صندلی که جنس آن از چوب و دری که جنس آن از آهن است . در اضافه بیانی، مضاف‌الیه بیشتر مفهوم صفتی دارد اضافه شدن نام‌پسر در مواردی برای تخفیف و آسانی تلفظ، کلمه ابن

بنام‌پدر (اضافه بنوت) یا پسر را از میان نام پسر و پدر حذف و نام پسر را بنام‌پدر اضافه مینمایند : «ناصر خسرو» . «مسعود سعد» که در اصل

پسر خسرو . مسعود پسر سعد ، بوده است . در این مورد گاهی کسرۀ اضافه را نیز بر میدارند و دو نام پسر و پدر بصورت اسم مرکب در میآید : «ناصر خسرو» . (بدون مکسور کردن راء ناصر .) در قدیم گاهی نام پسر را هم حذف میکردند و نام پدر را بجای آن قرار میدادند : «سعد سلمان» ، یعنی مسعود سعد سلمان .

۶- اضافه تشبیهی در این اضافه نیز برای تخفیف ادات تشبیه را از میان مشبه و مشبه به بر میدارند و مشبه را بمشبه به اضافه میکنند : «قدسرو» یعنی قدی در زیبایی مانند سرو .

توضیح هر گاه دو کس یا دو چیز دارای صفتی باشند اما این صفت در یکی از آن دونزد همه کس معلوم و آشکار باشد ، برای اینکه وجود صفت مزبور را در آن یکی که معروف نیست نشان بدهند وی را بآنکه آن صفت در او مشهور است مانند میکنند مثلاً دلاوری رستم را همه می دانند . چون بخواهند پهلوانی را بزورمندی بستایند میگویند هم چون رستم است . زیبایی قامت سر و بر همه کس معلوم است کسی که بخواهند خوش قامتی او را وصف کنند میگویند مانند سرو است .

کسی یا چیزی که دیگری را در صفتی باو مانند میکنند (مشبه به) و کسی یا چیزی که او را در صفتی بکسی یا چیزی مانند مینمایند ، (مشبه) مینامند و الفاظی از قبیل «مثل» و «مانند» و «همچون» که میان مشبه و مشبه به واسطه میشود آلت یا ادات تشبیه میگویند و صفت مشترك میان مشبه و مشبه به ، وجه شبه نامیده میشود : «چون شیر بخود سپه شکن باش ؟ یعنی تو مانند شیر باش در اینکه دشمن را به تنهایی و بدون یاری دیگری شکست میدهد» (ضمیر تو حذف شده است) «شیر» مشبه به ، (تو) مشبه (چون) آلت تشبیه «به تنهایی

سیاهی را شکستن یا صفت پهلوانی، وجه شبه است در اضافه تشبیهی همانطور که گفته شد، ادات تشبیه حذف و مشبه بـ مشبه به اضافه میشود.

۷ - اضافه استعاری استعاره نوعی مجاز است و مجاز استعمال لفظ است در غیر معنی خود، بنابراین اضافه استعاری آنستکه مضاف در غیر معنی خود بکار رود یعنی نسبت آن به چیزی داده شود که حقیقه آن چیز دارای آن معنی نیست مانند دست روزگار و پای طلب که میدانیم روزگار دارای دست و طلب دارای پا نمیشود اما بواسطه وجود علاقه‌ای دو لفظ دست و پا را بر روزگار و طلب نسبت داده‌ایم.

۸ - اضافه موصوف بصفت در فارسی، چون موصوف و صفت مانند مضاف و مضاف‌الیه تلفظ میشود و آخر موصوف همچون آخر مضاف‌الیه مکسور میگردد آن را جزو اقسام اضافه ذکر میکنند مانند سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز «مرد» موصوف «نکو نام» صفت آن است که چون آخر موصوف (مرد) مانند آخر مضاف مکسور است، از اینجهت آن را اضافه موصوف بصفت مینامند

موصوف یعنی چه؟ اسم یا هر کلمه‌ای که بجای اسم می‌نشیند باعتبار اینکه صفت برای آن می‌آورند موصوف نامیده میشود، بنابراین موصوف اسمی است (یا چیزی که بجای اسم قرار میگیرد از قبیل ضمیر و اسم اشاره) که برای آن صفتی ذکر میشود، در مثال مزبور «مرد» موصوف است چون صفت «نکونامی» برای او ذکر شده است.

فرق میان صفت و مضاف‌الیه

صفت استقلال وجودی ندارد و وجود آن در موصوف است وقتی گفته میشود «مرد نکونام» نکونامی به تنهایی نمیتواند وجود داشته باشد و باید در کسی یافته شود اما مضاف‌الیه در بیشتر اقسام اضافه استقلال وجودی دارد مثلاً خانه احمد که اضافه ملکی است

مضاف الیه یعنی احمد بکلی جدا از مضاف یعنی خانه است و خود موجود مستقلی است .

توضیح ممکن است مضاف متعدد و مضاف الیه یکی یا بالعکس مضاف الیه متعدد و مضاف یکی باشد یا هر دو متعدد باشند متعدد بودن مضاف مانند: بوستان و گلستان سعدی هر دو آموزنده است . که دو کلمه بوستان و گلستان مضاف الیه است تعدد مضاف الیه مانند : سعدی نویسنده بوستان و گلستان است کلمه نویسنده مضاف و دو کلمه بوستان و گلستان مضاف الیه است . تعدد هر دو مانند : آثار باستانی و بناهای تاریخی همدان و اصفهان شهره آفاق است آثار باستانی و بناهای تاریخی ، مضاف و همدان و اصفهان ، مضاف الیه است تتابع اضافات هر گاه چند مضاف و مضاف الیه پشت سر هم قرار گیرد آن را تتابع اضافات نامند مانند : خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده راز سیل و اگر از دو مضاف و دو مضاف الیه تجاوز کند جزو عیوب انشایی محسوب میشود .

۶ - حالت ندا حالت آن است که اسم منادا واقع شود یعنی دیگری او را ندا کند و صدا بزنند کسیکه دیگری او را صدا میزند، منادی (با یاء آخر) و کسیکه او را صدا میزنند «منادا» و این حالت ندا نامیده میشود . از لحاظ دستوری «منادا» حالت ندا دارد و «منادی» دارای حالت دیگری است که در جمله تشخیص داده میشود .

علامت ندا در فارسی «ای» است که بر سر هر منادایی در می آید : ای خداوند ترا شاعری آورده ام که تادقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده است .
(از چهار مقاله عروضی - مقاله شعر) خبری کن «ای فلان» و غنیمت

شمار عمر (ای) در گفتگو اغلب حذف میشود و هنگام ندا کردن کسی معمولاً نام او را بدون آوردن حرف ندا ذکر میکنند . (در نوشتن نیز گاهی حذف میشود) .

حرف ندای دیگری نیز هست که نسبت به همه منادها عمومیت ندارد و آن الفی است که آن را در آخر منادا می آورند. الف در آخر مناداهای صاحب شأن و عظمت در می آید : خداوندا ، شاها ، اعلیحضرتا گاهی منادی برای منادا در نزد خود شانی قائل میشود و او را با علامت الف ندای می کند : جاننا سخن از زبان ما میگوید . (۱)

در قدیم بندرت لفظ ، آیا در شعر بعنوان علامت ندا آمده است .

۷ - حالت عطفی عطف این است که اسمی بواسطه یکی از حروف

عطف یا ربط با اسم دیگری عطف و پیوسته شود : محمد زکریا وسید اسماعیل جرجانی هردو از پزشکان بنام ایران هستند که اولی آثار خود را بزبان عربی و دومی بزبان فارسی تدوین کرد .

سید اسماعیل جرجانی با حرف عطف «و» به محمد زکریا عطف شده است کلمه ای که بکلمه ای دیگر عطف میشود ، عاطف و آنکه کلمه ای بآن عطف شده ، معطوف علیه نامیده میشود و لفظی که میان آن دو فاصله میگیرد ادات عطف مینامند عاطف همان حالتی را دارد که معطوف علیه دارا است ، در مثال مذکور چون محمد زکریا حالت مسند الیهی دارد ، سید اسماعیل جرجانی که بآن عطف شده نیز حالت مسند الیهی دارد . و در ترکیب همین قدر گفته شود که «سید اسماعیل» عطف به «محمد زکریا» است کافی میباشد

۱ - در شعر و گاهی در نثر ، الف بجای یاء استعمال شده است :
سعد یا مرد نکونام نمیرد هرگز .

توضیح - مقصود از عطف کلمه‌ای بکلمه دیگر ، این است که معطوف در حکم ، همچون معطوف علیه است ، در مثالی که ذکر شد سید اسماعیل جرجانی بمحمد زکریا عطف شده یعنی سید اسماعیل مانند محمد زکریا طبیب بزرگی بود .

۸ - حالت عطف بیانی عطف بیان آن است که کلمه‌ای بعد از کلمه دیگری در آید و این کلمه برای کلمه اول بمنزله توضیحی باشد مثل اینکه بگوییم شیخ الرئیس ابوعلی ، حسین بن عبدالله بن سینا از بزرگترین فلاسفه و اطباء ایران است دو کلمه ابوعلی و حسین برای شیخ الرئیس عطف بیان می‌باشد . شاید بتوان گفت نامهایی که بعد از القاب ذکر میشود برای آن القاب عطف بیان است ؛ مثلا آقا احمد یا میرزا یوسف ، احمد و یوسف برای آقا و میرزا عطف بیان محسوب میشود و اینکه امروز معمول است که بعد از لقب آقا بخصوص هنگامیکه جلونام خانوادگی در می‌آید «ی» زیاد میکنند و میگویند: آقای... تلفظ جدیدی است و معلوم نیست از لحاظ دستوری صحیح باشد ، تنها شهرت مجوز صحت است (مگر اینکه کلمه آقا مضاف محسوب شود که این هم بعید بنظر میرسد) .

القاب مذکور هر گاه بعد از نام در آید (احمد آقا ، عباس میرزا ، کریمخان) از قبیل اضافه موصوف بصفت است که کسرء اضافه از میان بر داشته شده است ؛ زیرا سه لفظ آقا و میرزا و خان بمنزله صفت است برای اسمهایی که قبل از آنها است .

تبصره : گاهی بعد از ضمیر (معمولا اول شخص و دوم شخص جمع) جمع یا اسم جمعی می‌آید و مقصود از ضمیر را بیان میکند ؛ ما مردم ایران از بزرگترین ، افتخارات تاریخی برخورداریم . شما دانش‌آموزان ، امیدهای آینده

هستید. که (مردم ایران) در جمله اول و (دانش آموزان) در جمله دوم، مقصود از ضمیرهای ما و شما را بیان کرده است در این مورد میتوان گفت که دو کلمه مردم و دانش آموزان حالت عطف بیانی دارد و میتوان گفت که این دو کلمه مفعول بیواسطه برای فعل محذوف است (مثلاً گفته شود که در اصل چنین بوده : در نظر دارم مردم ایران یا دانش آموزان را) .

۹- حالت بدلی بدل کلمه‌ای است که بعد از کلمه دیگر درمی‌آید و دلالت بر تمام معنای کلمه اول یا قسمتی از آن میکند یا دلالت بر چیزی مینماید که بکلمه اول بستگی کامل دارد :

۱- این مردان ، مردان دانشمند و فداکار با اختراعات و اکتشافات خود ، راه دشوار زندگی را بر انسان هموار کردند . مردان دوم برای مردان اول بدل است .

۲ تهران . ساختمانهایش باشکوه است (ساختمانها) بدل از تهران است که دلالت بر قسمتی از آن کرده است .

۳ - امیر کبیر ، پدرش آشپز قائم مقام بود ، (پدر) بدل از امیر کبیر است زیرا باو بستگی کامل دارد .

۱۰- حالت تأکیدی تأکید این است که در مورد لزوم الفاظی را که آنها را ادوات تأکید مینامند ، در جلو یا بدنبال کلمه‌ی یا جمله‌ای در آورند تا مفهوم آن را ثابت و پا برجا سازد . این يك بحث انشایی است و از موضوع سخن ما خارج است. تأکید مورد دیگری نیز دارد که مقصود مادر اینجا این مورد است و آن تکرار کلمه‌ای است برای تأکید مانند این شعر :

به یارب یارب شب‌زنده داران به امید دل امیدواران

بطور کلی هر کلمه یا هر جمله‌ای که برای خاطر نشان ساختن معنای کلمه‌ای یا مفهوم جمله‌ای، تکرار شود، آن را تأکید لفظی مینامند. الفاظی که دارای حالت عطفی و عطف بیانی و بدلی و تأکیدی هستند در حقیقت همان حالتی را دارا هستند که کلمه قبل از آنها داراست.

۱۱ - حالت متممی پاره‌ای از فعلها است که معنای آنها در صورتی تمام و کامل میشود که کلمه دیگری جلو آنها قرار گیرد، اینگونه کلمه‌ها را متمم مینامند (۱) و آن فعلها را میتوان فعل ناقص نامید: دام رادانه پنداشت دام مفعول بیواسطه، دانه متمم برای فعل پنداشت. سالها باید که تا يك سنگه اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن.
کلمه «لعل» متمم معنای فعل (گردد) است.
در مبحث فعل، از فعل ناقص سخن خواهد رفت.

۱۲ - حالت صفتی الفاظی از قبیل پدر، پسر، برادر که بعد از نام خاصی درآید اغلب حالت صفتی دارد: رکن الدوله پدر عضالدوله، پادشاهی عادل بود، عضالدوله «پسر رکن الدوله» از پادشاهان بزرگ ایران بود. عمرولیث «برادر» یعقوب‌لیث «امیری با درایت بود. در مثال اول،

۱ - اینگونه الفاظ با فعل ترکیب میشود و عبارت دیگر جزو اول فعل مرکب است و اطلاق لفظ متمم بر آنها صحیح بنظر نمیرسد. متمم چیزی است که بعد از کلمه بیاید و معنی آن را کامل کند مانند مفعول مگر اینکه بگوییم که چون بر سر فعلهایی در می‌آید که معنی آنها کامل و تمام نیست و این کلمه معنی آن را تمام میکند (بشرحی که در مبحث فعل خواهد آمد) از اینجهت اطلاق متمم بر آن جائز است.

(پدر) صفت رکن الدوله ودر مثال دوم ، (پسر) صفت عضدالدوله ودر مثال سوم (برادر) صفت عمرو است .

همچنین کلماتی از قبیل زند وقاجار در ترکیباتی از نوع کریمخان زند و آقا محمدخان قاجار حالت صفتی دارد یعنی اضافه موصوف بصفت بحساب می آید
مختصات اسم در پایان بحث اسم مناسب است چیزهایی که مختص با اسم است ذکر شود :

۱ - مسندالیه وفاعل واقمشدن .

۲ - مضاف ومضاف الیه واقمشدن .

۳ - مرجع ضمیر قرار گرفتن (مرجع چیزی است که ضمیر بآن بر میگردد) .

۴ - مشارالیه بودن (یعنی بعداز اسم اشاره قرار گرفتن)

۵ - موصوف واقمشدن (یعنی تنها برای اسم میتوان صفت آورد)

۶ - منادا واقمشدن .

۷ - بعداز یکی از حروف اضافه قرار گرفتن .

۸ - مفعول واقمشدن را نیز میتوان گفت از مختصات اسم است .

تبصره کلمه هایی از قبیل ضمیر و صفت در مواردی بجای اسم قرار میگیرد (بشر حیکه خواهیم گفت) ابن نوع کلمه ها در حکم اسم و دارای مختصات اسم است .

تطبیق مطالب ذکر شده

با اسمهاییکه در عبارت ذیل وجود دارد

«پنمبر (س) دست روی شانه «سلمان» فارسی قرارداد و فرمود : اگر «دانش» ، «بستاره» پروین ، آویخته باشد ، این «ایرانیان» آن را درمی یابند (مضمون يك حديث) (۱) .

* * *

پنمبر-اسم - مفرد - عام - (در اینجا معرفه است زیرا مقصود پنمبر آخر الزمان (س) است) ذات - مرکب از پیغام و بر (بر) در اصل برنده بوده است (کلمه پنمبر صفتی است که بجای اسم نشسته است) دارای حالت مسند الیهی - دست - اسم - مفرد عام (در اینجا معرفه چون مقصود دست پنمبر (س) است) (کلمه پنمبر ذات بسیط دارای حالت مفعولی مفعول بیواسطه با حذف (را) یعنی دست را .

روی - حرف اضافه یا ظرف دائم الاضافه .

شانه اسم مفرد عام (در اینجا معرفه چون با اسم خاص اضافه شده است) ذات بسیط دارای حالت اضافه - تخصیصی .

سلمان - اسم مفرد - خاص - معرفه - ذات - بسیط - دارای حالت اضافه - تخصیصی .
قرار اسم - مفرد - بسیط - دارای حالت متممی متمم فعل (داد) یا جز و اول فعل مرکب ،

دانش - اسم - مفرد - عام - معنی - بسیط - اسم مصدر - دارای
 حالت مسند الیهی یا فاعل - فاعل فعل (آویخته باشد) .
 ستاره - اسم مفرد عام (در اینجا معرفه زیرا به پروین اضافه شده) ذات
 بسیط دارای حالت مفعولی مفعول با واسطه (بواسطه ب) برای فعل (آویخته باشد) .
 پروین - اسم مفرد خاص معرفه ذات - بسیط دارای حالت اضافه توضیحی
 ایرانیان - اسم - جمع - (مفرد آن ایرانی) عام ذات بسیط (یاء نسبت بآن
 ملحق شده است) دارای حالت مسند الیهی .

تطبیق مطالب ذکر شده با اسمهای

که در این دو بیت سعدی یافته میشود

دانی که چه گفت زال با رستم گرد

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

دیدیم بسی که آب سرچشمه خرد

چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد

زال - اسم، مفرد، خاص، ذات، بسیط (در اصل مرکب) دارای حالت فاعلی (فاعل)
(گفته).

رستم - اسم، مفرد، خاص، ذات - بسیط دارای حالت مفعولی مفعول
با واسطه.

دشمن - اسم، مفرد، عام، ذات بسیط (در اصل مرکب)
(صفتی است که بجای اسم نشسته است) دارای حالت مفعولی مفعول بیواسطه،
علامت مفعول حذف شده است، در اصل دشمن را بوده است.

آب، اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط دارای حالت مسند الیهی یا فاعلی
سرچشمه - اسم، مفرد، عام، ذات، مرکب، در اصل دارای ترکیب
اضافی بوده پس از حذف کسره اضافه بصورت کلمه مرکب در آمده است
دارای حالت اضافی اضافه اختصاصی.

شتر: اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط، دارای حالت مفعولی،
مفعول بیواسطه: در اصل شتر را بوده و علامت مفعول حذف شده است.

بار - اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط، دارای حالت عطفی چون
بکلمه شتر عطف شده، همان حالتی را دارد که شتر داشت.

دوم از اقسام کلمه صفت

تعریف صفت - صفات مشتق - اسم فاعل - اسم فاعل سماعی و اسم فاعل قیاسی - صفت مشبیه - صیغه مبالغه - صفت مبالغه صفت مفعولی - فرق میان فاعل و اسم فاعل و مفعول و اسم مفعول - اسم فاعل و اسم مفعول مرخم - صفت نسبی - صفت شغلی - صفت تفضیلی و عالی - فرق میان آن دو - اسم مصدر - صفت مطلق - حالت های صفت - جایی که صفت بجای اسم می نشیند - مطابقه صفت با موصوف - صفات عربی در فارسی .

* * *

صفت یا و صفت ، کلمه ای است که بر حالت یا کیفیتی در اسم دلالت میکند اسمی که برای آن صفت آورده میشود موصوف مینامند ، صفت در حقیقت یکنوع اسم معنی است زیرا خود استقلال وجودی ندارد بلکه وجود آن را باید در موصوف احساس کرد .

تبصره گاهی صفت برای مشخص ساختن موصوف آورده میشود مثلاً در این جمله :

پسر كوچك او شاگرد برجسته ای است . کلمه كوچك که صفت است موصوف یعنی کلمه پسر را مشخص کرده است . در این مورد مجموع موصوف و صفت بکلمه بعد از خود اضافه میشود ، در مثال مزبور ملاحظه شد که موصوف (کلمه پسر) و صفت (کلمه كوچك) با هم ، بضمیر (او) اضافه شده است . در بسیاری از موارد صفت بجای موصوف قرار می گیرد ، چنین صفتی در حکم

اسم است و از آن ، سخن خواهد رفت ،

اقسام صفت صفت بطور کلی بر سه قسم است :

اول صفتی که از مصدر یا فعل مشتق شده ، و آن بر چهار نوع است
 ۱ اسم فاعل که صفت فاعلی هم نامیده میشود (و نیز میتوان آن را صفت غیر ثابت نامید) ، و آن صفتی است که بر کننده کار یا دارنده حالت وصفی دلالت میکند . طرز بنای اسم فاعل این است که در آخر فعل امر علامت (نده) یا (ان) افزوده شود مانند «خواننده» ، نویسنده ، روان ، خندان - فعل امر از مصدر خواندن (بخوان) است که پس از حذف باء تأکید از جلو آن و آوردن علامت (نده) یا آخر آن (خواننده) میشود بقیه اسم فاعلها نیز بهمین قیاس است ،

فرق میان اسم فاعلی که علامت آن (نده) باشد با اسم فاعلی که علامت آن (ان) است این است که اولی اغلب بر کننده کار و دومی بر دارنده حالت دلالت میکند .

نویسنده یعنی کسیکه انجام دهنده عمل نوشتن است ولی خندان یعنی کسیکه در حال خنده است .

پاره ای از اسم فاعلها است که با هر دو علامت بنا میشود مثلاً اسم فاعل از (رفتن) (رونده) (روان) هر دو آمده است .

پاره ای دیگر تنها با علامت (نده) می آید مانند شنونده ، نویسنده که شنوان و نویسان استعمال نشده است .

بعضی فقط با علامت (آن) استعمال میگردد مانند خندان ، شادان که خندنده و شادنده نمیتوان گفت .

توضیح از مصدر شاد بودن ، فعل امر ، شاد باش است که اسم فاعل

یا حال از آن شادان میشود در این مصدر ، لفظ شاد متمم برای (بودن) است
اسم فاعل سماعی پاره‌ای الفاظ است که از لحاظ ساختمان ، صیغه مبالغه
و اسم فاعل قیاسی با اسم مصدر ولی از لحاظ معنی صفت فاعلی است مانند
 خریدار ، خواستار ، آموزگار ، پروردگار ، بمعنی خرید کننده ، خواهنده
 آمرزنده ، پرورش دهنده . (ببحث مربوط بصیغه مبالغه رجوع شود) .

گاهی آمدن پساوند (و) در آخر پارامی از الفاظ ، بآنها مفهوم اسم
 فاعل میدهد مانند ترسو یعنی دارنده ترس ، سبیلو یعنی دارنده سبیل اخمو
 دارنده اخم اینگونه الفاظ را میتوان ، اسم فاعل سماعی نامید . بطور کلی
 هر اسم فاعلی که طبق قاعده (افزودن نده یا آن بآخر فعل امر) بنا شود ،
 قیاسی و آنکه طبق این قاعده نباشد ، سماعی است .

۲ صفت مشبیه یا صفت همیشگی ، این صفت چون شبیه با اسم فاعل است ،
 آن را مشبیه مینامند .

صفت مشبیه بر وجود صفتی در کسی یا چیزی دلالت دارد و مانند اسم
 فاعل از فعل امر گرفته میشود باین نحو که در آخر فعل امر الف می‌آورند
 مانند گویا ، بینا ، شنوا ، روا ، از مصدرهای گفتن ، دیدن ، شنیدن
 رفتن . فعل امر از مصدرهای مزبور بگو ، ببین ، بشنو ، برو ، است که پس
 از حذف (باء تأکید) از اول و ملحق کردن (الف) بآخر صفت‌های ذکر شده
 بدست آمده است .

فرق میان صفت مشبیه و اسم فاعل از لحاظ معنی این است که اسم فاعل
 بر صفت و حالتی متغیر دلالت میکند اما مفهوم صفت مشبیه ثابت و غیرمتغیر
 است مثلاً شنوایی و بینایی و دانایی در انسان ثابت است ولی روندگی و دوندگی
 ثابت نیست .

تبصره ممکن است که از يك فعل بدو اعتبار هم اسم فاعل بنا شود هم صفت مشبیه ، مثلاً از مصدر شنیدن که فعل امر آن (شنو) است شنونده (اسم فاعل) و شنوا صفت مشبیه) هر دو آمده است ، انسان باعتبار اینکه در زمانی بسخن دیگری گوش فرا میدارد ، شنونده است و باعتبار اینکه قوه شنوایی بطور ثابت در او وجود دارد ، شنوا است .

یادآوری تعدادی اسم فاعل و صفت مشبیه از عربی وارد فارسی شده و استعمال آنها رواج دارد مانند عالم ، زاهد ، ظاهر ، باطن ، حکیم ، عظیم ، طبیب ، خشن ، صعب ، متوجه ، مضطرب ، ملایم و صدها از اینگونه الفاظ که باید در تجزیه بحرایی بودن آنها ، اشاره کرد .

سوم - صیغه مبالغه و صفت مبالغه - مبالغه یعنی زیاده روی کردن در چیزی است و در دستور زبان مقصود از صیغه مبالغه کلمه ای است که از مصدر یا فعل مشتق شده و بر زیاد بودن صفتی در کسی یا چیزی دلالت میکند و هر گاه صفت مبالغه گفته شود ، مقصود کلمه ای است که بدون اینکه از مصدر و فعل اشتقاق یافته باشد ، مفهوم مبالغه دارد .

صیغه مبالغه از مصدر مرخم (مصدری که نون از آخر آن حذف شده است) یا سوم شخص مفرد از ماضی مطلق گرفته میشود باین نحو که پساوند (آر) بآخر مصدر یا ماضی افزوده میگردد . مانند گفتار که صیغه مبالغه از مصدر گفتن است .

باید توجه داشت که اینگونه الفاظ همواره صیغه مبالغه نیست ممکن است صفت دیگری (غیر از مبالغه) یا اسم مصدر باشد باید از روی معنی تشخیص داد مثلاً همین کلمه گفتار اگر دلالت بر گفته بسیار بکند صیغه مبالغه و اگر بر حاصل و مفهوم گفتن دلالت کند اسم مصدر است .

پاره‌ای از این الفاظ همانطور که گفته شد صفت فاعلی سماعی است مانند (خریدار) بمعنی کسیکه عمل خریدن را انجام میدهد و (خواستار) یعنی کسیکه خواهند چیزی است .

پاره‌ای دیگر صفت مفعولی سماعی است ، مانند گرفتار یعنی کسیکه گرفتگی‌های زندگی بر او واقع شده است .

صفت مبالغه صفت مبالغه لفظی است که بدون اینکه از مصدر یا فعل اشتقاق یافته باشد بر مبالغه دلالت میکند و بر دو نوع است .

۱ - ملحق کردن پساوندهای گر ، گار ، کار با آخر صفتی یا اسم معنایی مانند دادگر ، آموزگار ، خدمتکار . این الفاظ نیز در همه جابرای مبالغه نیست ، وقتی صفت مبالغه است که دلالت بر زیادی صفتی در کسی بکند مثل اینکه دادگر بمعنی کسی باشد که بسیار باعدل و داد است ، یا آموزگار کسی که بسیار می‌آموزد و اگر چنین نباشد اغلب صفت شغلی است مثل اینکه آموزگار بمعنی کسی باشد که شغل او آموختن و خدمتکار بمعنی کسیکه شغل او خدمت است . (۱)

توضیح پساوند (گر) در جایی که مقصود صفت شغلی باشد با اسم ذات متصل میشود مانند مسگر ، آهنگر ، رویگر و چون بمعنی صفت فاعلی باشد اغلب بمصدر و اسم مصدر متصل میگردد مانند : تماشاگر ، جلوه گر ، بخشایشگر .

۲ آوردن قیودی که بر مبالغه دلالت میکند ، جلو یکی از صفات دیگر

۱ کلمانی از قبیل آموزگار و خدمتکار همانطور که در بحث از اسم فاعل گفته شد ممکن است اسم فاعل سماعی باشد آموزگار یعنی آموزنده و خدمتکار یعنی خدمت کننده .

مانند : بسیار خوب ، خیلی دانا ، زیاد آموزنده. این نوع مبالغه امروز از دو نوع دیگر شایعتر است .

تبصره نوعی دیگر صفت فاعلی وجود دارد که از مصدر وفعل مشتق نشده ، بلکه با آمدن پیشاوند یا پساوندی جلو یا بدنبال اسم معنی مفهوم صفت فاعلی بوجود آمده است مانند : خردمند ، دانشمند ، بخرد ، بنام یعنی دارنده خرد و دانش و نام که علامت دو لفظ اول پساوند (مند) و علامت دو لفظ آخر پیشاوند (ب) است .

چهارم از اقسام صفت و آن صفتی است که بر وقوع فعل بر کسی یا چیزی مشتق صفت مفعولی است دلالت میکند . معمولاً هر فعل که وقوع مییابد بر کسی یا چیزی واقع میشود . آن کس یا آن چیز اگر اسم یا چیزی باشد که بجای اسم قرار میگیرد و در جواب از سؤال چه کس را و چه چیز را واقع شود ، آن را مفعول بیواسطه مینامند که قبلاً از آن بحث شده است و اگر کلمه ای با کیفیت مخصوصی که خواهیم گفت از فعل یا از مصدر گرفته شود در دلالت بر وقوع فعل بر کسی یا چیزی بکند ، بآن صفت مفعولی یا اسم مفعول میگویند اسم مفعول از مصدر گرفته میشود باین نحو که بجای نون آخر مصدر هاء غیر ملفوظ قرار میدهند مانند گفته ، نوشته ، دیده که در اصل گفتن و نوشتن و دیدن بوده است . گفته ، سخنی است که از دهان انسان خارج شده پس عمل گفتن بر آن واقع شده است ، همچنین نوشته یعنی آنچه عمل نوشتن و دیده یعنی آنچه عمل دیدن بر آن وقوع یافته است .

یادآوری اسم مفعولهای بسیاری از عربی وارد فارسی شده و استعمال آنها شایع است مانند «محکوم» ، «مظلوم» ، «مطلوب» ، «محکم» ، «مرتب» و بسیاری الفاظ دیگر که در تجزیه باید بررسی بودن آنها اشاره کرد ،

فروق میان فاعل و اسم فاعل و مفعول همواره اسم یا چیزی است که بجای اسم فاعل و مفعول و اسم مینشیند و بیشتر اسم جامد است ولی اسم فاعل و اسم مفعول مفعول بکیفیتی که ذکر شد ، از فعل و مصدر مشتق میشود ، دیگر آنکه فاعل و مفعول بنای معینی ندارد بر خلاف اسم فاعل و اسم مفعول که با طرز مخصوصی بنا میشود . فاعل و مفعول بدون فعل ممکن نیست وجود پیدا کند ، اما اسم فاعل و اسم مفعول احتیاجی بوجود فعل ندارد زیرا مفهوم فعل در خود آنها یافته میشود .

مثلا کلمه گویینده یعنی کسی که انجام دهنده عمل گفتن است ولی در جمله علی گفت علی انجام دهنده فعل و گفت خود فعل است .

اسم فاعل و اسم هرگاه علامت از آخر اسم فاعل و اسم مفعول حذف مفعول مرخم شود آنها را مرخم مینامند . مرخم شدن این دو در صورتی است که کلمه ای دیگر یا پیشاوندی جلو آنها درآید و حکم کلمه مرکب را پیدا کند ، در چنین حالی ، برای تخفیف و آسان شدن تلفظ ، علامت را از آخرشان بر میدارند مانند : « دانش آموز » یعنی آموزنده دانش که نخست بصورت اضافه مقلوب در آمد (دانش آموزنده) سپس مرخم شد . همچنین کلمه دانشجو که در اصل دانشجوینده بوده است اسم مفعول مرخم مانند کلمه ناشناس که در اصل ناشناخته بوده و پس از حذف هاء غیر ملفوظ ناشناخت شد سپس ناشناخت بصورت فعل امر (شناس) در آمد و با آمدن پیشاوند (نا) در جلو آن (ناشناس) شد همچنین دو لفظ دادخواست و دست پخت که داد خواسته و دست پخته بوده است و خاك آلود در این شعر سعدی : آتش خشم تو برد آب من خاك آلود بعد از این باد بگوش تو رساند خیرم . این کلمه امروز نیز بصورت مرخم استعمال میشود و در اصل خاك آلوده بوده است . کلمه خواب آلود نیز از این

قبیل است .

دوم از اقسام صفت ، آنستکه با ملحق کردن پساوندی یا علامتی
باخر صفت یا کلمه‌ای دیگر یکنوع صفت بوجود ، آید این نوع صفت نیز
برچند قسم است بشرح ذیل :

۱ - صفت نسبی - صفت نسبی براین معنیها دلالت میکند :

۱- نسبت دادن کسی بکس دیگر یا بقبیله و قوم و کشور و شهری و اینگونه امور ،
علامت این نوع صفت یایی است که باخر کلمه‌ای که بآن نسبت میدهند، درمی‌آید:
صفاری ، سامانی ، غزنوی ، ایرانی ، شیرازی ، گاهی میان آن
کلمه و یاء نسبت الف و نون برای تاکید زیاد میشود : خسروانی در نسبت
بخسرو در پاره‌ای از نسبتهایی که از عربی وارد فارسی شده این الف و نون
وجود دارد مانند : روحانی ، ربانی ، جسمانی ، در نسبت بروح و رب
و جسم .

توضیح یاء نسبت در عربی نیز وجود دارد ولی این یاء در عربی
مشدد است مانند : حجازی - مکی ، مدنی ، تذکر این مطلب نیز بی
مناسبت نیست که مطابق قواعد نسبت در عربی کلمه‌هایی که مختم بئاء زائد
میباشد هنگام الحاق یاء نسبت ، حذف تاء لازم است مانند : تجاری، ملی
مکی ، در نسبت بتجارت و ملت و مکه .

تبصره ۱ پساوندگان دلالت بر نسبت به مکان میکنند مانند دهگان
یعنی منسوب به ده و بازارگان یعنی منسوب به بازار .

تبصره ۲ پاره‌ای نسبتها است که از ترکی وارد فارسی شده و شیوع
یافته است علامت نسبت در ترکی معمولاً (لو) و (لی) میباشد (لو) بیشتر در
قبیله‌ها و (لی) در ماکن استعمال میشود مانند : قره‌قوینلو - آق‌قوینلو

بیکدلی - سلماس لی گاهی علامت لو در نسبت باماکن استعمال میشود مانند شاملو در نسبت بشام .

۲ - نسبت دادن به پیشه و شغلی و علامت آن پساوندهای - گروکارو کار است مانند : آهنگر ، مسگر رویگر ، درودگر ، آموزگار ، خدمتکار ، یادآور میشود که صفت شغلی یکنوع صفت فاعلی است زیرا برابر کننده کار دلالت میکند .

تبصره چندین نسبت شغلی از عربی وارد فارسی شده و بسیار معمول است از قبیل عطار ، نجار ، خیاط ، بقال - خراز - در نسبت بکسیکه عطر میفروشد ، یا چوب میتراشد یا پارچه میدوزد یا سبزی و تره بار یا مهره می فروشد باید توضیح داده شود که وزن فعال (بفتح فاء و تشدید عین) در عربی در دو معنی بکار میرود : یکی مبالغه ، مانند علام یعنی بسیار دانا که اگر در آخر آن تاء تأکید در آید مبالغه زیادتر میشود مانند علامه یعنی بسیار بسیار دانا ، دیگر صفت شغلی یا نسبت شغلی مانند مثالهای مذکور .

۳ - برای دلالت بر جنس چیزی و علامت آن پساوند (بن) و (ینه) است مانند : سیمین . بلورین ، زرینه ، پشمینه یعنی چیزی که جنس آن از سیم یا بلور یا زریا پشم است .

دوم از انواع صفاتی که با الحاق پساوند بصورت صفت در می آید ، صفت تفصیلی و صفت عالی است .

هرگاه دو موصوف دارای صفتی هستند اما این صفت در یکی از آن دو زیادتر از دیگری است ، کلمه ای را که دلالت بر این زیادتی میکند ، صفت تفصیلی یا اسم تفصیل مینامند علامت صفت تفصیلی پساوند (تر) است که با آخر صفتی که مقصود بیان برتری آنست افزوده میشود «علم سودمندتر است از مال» علم و مال هر دو سودمند است صفت سودمندی در هر دو وجود دارد اما این صفت

در علم زیادتر است این زیادتى با آوردن پساوند (تر) بآخر كلمه (سودمند) نشان داده شده است . در مواردی است که صفتی در موصوفی از موصوفهای دیگر زیادتر است در اینصورت پساوند (ترین) براین فزونی دلالت میکند و این را صفت عالی مینامند : خواجه نظام الملک بزرگترین و مقتدرترین وزیران عصر سلجوقی بود یعنی در صفت بزرگی و مقتدر بودن هیچیک از وزیران دوره سلجوقی بنایه او نمیرسید .

فرق میان صفت ۱ - علامت صفت تفضیلی پساوند (تر) و علامت صفت تفضیلی و صفت عالی عالی پساوند (ترین) است .

۲ - صفت تفضیلی با (از و که) تمام میشود یعنی معولا بلافاصله بعد از آن یا لفظ (از) می آید یا لفظ (که) : علم سودمند است از مال - علم سودمندتر است که مال ، ولی صفت عالی بکلمه بعد از خود اضافه میشود : بهترین افراد کسی است که وجودش بحال مردم سودمند باشد مهمترین کتاب طب قدیم ، کتاب قانون ابن سینا است . یادآور میشود که كلمه بعد از صفت عالی اگر جمع باشد ، بیشتر کسره اضافه تلفظ میگردد و اگر مفرد باشد کسره از بین میرود .

تبصره از سه لفظ مهتر ، کهتر ، بهتر ، اغلب پساوند (تر) حذف و مه ، که ، به گفته میشود .

یادآوری اسم تفضیلهائی که از عربی وارد فارسی شده بدون پساوند (تر) استعمال میشود : زید افضل از عمرو است ترك این کار اولی است . دو کلمه افضل و اولی اسم تفضیل است . پاره ای از نویسندگان و شاعران قدیم ، شاید برای اینکه باسم تفضیلهای عربی رنگ فارسی بدهند آنها را با پساوندتر بکار برده اند و افضلتر و اولیتر گفته اند ، همانطور که جمعهای

عربی را نیز با علامت جمع فارسی جمع بسته و علومها ، کتبها ، جواهرها استعمال کرده اند .

سوم اسم مصغر معمولاً در دستورهای زبان ، مصغر را جزو اقسام اسم بحساب می آورند در این کتاب نیز در بحث اسم مصغر ذکر شده است اما بحث از آن در ضمن صفت هم بی مناسبت نیست زیرا پس از ملحق شدن پساوند تصغیر بآخر اسم ، مفهوم صفت پیدا میکند . مردك یعنی مردی که صفت او این است که از لحاظ جثه و ظاهر یا از لحاظ معنی كوچك است : باغچه و دفترچه یعنی باغ كوچك و دفتر كوچك . بزغاله یعنی بز كوچك . کلمات مرد ، باغ ، دفتر ، بز ، اسمند که چون پساوندهای ك ، چه ، غاله که ادوات تصغیر هستند بآنها متصل شد ، مفهوم صفت را پیدا کردند (بشرح اقسام اسم رجوع شود) فرق میان مصغر و دیگر انواع صفت این است که هر يك از انواع دیگر صفت ممکن است بعد از موصوف بیاید و اسم مصغر معمولاً با موصوف ذکر نمیشود و مثلاً نمیکوئیم باغ باغچه یا مرد ، مردك ولی باغ بزرگ یا مرد دانا میگوئیم .

توضیح پساوند (ك) در همه جا علامت تصغیر نیست ، ممکن است بر تشبیه دلالت کند مانند موشك یعنی مثل موش و سنگك یعنی مثل سنگ (نام دانه ای است شبیه بریکه كوچك که در بعضی از شهرستانها از جمله قم جزو خوراکیهای صبحانه در زمستان است) . در این مورد گاهی (ك) حذف میشود و هاء غیر ملفوظ بجای آن قرار میگیرد مانند دندان و چشمه و گوشه بمعنی چیزی که شبیه دندان یا چشم یا گوش است .

ممکن است بر (برنگه چیزی بودن) دلالت کند مانند سفېدك یعنی

برنگ سفید .

وَم از اقسام سه گانه صفت آنستکه از فعل ومصدر اشتقاق
 نمی هم نیست ، تنها بوجود صفتی در کسی یا چیزی بدون
 بیتی دلالت میکند و از اینروی آن را صفت مطلق مینامند مانند
 بلند ، کوتاه ، سفید ، سیاه ، بزرگ ، کوچک ، در
 یو سفید پیروز گشت . کلمه سفید صفت مطلق برای دیو
 شاه عباس بزرگ ، مهمترین پادشاهان صفویه است بزرگ صفت
 عباس است . صفت مطلق دو خصوصیت دارد : اول آن که جزو
 نی که ذکر شد نیست دوم اینکه پساوند یا علامت دیگری در

د .

هرگاه صفت مطلق بر موصوف مقدم شود ، ممکن است قید
 ثن خوب سرمایه ای است ، که کلمه خوب برای سرمایه قید است
 صوف ترکیب شود و صفت وموصوف حکم کلمه مرکب را پیدا
 مرد ، جوانبخت . (پبحاث های اسم مرکب اضافه و قیود ،

جائیکه صفت بجای موصوف می‌نشیند

(حالت‌های صفت)

گفتیم که هر صفت موصوفی دارد یعنی هر صفت حالت و چگونگی کلمه‌ای که آن را موصوف مینامند ، بیان میکند در این جمله از ایران مردان خردمند و دانشمند فراوان برخاسته‌اند . مردان موصوف ، خردمند و دانشمند صفت است ، در زبان فارسی در مواردی که صفت و موصوف هر دو ذکر شوند ، صفت همواره مفرد است ، خواه موصوف مفرد باشد خواه جمع ، مردی دانشمند مردان دانشمند . ولی اگر موصوف حذف گردد مفهوم آن در صفت پیدا میشود و در چنین موردی میگویند صفت بجای موصوف نشسته و اینگونه صفت علامت جمع نیز میگیرد . مثلا اگر جمله مزبور باینصورت در آورده شود : دانشمندان و خردمندان فراوان از ایران برخاسته‌اند ، دو کلمه دانشمندان و خردمندان یعنی افراد دانشمند و خردمند که این دو کلمه در همان حال که دلالت بر صفت دانش و خرد میکنند ، دلالت بر دارنده این دو صفت نیز مینمایند در چنین حالی که صفت بجای موصوف یا اسم نشسته است میتواند تمام حالتها و خصوصیات اسم را دارا باشد علامت جمع میگیرد ، ضمیر بآن بر میگردد ، مشار الیه و مضاف الیه و منادا واقع میشود ، میتواند مسند الیه باشد و حرف اضافه جلو آن در میآید (بتجزیه و ترکیب ذیل این مبحث رجوع شود) .

تبصره در مواردی که صفت بجای موصوف قرار میگیرد باید قرینه و علامتی در عبارت باشد تا بر موصوف دلالت بکند قرینه اغلب حالیه است یعنی از روش و حالت سخن معلوم میشود که مقصود از موصوفی که صفت بجای آن نشسته کیست یا چیست مانند این عبارت سعدی **خواهند منربی در صف بزازان حلب** میگفت ای **«خداوندان»** نعمت ، اگر شما را انصاف بودی و مدارقناعت ، رسم سؤال از جهان برخاستی معلوم است که مقصود از **خواهند** مرد خواهند (خواهنده در اینجا یعنی گدا) و مقصود از **بزازان** افراد یا مردان بزاز است همچنین منظور از **خداوندان** نعمت ، افراد صاحب نعمت است خواهند حالت مسند الهی . بزازان حالت اضافه . خداوندان حالت ندا دارد . گاهی قرینه لفظیه است یعنی لفظی که دلالت بر موصوف میکند قبلا در عبارت ذکر شده است مانند این گفته دیگر سعدی **ملکزاده ای راشنیدم که کوتاه بود و حقیر** و دیگر برادران بلند و خو بروی ، باری پدر بکراحت و استحقار در او نظر میکرد ، پسر بفرست و استبصار بجای آورده و گفت ای پدر کوتاه خردمند به که نادان بلند .

پسر گفت ای مردان بکشید ، **سواران** را بگفتن اوتهور زیادت گشت مقصود از **کوتاه خردمند و نادان بلند** همان ملکزاده و برادرانش است که در اول حکایت ذکر ایشان رفته است و نیز مقصود از کلمه **سواران** همان مردانی است که پسر بآنان گفته بود تا بکوشند .

تبصره دیگر صفتی که بجای موصوف قرار میگیرد ، اگر بجای موصوفی که انسان است باشد ، به (ان) و اگر بجای موصوف غیر انسان باشد به (ها) جمع بسته میشود .

آنجا که موصوف انسان باشد مانند این عبارت .

کودکان خردسال و پسران جوان همه درس میخوانند

در کودکستان و دبستان ، جوانان در دبیرستان . آنجا که :

دردرخت میوه رسیده و نرسیده هردو هست ، رسیده‌ها (یعنی

را می‌چینند نرسیده‌ها را می‌گذارند تا برسد .

مطابقه صفت با موصوف همانطور که گفته شد ،

وصفت هردو باهم ذکر شوند صفت همواره مفرد است ، اگر

باشد (۱) این در صورتی است که موصوف و صفت هر دو فارسی با

دانا . یا یکی فارسی و دیگری عربی باشد مثل اینکه گفته

بزرگ و دانشمندان معظم اما اگر هردو عربی باشند . گاهی

میشود مانند علماء عظام و فضلاء کرام (کرام جمع کریم) .

یادآوری در عربی گذشته از اینکه صفت با موصوف

بودن مطابقه میکند ، در چند چیز دیگر از جمله در مذ

در اعراب هم مطابقه میکند .

صفات عربی در فارسی شماره بسیاری از صفتهاء

شده که در حکم صفات فارسی است یعنی مانند صفات فارسی

نمیکند ولی همانطور که گفته شد ، هرگاه صفت و موصوف

گاهی صفت جمع آورده میشود . در مورد مذکر و مؤنث

عربی با موصوف عربی مطابقه میکند : ممالك محروسه ،

حمپه (در عربی ، صفتی که برای جمع آورده میشود

است) .

اما اگر موصوف عربی نباشد . مؤنث آوردن ص

۱ - بعضی از نویسندگان قدیم از جمله بیهقی ، گ

صفت را جمع آورده‌اند : جوانان ، نا آزمودگان (تاریخ

مورخه ، آستانه مقدسه ، کارمند مربوطه ، تلگرافات واصله که در این موارد باید گفته شود : نامه مورخ ، آستانه مقدس ، کارمند مربوط تلگراف های واصل .

گاهی دیده میشود که باخر پاره ای از کلمه های غیر عربی تاء تأنیت عربی آورده میشود . بدبیر و بازرسی که زن باشد ، دبیره و بازرسه و به پلیس زن پلیسه میگویند ، اینگونه استعمال ها بکلی غلط است .

تطبیق مطالبی که در مبحث صفت ذکر شد

با صفاتی که در این قطعه یافته میشود

ای پسر ، باید که مردم ، سخندان و سخنگوی بود و از بدان سخن نگاهدارد ، اما تو ای پسر سخن راست گوی و دروغگوی مباش و خویشان بر است گفتن معروف کن و لیک راست بدروغ مانند مگوی تا چنان نیفتد که مرا با امیر بالسوار غازی افتاد . امیر بالسوار پادشاهی بزرگ بود و مردی پای برجای و خردمند و پادشاهی بزرگ و شایسته و عادل و شجاع و فصیح و متکلم و پیش بین چنانکه ملکان ستوده باشند . (از قابوسنامه باب هفتم) .

* * *

سخندان - صفت فاعلی مرکب (دان اسم فاعل مرخم ، در اصل داننده بوده است) دارای حالت مسندی (مردم مسند الیه) .

سخنگوی - صفت فاعلی مرکب (گوی اسم فاعل مرخم ، در اصل گوینده بوده است) دارای حالت عطفی (عطف به سخندان) .

بدان - جمع بد ، بد صفت مطلق که چون بجای اسم نشسته ، علامت جمع گرفته است بدان یعنی مردم بد یا افراد بد ، موصوف حذف شده و صفت بجای آن نشسته است در اصل افراد بد بوده است ، دارای حالت مفعولی ،

مفعول با واسطه (بواسطه از) برای فعل نگاهدارد .

راست - صفت مطلق ، دارای حالت اضافه ، اضافه موصوف ب صفت .

دروغگوی - صفت فاعلی مرکب (گوی اسم فاعل مرخم ، در اصل

گوینده بوده است) دارای حالت مسندی ، مسند الیه ، مسند الیه ضمیر مستقر

در مباشر (یعنی مباشر تو) .

معروف - يك اسم مفعول عربی - متمم برای فعل كن .

راست - صفت مطلق ، بجای موصوف نشسته در اصل سخن راست بوده است

دروغ - صفت مطلق ، مفعول با واسطه (بواسطه حرف اضافه : با) .

برای (مانند)

ماننده - (۱) اسم فاعل از مصدر ماندن (شبهه بودن)

دارای حالت صفتی برای راست . (مجموع بدروغ ماننده صفت است .

غازی يك اسم فاعل عربی .

بزرگ - صفت مطلق ، برای پادشاه .

پای بر جای - صفت فاعلی سماعی برای مردی .

خردمند - صفت مرکب از اسم معنی (خرد) و پساوند ، مند .

شایسته صفت مفعولی ، از مصدر شایستن .

عادل - صفت فاعلی عربی ، اسم فاعل یا صفت مشبهه هردو صحیح است

شجاع - صفت مشبهه عربی .

فصیح - صفت مشبهه عربی .

متکلم - صفت فاعلی عربی اسم فاعل یا صفت مشبهه هردو صحیح است .

پیش بین - صفت فاعلی مرکب ، (بین اسم فاعل مرخم ، در اصل

۱ - اسم فاعل و پاره ای صفات دیگر ، ممکن است فاعل یا مفعول بگیرند

بیننده بوده است) موصوف همه این صفتها ، از کلمه بزرگ بیعد ، پادشاه است

ستوده - صفت مفعولی ، صفت برای ملکان .

توضیح - صفاتی از قبیل سخندان و سخنگوی ، در اصل مضاف و مضاف

الیه بوده داننده سخن ، و گوینده سخن نخست بصورت اضافه مقلوب درآمده

سپس مضاف الیه و مضاف با یکدیگر ترکیب یافته اند .

لفظ (این و آن) را معلوم میدارد .

یاد آور میشود که تعریف کنایه از لحاظ انشایی با تعریفی که از لحاظ دستوری شد ، تفاوت دارد .

اقسام کنایه کنایات دارای اقسامی است بشرح ذیل :

۱ - **ضمیر ضمیر** بمعنی فکر و راز نهانی است و در اصطلاح دستوری کلمه‌ای است که بطور کنایه و سر بسته دلالت بر اسمی میکند و در مواری که اسم باید تکرار شود بجای آن می‌نشیند (اسمی که ضمیر بجای آن قرار میگیرد مرجع ضمیر نامیده میشود و باید قبل از ضمیر ذکر شده باشد یا قرینه‌ای بوجود آن دلالت بکند .) دو کلمه (من) و (او) هر يك دلالت بر انسانی میکند که یکی متکلم است و دیگری مخاطب همچنین در جمله کتابی را دیدم و آن را خریدم ، کلمه آن از تکرار کلمه کتاب جلو گیری کرده است . (مقصود از لفظ آن ، همان کتاب است) .

ضمیر بطور کلی بر دو نوع است : منفصل و متصل . ضمیر منفصل آن است که بکلمه‌ای دیگر متصل نمیشود و به تنهایی تلفظ میگردد و بر چهار قسم است :

۱ - **ضمیرهای منفصلی** که فاعل و مسند الیه و مفعول با واسطه و مضاف الیه واقع میشود (نامیدن این نوع ضمیر ، بضمیر فاعلی ، صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا اینها منحصرأ فاعل واقع نمیشود بلکه مفعول و مضاف الیه نیز واقع میشود .)

الفاظ ضمیر مزبور عبارت است از : من ، تو ، او ، وی ، ما ، شما ایشان ضمیرهای مزبور هر گاه جلوفعلی درآید و آن فعل باو نسبت داده شود فاعل آن فعل است مانند : او آمد . و اگر جلو فعلی درآید که یکی از

ضميرهای متصل فاعلی به آن متصل است . این ضمير منفصل ، ضمير متصل را تأکيد میکند مانند من آمدم که ضمير من برای تأکيد ضميری است که بفعل متصل است و فاعل آن میباشد (ضمير (۲)) .

و چون آن ضميرها جلو اسم یا صفتی که بآن (یعنی ضمير) نسبت داده شده ، درآید ، حالت مسند اليهی دارد مانند شما دانش آموزيد . او معلم است که دانش آموز بودن بضمير شما و معلم بودن بضمير او نسبت داده شده است و در صورتیکه ضمير مذکور ، بعد از اسمی که دارای کسرۀ اضافه است واقع شود ، حالت اضافه دارد مانند کتاب شما در خانه ما است . و چنانچه یکی از حروف اضافه بر سر آن درآید : بیشتر مفعول با واسطه است : باو گفتم . یادآوری در موردی که بعد از دو ضمير ما و شما اسمی بیاید که مقصود از ضمير را معلوم دارد همانطور که در حالات اسم گفته شد آن اسم برای ضمير عطف بیان است .

۲ - ضمير منفصل مفعولی این نوع ضمير همان ضمير نوع اول است با افزودن را بدنبال آنها : من را ، تو را ، او را ، ما را ، شما را ، ایشان را ، ضميرهای مزبور در بیشتر موارد مفعول بیواسطه است و بندرت علامت را که بدنبال آنها آمده بمعنی برای است مانند این شعر سعدی :

ما را بجهان خوشتر از این یکدم نیست

کز نيك و بد اندیشه و وز کس غم نیست
ما را یعنی برای ما بمبحث اسم حالت مفعولی رجوع شود .

تبصره - معمولاً از ضمير من را نون و از ضمير تو را واو حذف میشود .
مرأ ، ترا .

۳ - ضمير مشترك و آن ضميری است که با يك لفظ در شش شخص

او واغلب فاعل اسم ظاهری است که معمولاً قبل از فعل می آید علی گفت ۱ .
تبصره دیگر - گاهی فعلی که ضمیرهای مزبور بآن متصل میشود
حذف میگردد ، مانند منم ، تویی ، ماییم ، شماید ایشانند ، یعنی من هستم ،
تو هستی ، الی آخر . .

۲ - ضمیر متصل مفعولی والفاظ آن عبارتست از م ، ت ، ش ،
مان ، تان ، شان گفتم بکسر تا یعنی بمن گفت گفتم ، گفتش ، گفتان
گفتتان ، گفتشان این ضمیرها همواره مفعول بیواسطه برای فعل است و از
اینجهت جز بفعل متعدی متصل نمیشود زیرا فعل متعدی است که مفعول بی واسطه
میگیرد .

۳ - ضمیر مضاف الیهی هرگاه ضمیرهای متصل مفعولی با اسم متصل
شود آنها را ضمیر اضافی مینامند زیرا مضاف الیه همان اسمند کتابم کتابت
کتابش ، کتابمان ، کتابتان ، کتابشان . در این حالت حرف پیش از ضمیر
دارای کسره اضافه است .

۴ - ضمیرهای مذکور در زبان محاوره و گفتگو گاهی بحرف اضافه
ب و از متصل میشود بت گفت ، بش گفت ، ازم گرفت . گرچه در پاره ای
از نوشته های نویسندگان بزرگ اینگونه استعمال دیده میشود ولی در فارسی
ادبی امروز بکار نمی رود .

یادآوری - سابقاً گاهی در شعر ، پاره ای از ضمیرهای مذکور را ،
بحرف شرط اگر وقید اکنون متصل میکرده اند از جمله سعدی گوید .

۱ - مقصود از اسم ظاهر ، اسمی است غیر از ضمیر که فاعل واقع

میشود .

درختی که اکنون گرفته است پای به نیروی شخصی (۱) بر آیدز جای
 گرش همچنان روزگاری هلی بگردنش از بینج بر نکسلی
 که لفظ گرش در اصل چنین بوده است و اگر آن را،
 و نیز گوید کنونت که امکان گفتار هست ، بگوی ای برادر بلفظ
 و خوشی یعنی اکنون که ترا .

در مثال اول ، ضمیر ش حالت مفعولی دارد و در مثال دوم ضمیر ت
 بمعنی برای تو میباشد .
 تبصره ضمیرها عموماً معرفه هستند .

حالات ضمیر - ضمیر چون بمنزله اسم است ، حالات معروف اسم را
 میگیرد . مسند الیه و فاعل و مفعول و مضاف الیه واقع میشود ولی حالت ندا
 پیدا نمیکند . خیلی بندرت در پاره‌ای از اشعار شاعران بزرگ گذشته ، ضمیر
 حالت ندا پیدا کرده است .

در تمرینی که در آخر این مبحث خواهیم داشت ، ضمیر با حالت‌های
 گوناگون آمده است .

یادآوری ضمیر دارای بیشتر مختصات اسم میباشد اما مضاف واقع
 نمیشود مگر در موردی که از قبیل اضافه موصوف بصف باشد مانند : من
 بیدل یا من افسرده که دو لفظ بیدل و افسرده ، برای ضمیر (من) صفت هستند .
 در این مورد گویا تنها ضمیر (من) امکان دارد که موصوف واقع شود
 ضمیر ، مشار الیه نیز واقع نمیشود ، مرجع ضمیر دیگری هم قرار نمیگیرد
یادآوری دیگر - ضمیر همانطور که ملاحظه کردید ، دارای شش شخص
 است سه شخص برای مفرد ، سه شخص برای جمع .

۱ - ضمیر ش که بکلمه گردون متصل شده . دارای حالت مفعولی است
 و در اصل چنین بوده که آن را یعنی درختی که در زمین پابرجا شده با گردون
 گردونه و چرخ نمیتوانی از جای در آوری .

دوم از کنایات - اسم اشاره و آن کلمه‌ای است که در اشاره بدور و نزدیک بکار میرود . اشاره در صورتیست که انسان چیزی را که میبیند ، با دست یا چشم و ابرو آن را نشان دهد و لفظی که دلالت بر آن مینماید بر زبان جاری سازد . اسم اشاره دارای دو لفظ است : (این) برای اشاره بنزدیک (آن) برای اشاره بدور : این کتاب تاریخ بیهقی و آن کشف‌المحجوب هجویری است . این جمله در صورتی گفته میشود که کتاب تاریخ بیهقی در روی میز و نزدیک گوینده و کشف‌المحجوب در بالای قفسه و دور از گوینده باشد .

چیزی که با اسم اشاره بآن اشاره میشود ، مشارالیه مینامند : درمثال مذکور کلمه کتاب مشارالیه است . گاهی بجیزی که دیده نمیشود یا نمیتوان آن را دید ، اشاره میکنند یعنی آن را بجای چیزی که دیده میشود فرض میکنند و بآن اشاره مینمایند مانند این شعر :

این دغل دوستان که میبینی مگس‌اند دور شیرینی

و این جمله : آن مطلب بخاطر من رسیده بود . معلوم است که منظور شاعر از دغل دوستان ، افراد معینی که در مقابل چشم او باشند نیست . همچنین (مطلب) که درمثال دوم مشارالیه میباشد ، چیزی نیست که انسان بتواند آن را به بیند .

تبصره - اسم اشاره (این) گاهی به (ام) تبدیل میشود : امروز ، امشب ، امسال ، که دراصل این روز و این شب و این سال بوده است .
یادآوری اسم اشاره نیز مانند ضمیر ، معرفه است .

جمع این و آن - این و آن را میتوان بالف و نون وها و الف جمع بست اینان ، اینها ؛ آنان ، آنها . از لحاظ انشایی ، اینان و آنان را

در انسان و آنها و اینها را در غیر انسان بکاره می‌برند : از لحاظ دستوری : همه آن الفاظ را در انسان میتوان استعمال کرد و در غیر انسان (اینها) و (آنها) معین است .

(آن) در چه وقت اسم اشاره و در چه موقع ضمیر است : هر گاه مشارالیه بعد از آن بیاید اسم اشاره است : آن کتاب از آن من است : و اگر بدون مشارالیه باشد و بجای بر گردد ، ضمیر است : کتاب را از قفسه برداشتم و آن را مطالعه کردم ، و اگر مشارالیه ذکر نشده باشد ، و لفظ (آن) مرجعی نیز نداشته باشد یعنی بجای بر نگردد در این صورت اسم اشاره است و مشارالیه آن حذف شده است : * آن را که خبر شد خبری باز نیامد * که در اصل آن کس را بوده است .

حالت‌های اسم اشاره اسم اشاره نیز مانند ضمیر حالت مسند الیهی و فاعلی و مفعولی و مسندی و اضافه پیدا میکند و حالت ندا ندارد (به تمرین ضمیمه رجوع کنید) .

۱ - حالت مسند الیهی : این کتاب ؛ مال من است .

۲ - حالت فاعلی : این کتاب . بمن تعلق دارد .

۳ - حالت مفعولی : این کتاب را بچند خریده‌ای ؟ (مفعولی واسطه) در این کتاب چه نوشته است ؟ (مفعول با واسطه) .

۴ - حالت مسندی : آنچه میخواهی در این کتاب است .

۵ - حالت اضافه : قیمت این کتاب چند است ،

تبصره میتوان گفت که اسم اشاره و مشارالیه با هم دارای حالتی است مثل اینکه در این مثال (این کتاب را بچند خریده‌ای ؟) گفته شود که (این کتاب) دارای حالت مفعولی است . و میتوان گفت که حالت ، مربوط با اسم

اشاره به تنهایی است و مشارالیه برای اسم اشاره عطف بیان یا بدل است بحالتهای اسم و بحث از عطف بیان و بدل مراجعه شود .

۳- موصول کلمه موصول يك اسم مفعول عربی و بمعنی وصل شده و چسبیده است در اصطلاح دستوری لفظی است که جمله‌ای را بکلمه‌ای ، یا قسمتی از عبارت را بقسمتی دیگر متصل میکند . موصول دو لفظ دارد . (که) در انسان و غیر انسان (چه) در غیر انسان . این دو لفظ کمتر اتفاق می‌افتد که به تنهایی استعمال شوند و اغلب . یکی از الفاظ ذیل جلو آن‌ها در می‌آید :

۱- این و آن : آنچه میدانستم گفتم .

ای آنکه باقبال تو در عالم نیست گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست
(سعدی)

اینکه گویی این کنم یا آن کنم این کمال اختیار است ای صنم
(جلال‌الدین رومی)

۲- ضمیر :

د تو که سود و زیان خود ندانی بیاران کی رسی هیبت‌هایت
(باباطاهر)

۳- هر : هر که آمد عمارتی نو ساخت (۱)

۴- گاهی اسم نکره‌ای قبل از (که) در می‌آید : کتابی که میخواستم خریدم .

درختی که اکنون گرفته است پای به نیروی شخصی در آید ز جای
(سعدی)

(۱) (که) موصول در مواردی که لفظ (هر) جلو آن در آید جزو مبهمات است و در این صورت ، چون مفهوم اسم در آن وجود دارد دارای یکی از حالات اسم نیز هست (بمثالها مراجعه شود)

اقسام که وجه دولفظ که وجه همواره موصول نیستند ، ممکن است در پرسش و سؤال بکار روند ، در اینصورت از ادوات استفهامند : که آمد؟ چه کاری اتفاق افتاده است ؟ هرگاه که وجه ، جمله ای را بجملة دیگر مربوط سازند و در مورد شرح مطالبی یا بیان علتی بکار روند ، ربط نامیده میشوند مانند این عبارت از گلستان سعدی: بزرگمهر گفت که اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم. و مانند این عبارت از کلیله و دمنه از این اندیشه ناصواب در گذروهمت براكسباب ثواب آخرت مقصود گردان که راه مخوف است و رفیقان ناموافق .

تاکوشش نکنی سود نمیبیری چه ، هر کس نتیجه کوشش خود را میبرد. همانطور که در مثالها ملاحظه میشود لفظ که در مثال اول برای شرح مطلب و در مثال دوم برای بیان علت بکار رفته است . همچنین در مثال سوم لفظ چه برای بیان علت است .

لفظ چه هرگاه تکرار شود ، بر تساوی دو چیز دلالت میکند : در (در بیابان خشك وريك روان تشنه را در دهان چه در چه صدف) (سعدی) یادآوری در قدیم هرگاه که وجه بعد از الفاظی از قبیل چنان و آن قرار میگرفت و با آن ها ترکیب میشد ، هاء غیر ملفوظ را از آخر شان حذف میکردند : چنانك ، چنانچ ، آنك ، آنچ ، بجای چنانکه ، چنانچه آنکه ، آنچه .

فرق میان که و چه گفته شد که: که موصول بر انسان و غیر انسان و چه وصل، و که وجه ربط بر غیر انسان دلالت میکند و که وجه ربط بر شرح مطلب و بیان علت بکار میرود . از این گذشته که وجه موصول جمله ای را به کلمه ای یا جمله ای را بجمله ای متصل میکند ولی که وجه ربط دو جمله یا دو

عبارت را بیکدیگر مربوط میسازد .

۴- مبهمات - مبهمات جمع مبهمه است که بمعنی چیز نامعلوم است و در دستور زبان مقصود از مبهمات الفاظی است که بر کسی یا چیزی نامعلوم دلالت کند . گاه در بیان مطلب یا حکمی، منظور گوینده صرفاً ذکر آن حکم و مطلب است بدون اینکه بخواهد با فرد یا شیء معینی تطبیق کند، در چنین مواردی یکی از مبهمات آورده میشود : هر که کار کند ، ممکن است اشتباه کند . که مقصود بیان امکان اشتباه است بر هر کسی که کار میکند و بهیچوجه فرد یا افراد معینی در نظر نیست .

مبهمات معروف عبارت است از:

۱- هر- : هر که آمد عمارتی نوساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت

(سعدی) (۱)

۲- آن و این - در صورتی که مقصود از این دو لفظ، افراد معینی نباشد

از مبهمات والا اسم اشاره یا ضمیر است : تاکی از این و آن سخن میگوئی؟

یک روز صرف بستن دل شد بآن و این

روز دیگر بکندن دل زین و آن گذشت

(کامی کاشی)

۳- فلان و بهمان - عمرو و زید :

ما بعمر و وزید و فلان و بهمان کاری نداریم

خیسری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر *

۴- هیچکس - : بهیچکس با نظر تحقیر نگاه مکن ..

۱- اگر بگویم که اصل هر که (هر کس که) بوده (هر کس) از مبهمات و

که موصول است و در غیر این صورت (هر که) از مبهمات است .

۵ - کس : در خانه اگر کس است يك حرف بس است . کس گاهی با ياء نکره (کسی) گفته میشود .

۶ - یکدیگر و همدیگر : قدر یکدیگر را بدانید . یا : قدر همدیگر را بدانید .

۷ - چند و اند : جزو عددهای مبهم است و در بحث از اعداد ذکر خواهد شد .

۸ - همه : همه بفضل او معترفند .

الفاظ دیگری نیز از قبیل همگان ، همه کس ، همگی ، چنان و چنین چندان و چندین ، گاهی جزو مبهمات ذکر میشوند .

توضیح گاهی با ذکر یکی از مبهمات فرد معینی اراده میشود مثلاً وقتی کسی بدیگری میگوید باو بگو که فلانی را دیدم یا فلانی چنین گفت منظور از فلان ، فرد مشخصی است ، در اینگونه موارد قرینهٔ حالیه بر منظور معین از لفظ مبهم دلالت میکند و در نتیجه جزء اسمهای معرفه محسوب میگردد

حالات مبهمات چون هر يك از مبهمات در جای اسمی قرار دارد ، عموم حالتهاى اسم را میگیرد (بمثالهای همین بحث (۱) و مبحث موصول و نیز بتجزیه و ترکیب ضمیمه ، مراجعه شود) .

۵ - ادوات استفهام - ادوات استفهام یا پرسش ، الفاظی است که بطور مبهم دلالت بر پرسش از کسی یا چیزی مینماید و عبارت است از : که در مورد اشخاص : که آمد ؟ (لفظ که در این مورد گاهی بصورت کی تلفظ و

۱ - مثلاً در مثال اول (هر که آمد عمارتی نوشت) هر که حالت فاعلی در مثال دوم (تا کی از این و آن سخن میگوید) از این حالت مفعولی (مفعول با واسطه) در مثال ششم (یکدیگر) حالت اضافه دارد .

نوشته میشود یعنی هاء غیر ملفوظ آخر آن به یا بدل میگردد : کی آمد ؟
 میتوان گفت که اصل که ، کی بوده و از این جهت در الحاق است بآن از قدیم
 کیست تلفظ میشده است

چه در حیوانات و اشیاء :: زرافه چه نوع حیوانی است ؟ الماس چه
 جسمی است ؟

کجا در مکان : کجا بودی ؟ کدام برای تعیین کسی یا چیزی
 کدام کتاب را خواندی ؟ (گاهی برای تأکید در آخر لفظ کدام (ین)
 افزوده میشود (کدامین)

کی در تعیین زمان : کی میروی ؟ این الفاظ و امثال آنها چون هر يك
 بجای يك اسم است ، بیشتر حالات اسم را میگیرد مثلاً لفظ که در جمله
 که آمد مسند الیه و در جمله که را دیدی مفعول بی واسطه و در جمله به که
 گفتی مفعول با واسطه است .

تطبیق مطالبی که در مبحث کنایات

مورد بررسی قرار گرفته است ، با الفاظی از کنایات که در عبارت ذیل آمده است

ابوالعباس مأمون خوارزمشاه ، وزیری داشت نام او ابوالحسین احمد سهیلی ، مردی حکیم طبع و فاضل و خوارزمشاه همچنین حکیم طبع و فاضل دوست بود ، و بسبب ایشان چندین حکیم و فاضل بر آن درگاه جمع شده بودند چون ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق اما ابونصر در علم ریاضی و انواع آن ثانی بطلمیوس بود . این طایفه در آن خدمت از دنیا بی نیازی داشتند و با یکدیگر انسی در محاورت و عیشی در مکاتبت میکردند آن عیش بر ایشان منغص شد و آن روزگار بر ایشان بزبان آمد .

از نزدیک سلطان محمود نامه ای آمد ، مضمون نامه آنکه شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس اند که عذیم النظرند چون فلان و فلان باید که ایشان را بمجلس ما فرستی تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند و رسول وی خواجه حسین بن علی میکال بود که یکی ازافاضل عصر بود خوارزمشاه پیش از آنکه او را بار داد حکما را بخواند و این نامه بر ایشان عرضه کرد (ملخص از چهار مقاله نظامی - مقاله طب) .



او - ضمیر منفصل ، سوم شخص مفرد ، دارای حالت اضافه ، تخصیصی
ایشان - ضمیر منفصل ، سوم شخص جمع ، دارای حالت اضافه ، تخصیصی
چندین - از مبهمات - برای دلالت بر عددی مبهم .

آن - (آن درگاه) اسم اشاره ، اشاره بدور ، دارای حالت مفعولی ،
مفعول با واسطه (بواسطه حرف اضافه (بر)) برای فعل (جمع شده بودند) .
آن - (انواع آن) ضمیر اشاره ، بکلمه ریاضی بر میگردد دارای حالت
اضافه ، تخصیصی .

این - (این طایفه) اسم اشاره ، اشاره بنزدیک ، دارای حالت مسند
البهی ، مسند آن (بی نیازی داشتند) .

آن - (آن خدمت) اسم اشاره - اشاره بدور . مفعول با واسطه (بواسطه
حرف اضافه در) برای فعل (بی نیازی داشتند) .

ند (داشتند) ضمیر متصل فاعلی «سوم شخص جمع ، دارای حالت فاعلی .
یکدیگر - از مبهمات در اینجا بر مفهوم معینی دلالت میکند (مفعول
با واسطه (بواسطه با) برای فعل (میگردد)
آن - (آن عیش) اسم اشاره ، اشاره بدور ، دارای حالت فاعلی ، برای
فعل (منفص شد) .

ایشان (بر ایشان) ضمیر منفصل ، سوم شخص جمع ، مفعول با واسطه
(بواسطه بر) برای (بزیان آمد) .

آنکه - موصول (که) موصول بعد از لفظ (آن) قرار گرفته است .
م - (شنیدم) ضمیر متصل فاعلی اول شخص مفرد .

که - (شنیدم که) ربط (برای شرح مطلبی بکار رفته است) .

چند - عدد مبهم .

کس - از مبهمات (چند کس) از مبهمات مرکب . دارای حالت مسند الیهی (اند) در اصل استند. مسند (در مجلس) مسند قبل از مسند الیه آمده است (ند) ضمیر متصل بفعل سوم شخص جمع .

که - (که عدیم النظیر ند) ربط (مفهوم عدیم النظیر بودن را بآن چند کس مربوط کرده است) .

فلان و فلان : از مبهمات (در اینجا مقصود از آن افراد معینی است) میتوان فلان و فلان را مسند قرار داد برای مسند الیه محذوف یعنی آنان همانند فلان و فلانند و شاید بتوان فلان و فلان را عطف بیان برای (چند کس) قرار داد . که - (باید که) ربط (برای شرح معلومی آمده است) .

ایشان - (ایشان را) ضمیر منفصل سوم شخص جمع دارای حالت مفعولی مفعول بیواسطه برای (فرستی) .

ما - ضمیر منفصل - اول شخص جمع - دارای حالت اضافه تخصیصی مضاف کلمه مجلس یا ملکی .

ی (فرستی) ضمیر متصل بفعل دوم شخص مفرد، دارای حالت فاعلی ایشان (تا ایشان) دارای حالت مسند الیهی (حاصل کنند) مسند (تاء در اینجا از ادوات ربط) .

ما - ضمیر منفصل اول شخص جمع دارای حالت اضافه ملکی یا تخصیصی وی - ضمیر منفصل ، سوم شخص مفرد ، دارای حالت ، تخصیصی .

که - (که یکی از افاضل عصر بود) ربط .

آنکه - موصول مرکب .

او (او را) ضمیر منفصل ، سوم شخص مفرد ، دارای حالت مفعولی ، مفعول بیواسطه برای (بار داد) .

این - (این نامه) اسم اشاره اشاره بنزدیک دارای حالت مفعولی مفعول
 بیواسطه برای : عرضه کرد، علامت مفعول (را) از آن حذف شده ، دراصل،
 این نامه را بوده است
 ایشان (برایشان) مفعول باواسطه (بواسطهٔ حرف اضافه بر) برای فعل
 (عرضه کرد) .

چهارم از اقسام کلمه - عدد

تعریف عدد - معدود و خصوصیات آن - آنجا که عدد با معدود حکم صفت را پیدا میکند - اقسام عدد. عدد اصلی - عدد مرکب - عقود - عدد معطوف - عدد ترتیبی یا وصفی - عدد کسری - عدد توزیعی - اعداد مبهم - حالت‌های عدد - آنجا که لفظ مقصود باشدنه معنی - آوردن الفاظی متناسب با معدود .

* * *

عدد يك لفظ عربی و بمعنی شمردن و نیز بمعنی چیزی که آن را می‌شمارند آمده است که معنی اخیر همان معنی معدود است . در اصطلاح دستوری عدد کلمه ای است که بر نوعی شماره دلالت میکند .

مقصود این است که هر کلمه ای که بنحوی شماره کسی یا چیزی را معین نماید یا بطور کلی دلالت بر شماره بکند. عدد نامیده میشود .

معدود چیزی را که عدد بر شماره آن دلالت مینماید ، معدود یا تمیز عدد مینامند . معدود در زبان فارسی همواره مفرد است : يك كتاب ، ده كتاب صد كتاب . هزار كتاب ، يك مليون كتاب .

یادآوری پاره‌ای از نویسندگان و شاعران بزرگ قدیم ، در مواردی معدود را جمع آورده‌اند ، گویا جمع آوردن معدود برای نشان دادن عظمت و اهمیت آن بوده است مانند : هفت مردان (مقصود اصحاب کهف است)

هشت مردان (مقصود رجال النیب است) . دو برادران (نام کوهی درقم) چهار مردان و چهل اختران (نام دو محله درقم) در موردی هم که شماره معدود معین بوده گاهی آن را جمع میآورده اند مانند چهار عناصر .

تبصره - هرگاه معدود حذف شود ، میتوان علامت جمع باخر عدد افزود : احمد و ملی هر دو ان آمدند یعنی هر دو نفر . سه عدد ده و صد و هزار در آنجا که مقصود مبالغه در کثرت معدود باشد بازکر معدود هم گاهی جمع بسته میشود : دهها کلاس ، صدها کتاب ، هزاران شاگرد .

آنجا که عدد و معدود با هم حکم صفت را پیدا میکنند

در صورتیکه باخر معدود ، هاء غیر ملفوظ افزوده شود در بیشتر موارد عدد و معدود با هم دارای مفهوم صفت میشود . مردی چهل ساله آمد (چهل ساله) صفت مرد است . همچنین اگر بدنبال عدد پساوند (گانه) در آید مانند آسمانهای هفتگانه - فصول چهارگانه عدد صفت معدود محسوب میشود . در مثال مزبور (هفتگانه) صفت آسمان و (چهارگانه) صفت فصول است . در این مورد گاهی موصوف حذف میشود مانند این جمله . دو گانه بدرگاه یگانه گزارد . یعنی نماز دو گانه بدرگاه خدای یگانه . (۱)

اقسام عدد - عدد برهشت نوع است .

۱ - عدد اصلی و آن الفاظی است که در اصل زبان برای دلالت بر عددی وضع شده و بیشتر ، اقسام دیگر عدد از آن گرفته شده است . عدد اصلی دارای دوازده لفظ است : يك - دو ؛ سه ؛ چهار ؛ پنج ، شش ؛ هفت ؛

۱ - گویا مقصود از دو گانه ، نماز دو رکعتی است زیرا نمازهای

مسنجی جز در يك مورد که يك رکعتی است و در مورد دیگر که چهار رکعتی است بقیه دو رکعتی میباشد .

هشت ؛ نه ؛ ده ؛ صد ؛ هزار . و اگر الفاظ از بیست تا نود را جزو اعداد اصلی بحساب آوریم ، شماره این نوع عددیست خواهد بود .

در فارسی لفظی که بر بیشتر از هزار دلالت بکند وجود ندارد (۱) ، و برای نشان دادن عددی بیشتر از هزار ، چند عدد را باهم ترکیب یا بیکدیگر عطف میکرده اند : ده هزار . صد هزار . هزار هزار ، پنج بار هزار هزار (پنج ملیون) سی بار هزار هزار (سی ملیون) از قرن هفتم بعدالفاظی از زبان مغولی و هندی وارد فارسی شد که بر عدد های بزرگ دلالت میکند ، از قبیل «تومان» ده هزار ، که مغولی است ، کرور (پانصد هزار) که هندی است در قرن اخیر الفاظی از قبیل ملیون و میلیارد از زبان های اروپایی در فارسی راه یافته است .

تبصره عدد های اصلی ، معمولاً پیش از معدود قرار میگیرد ، ولی گاهی معدود پیش از عدد می آید در اینصورت لازم است در آخر معدود ، یاء نکره آورده شود مانند سالی دو بر این برآمد . در چنین مواردی ، عدد در حکم صفت معدود میباشد ، در مثال مذکور (دو) صفت سال است .

۲ - اعداد مرکب عدد مرکب عددی است که از دو عدد ترکیب یافته و دارای دو نوع لفظ است .

اول الفاظی که از یکی از اعداد از يك تانه با عدد ده ترکیب یافته است و عبارت است از . یازده ؛ دوازده ؛ سیزده ؛ چهارده ؛ پانزده ؛ شانزده ؛ هفده ؛ هجده ؛ نوزده . یازده در اصل يك و ده ، و دوازده دراصل دو و ده ، و پانزده دراصل پنج و ده بوده و بقیه به همین قیاس است

۱ . در فارسی باستان الفاظی از قبیل (بیو بروزن بی بر) که بر بیشتر از هزار (ده هزار) دلالت میکرده وجود داشته است .

دوم الفاظی از اعداد از دوتا نه که با عدد صد ترکیب شده است :
دویست؛ سیصد؛ چهارصد؛ پانصد؛ ششصد؛ هفتصد؛ هشتصد؛
نهمصد . در اعداد مرکب عدد کوچکتر پیش از عدد بزرگتر قرار میگیرد (در
پاره ای از اشعار قدیم عدد بزرگتر جلو قرار گرفته است)

۳ - عقود - عقود جمع عقد و عقد بمعنی بستن میباشد در اصطلاح
حساب قدیم عدد های ده ، بیست ، سی ، چهل ، پنجاه ، شصت ، هفتاد ، هشتاد ،
نود را عقود مینامیده اند زیرا در حساب با انگشتان که سابقاً معمول بوده است ،
چون بعدی از عددهای مزبور میرسیدند یکی از انگشتها را می بستند .
عموم دستور نویسان ، اینها را جزو اعداد اصلی بشمار آورده اند ولی
چون احتمال داده میشود که اصل عددهای مزبور (بغیر از ده و بیست) اعداد
از سه تا نه است ترجیح داده شد که جداگانه تحت عنوان عقود ذکر شود .
در اعداد مرکب و عقود نیز معدود بعد از عدد ذکر میگردد و اگر احیاناً معدود
پیش از عدد درآید ، عدد در حکم صفت آن است مانند این شعر فردوسی:
بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
که (سی) صفت سال است .

۴ - عدد معطوف عدد معطوف عددی است که بعدی دیگر عطف میشود
و آن در سه مورد است : اول - در فاصله میان عقود: بیست و یک ، سی و پنج ،
هشتاد و نه ، که عدد (یک) به (بیست) و (پنج) به (سی) و (نه) به (هشتاد)
عطف شده است . دوم ، در فاصله ، میان صدها : صدوده ، پانصد و بیست و پنج .
نهمصد و چهار . سوم در فاصله میان هزارها : دوهزار و سیصد و پنجاه و یک ، بیست
و سه هزار و هفتاد و پنج ، صدوده هزار و هفت .

در عدد معطوف ، همواره عدد کوچکتر بوسیله حرف عطف (واو) بعدد

بزرگتر عطف میشود .

یادآوری در فاصله میان بیست و سی گاهی عدد کوچکتر را قبل از عدد بزرگتر میآورند : دو بیست ، چهار بیست یعنی بیست دو و بیست و چهار

۵ - عدد ترتیبی یا وصفی این نوع عدد در جایی بکار میرود که مقصود بیان ترتیب وردیف معدود باشد و با افزودن حرف (م) با آخر عددی که ترتیب آن منظور است و مضموم کردن حرف آخر آن عدد ، حاصل میشود :

کلاس ششم ، قرن چهاردهم هجری ، قرن بیستم میلادی ، صفحه صدم کتاب سال هزارم تولد فردوسی هرگاه چند عدد بیکدیگر عطف شود ، علامت عدد ترتیبی در آخر ، آخرین عدد درمی آید : سال یکهزار و سیصد و چهل و ششم خورشیدی .

در عدد ترتیبی معدود جلو عدد می آید و عدد بعنوان صفت ذکر میشود شاه عباس دوم (دوم) صفت شاه عباس است و از همین جهت ، عدد ترتیبی را عدد وصفی نیز مینامند در مواردی (بیشتر در شعر) عدد ترتیبی قبل از معدود در آمده است :

نخست موعظه پیر می فروش این است که از معاشر ناجنس احترام کنید

کلمه (نخست) که عدد اول از اعداد ترتیبی میباشد جلو موعظه که معدود است در آمده است . مورد دیگر از مواردی که عدد ترتیبی بر معدود مقدم میشود ، این است که با آخر آن ، پساوند (ین) در آید مانند پنجمین نفر صدمین سال ، این پساوند برای تأکید آورده میشود .

تبصره در فارسی و پاره ای از زبانهای دیگر ، عدد اول از اعداد ترتیبی با عدد اول از اعداد اصلی تفاوت دارد . اول عدد ترتیبی در فارسی کلمه نخست است که گاهی (ین) با آخر آن ملحق میشود و نخستین میگویند

کلمه (اول) نیز که نخستین عدد از عددهای ترتیبی عربی است ، در فارسی بسیار استعمال میشود .

یادآوری سابقاً بیشتر بجای دوم و سوم ، دودیکر و سه دیکر میگفتند اما ، این دو لفظ امروز بندرت استعمال میشود .

۶ - عدد کسری ، کسر يك مصدر عربی و بمعنی شکستن است در دستور زبان مقصود از آن عددی است که بر قسمتی از عدد صحیح دلالت میکند : دو پنجم چهار هفتم . همانطور که در مثالها ملاحظه میشود عدد کسری از ترکیب عدد اصلی با عدد ترتیبی بدست میآید (دو پنجم) از عدد (دو) که عدد اصلی و (پنجم) که عدد ترتیبی میباشد ترکیب یافته است .

در عدد کسری ، معمولاً معدود بعد از عدد میآید و عدد یا آن اضافه میشود مانند : سه چهارم دانش آموزان . یا میان عدد و معدو حرف از فاصله میگردد مانند سه چهارم از دانش آموزان .

تبصره - سابقاً بیشتر بجای عددهای کسری فارسی ، عددهای کسری عربی بکار میرفت : نصف (يك دوم) ثلث (يك سوم) ربع (يك چهارم) خمس (يك پنجم) سدس (يك ششم) سبع (يك هفتم) ثمن (يك هشتم) تسع (يك نهم) عشر (يك دهم) در موردی که مقصود بیشتر از يك قسمت عدد کسری بود قبل از عدد کسری عربی ، یکی از عددهای اصلی فارسی را میآوردند : دو ثلث سه ربع ؛ چهار عشر .

۷ عدد توزیعی توزیع نیز يك مصدر عربی و بمعنی قسمت کردن است . و در دستور عدد توزیعی عددی است که بر تقسیم یک عدد بچند قسمت متساوی دلالت میکند این عدد از تکرار عدد اصلی بدست میآید : پنج پنج ؛ ده ده ؛ صد صد . سابقاً گاهی با آوردن پساوند (گان) در آخر یکی از عددهای اصلی عدد توزیعی میساخته اند مانند : یگان دهگان هزارگان .

۸ - عدد مبهم - و آن کلمه‌ای است که بر عددی نامعین دلالت می‌کند
الفاظ عدد مبهم عبارت است : از : اند که عددی غیر معلوم از يك تا سه یا چهار
و پنج و بیشتر بر عددی نامعلوم از يك تا نه دلالت می‌کند و در این صورت در
مقابل کلمه بضع (بکسر باء) عربی قرارداد : ده و اند سال ، صد و اند سال
دیگر دو کلمه (برخ و بعض) که بطور مطلق چند نفر ، یا چند چیز را
می‌رساند .

دیگر کلمه چند که بیشتر در مورد عدد مبهم بین دو و ده بکار می‌رود .
و کلمه چندین که اغلب در نشان دادن عدد غیر معین بیشتر از ده استعمال
میشود .

یادآوری بسیاری از اسم جمعها بر عددی مبهم دلالت می‌کند :
گروه ، عده ، قوم ، طایفه .

حالت‌های عدد

عدد بامعود ، ممکن است دارای حالت مسند الیهی باشد : پنج نفر
آمدند .

ممکن است دارای حالت مسندی باشد : قرن سی سال یا صد سال است
ممکن است دارای حالت مفعولی باشد : چهل سال را ، پشت سر
گذاشتم .

ممکن است دارای حالت اضافه باشد : چاپ دو کتاب معروف حمدالله
مستوفی : تاریخ گزیده و نزهة القلوب ، بنامگی انجام یافته است .

بطور کلی عدد دارای هر حالتی باشد باعتبار معود است . اما عدد بدون
معود ، در حالیکه مقصود از آن مفهوم عدد باشد دارای حالتی نیست و اگر
مقصود ، لفظ عدد بدون توجه به معنی باشد در این صورت در حکم اسم است

و میتواند تمام حالات اسم را دارا باشد مثلاً اگر گفته شود : دو ، عدد اصلی است یعنی لفظ دو (دو) در اینجا دارای حالت مسند الیهی است .

عدد بعد از چهار ، پنج است ، پنج در اینجا دارای حالت مسندی است سه را با چهار جمع بکنیم میشود هفت سه دارای حالت مفعولی است .
یادآوری هر يك از انواع کلمات ، در صورتیکه مقصود لفظ آن باشد ، در حکم اسم است و حالات و خصوصیات اسم داخل آن میشود .
مثلاً هر گاه گفته شود : نوشت فعل ماضی است . معلوم است که مقصود در این جمله ، عمل نوشتن نیست بلکه لفظ (نوشت) منظور گوینده است بنابراین کلمه (نوشت) در حکم اسم است و حالت مسند الیهی دارد .

همچنین اگر بگوئیم : (بر) از حروف اضافه و (پس) از حروف عطف است چون از دو لفظ «بر» و «از» معنی مقصود نیست ، اسم محسوب میشود و در این دو مثال حالت مسند الیهی دارد .

یادآوری دیگر در بسیاری از موارد ، میان عدد و معدود ، لفظی که با معدود تناسب دارد فاصله میکنند از این قرار :

- ۱ - در مورد انسان و شتر ، نفر : پنج نفر انسان ، ده نفر شتر (اگر بعد از عدد ، تنها کلمه (نفر) بیاید . فقط بر انسان دلالت میکند : ده نفر)
- ۲ - در چهار پایان ، رأس . صد رأس گاو ، هزار رأس اسب .
- ۳ - در کشتی و هواپیما ، فروند (بروزن فرزندان) : دو فروند کشتی بیست فروند هواپیما .

- ۴ - در جواهر و دانه‌های قیمتی ، رشته : ده رشته لؤلؤ ، در این مورد اگر مقصود کمتر از گردن‌بند یا دست‌بند باشد ، کلمه دانه بکار میرود چهار دانه فیروزه .

۵ - در کتاب ، جلد : هزار جلد کتاب .

۶ - در شال ، طاقه : دو طاقه شال .

۷ - در پارچه‌های دیگر ، قواره : سه قواره گاباردین .

۸ - در لباس ، دست : پنج دست لباس .

۹ - در فرش تخته و قطعه : دو تخته زیلو ، يك قطعه قالی .

۱۰ - در انگشتی و نظائر آن ، حلقه : ده حلقه انگشتی .

۱۱ - در شمشیر و خنجر و تفنگ و مسلسل و اینگونه چیزها ، قبضه : دو قبضه شمشیر و يك قبضه تفنگ .

۱۲ - در انواع توپ ، عراده : بیست عراده توپ .

۱۳ - در اتومبیل و کالسکه و درشکه و گاری و ساختمان ، دستگاه :

سی دستگاه کامیون صد دستگاه تاکسی ، پنجاه دستگاه درشکه ، چهار دستگاه خانه در مورد خانه و دکان ، باب نیز میگویند .

۱۴ - در درخت اصله سی اصله درخت گردو .

در مواردی که خرید و فروش با وزن یا عدد یا متر انجام میشود ، کلمه‌ای که بر وزن یا عدد یا مساحت دلالت بکند می‌آورند : ده کیلوفند پانصد گرم شکر ، دو مثقال زعفران ، بیست دانه تخم مرغ ، هزار عدد گردو ، يك من نان ، دو خروار گندم ، هشت متر پارچه ، ده ذرع طناب

پنجم از اقسام کلمه - فعل

* * *

تعریف فعل - مصدر و اسم مصدر - ماضی و اقسام آن - اشخاص فعل مضارع - مستقبل - امر - وجوه افعال - لازم و متعدی - معلوم و مجهول - فعل خاص و عام - نفی - نهی - جحد - استفهام - تام و ناقص - متصرف و غیر متصرف - با قاعده و بی قاعده - مفهوم قیاس و سماع - سالم و غیر سالم - فاعل و مفعول - جمله اسمیه و فعلیه - حقیقت و مجاز - فعلهای نادر الاستعمال - تجزیه .

* * *

تعریف فعل فعل کلمه ای است که بر وقوع کاری یا پیدایش حالت و صفتی در یکی از سه زمان ، گذشته ، اکنون ، و آینده ، دلالت بکند . مقصود این است که در همان حال که دلالت بر وقوع کاریا پیدایش حالت و صفت میکند دلالت بر زمان معین آن نیز بکند . مثلاً از کلمه نوشت هم عمل نوشتن و هم زمان آن که زمان گذشته است فهمیده میشود پس اگر کلمه ای تنها بر وقوع کار یا پیدایش حالت و صفت بدون اینکه زمان معینی داشته باشد . دلالت بکند فعل نیست بلکه مصدر یا یکی از صفات فاعلی یا اسم مفعول است مانند : نوشتن - نویسنده ، نوشته - و اگر تنها بر زمان معین بدون وقوع کاریا پیدایش حالت و صفتی دلالت بکند باز هم فعل نیست بلکه یکی از قیود زمان است مانند دیروز ، امروز ، فردا .

مصدر و اسم مصدر - باید توجه داشت که مصدر و اسم مصدر هر دو از انواع اسم میباشند ولی چون عموم فعلها و صفت‌های مشتق از مصدر گرفته میشود، اسم مصدر هم حاصل و نتیجه مفهوم مصدر است از این جهت مصدر و اسم مصدر، معمولاً در ضمن مبحث فعل مورد بحث قرار نمیگیرد.

یادآوری - این عقیده امروز شایع است که مصدر و صفات مشتق، از فعل یا حروف ریشه فعل که در فارسی فعل امر است اشتقاق می‌یابد. پاره‌ای از علمای قدیم صرف عربی هم مصدر را مشتق از فعل میدانسته اند.

مصدر - کلمه مصدر يك اسم مکان عربی و بمعنی را هیست در کنار رود خانه که چهار پایان پس از نوشیدن آب از آن راه بر میگردند و نیز مصدر بمعنی چیزی یا جایی است که چیز های دیگر از آن صادر میشود.

در دستور زبان، مصدر کلمه ای است که هم فعل و صفت از آن گرفته میشود هم خود بر وقوع کاریا پیدایش حالت وصفی بدون داشتن زمان معینی دلالت میکند مانند کلمه نوشتن که فعل‌هایی از قبیل - نوشت - مینویسد خواهد نوشت و صفاتی از قبیل - نویسنده، نوشته، از آن مشتق شده بعلاوه خود این کلمه هم دارای مفهومی میباشد که همان کار نوشتن و نویسندگی است، زمان معینی هم از آن مفهوم نمیگردد.

علامت مصدر علامت مصدر در فارسی پساوند های (دن) و (تن) و (یدن) میباشد - مشروط بر اینکه هر گاه حرف (ن) از آخر آن حذف شود، سوم شخص مفرد از ماضی مطلق همان مصدر بدست آید مانند خواندن، نوشتن فهمیدن که چون (ن) از آخر آنها حذف گردد سه فعل خواند، نوشت، فهمید باقی میماند که هر سه سوم شخص مفرد از ماضی مطلق است، بنابراین الفاظی

که در آخر آنها دن و تن و یدن وجود دارد ولی اگر نون از آخر آنها برداشته شود - سوم شخص مفرد - از ماضی مطلق بدست نیاید - مصدر نیستند مانند : کردن - چدن - تهمتن - خویشتن - دیدن (بفتح دال) دو لفظ اول اسم، لفظ سوم صفت مرکب و چه-ارم ضمیر مشترك و پنجم اسمی است بمعنی خوی و صفت .

اقسام مصدر مصدر بر پنج قسم است :

۱ - مصدر اصلی و آن کلمه‌ای است که از ابتدا در اصل زبان، مصدر بوده است مانند: گفتن ، رفتن: آمدن ، شدن . از این نوع مصدر هرگاه علامت مصدر (دن و تن) حذف شود ، اغلب لفظ مستقلی باقی نمیماند (با احتمال قوی ، آنچه پس از حذف علامت مصدر باقی میماند ، فعل امر یا ریشه فعل است که چون علامت مصدر با آخر آن در آمده ، تغییر یافته است) .

۲ - مصدر جعلی جعلی یعنی قراردادی و ساختگی و مقصود از مصدر جعلی کلمه‌ای است که در اصل زبان مصدر نبوده و با افزودن علامت (یدن) با آخر يك اسم جامد فارسی یا يك مصدر عربی ، این مصدر بوجود آمده است مانند جنگیدن ، فهمیدن که اولی مصدر جعلی از جنگ است که يك اسم جامد میباشد و دومی از فهم است که يك مصدر عربی است . این نوع مصدر در صورتی جعلی است که بهمین صورتی که ذکر شد ، استعمال شود ولی اگر مثلاً بجای جنگیدن ، جنگ کردن و بجای فهمیدن ، فهم کردن گفته شود همانطور که در کتب قدیم بهمین صورت آمده است مصدر اصلی است که در جلو آن متممی آمده است . یادآور میشود که جنگیدن در صورتی مصدر جعلی است که از کلمه جنگ اراده شود نه فعل امر از آن .

تبصره پساوند (یدن) در همه جا علامت مصدر جعلی نیست ، ممکن است با آخر مصدر اصلی درآید مانند شنیدن یا زیدن ، باریدن ، چریدن .

یادآوری علامت مصدر جعلی در عربی یاء مشدد و تاء است که با آخر صفتی در می آید مانند حاکمیت ، محکومیت و گاهی بر خلاف قاعده با آخر اسمهای جامد و پاره ای از ترکیبات افزوده میشود مانند : انسانیت کیفیت ، کمیت ، ماهیت ، هویت . الحاق این علامت در آخر الفاظ فارسی مطلقاً صحیح نیست : دوئیت ، منیت ، برتریت .

۳ - مصدر بسیط و آن مصدری است که بیش از يك جزء نیست مانند گفتن - خواندن - نوشتن .

۴ - مصدر مرکب و آن مصدری است که کلمه دیگر بعنوان متمم جلو آن در می آید و دو کلمه بایکدیگر مرکب میشوند مانند : سخن گفتن ، بالا رفتن ؛ جنک کردن . بلند خواندن .

۵ - مصدر مرخم در صورتیکه مضارع یکی از پنج مصدر خواستن ، توانستن ، بایستن ، یا رستن ، شایستن ، جلو مصدری در آید ، آن مصدر برای تخفیف مرخم میشود یعنی نون از آخر آن حذف میگردد :

خواهم رفت ، توانی گفت ؛ باید خواند ؛ نیارم نوشت ؛ شاید آمد که در اصل خواهم رفتن - توانی گفتن - باید خواندن نیارم نوشتن - شاید آمدن بوده است اولی مستقبل و بقیه وجه مصدری هستند که شرح آن خواهد آمد .

یادآوری در کتابهای قدیم تا قرن ششم مصدرهای مزبور اغلب مرخم

نشده است .

توضیح فرق میان مصدر مرخم و سوم شخص مفرد از ماضی مطلق این است که با آخر مصدر مرخم میتوان حرف (ن) افزود تا بصورت مصدر غیر مرخم در آید ولی در آخر فعل ، این حرف را نمیتوان آورد مثلاً (باید نوشت) را

میتوان باید نوشتن گفت اما جمله پرویز نامه نوشت را نمیتوان گفت که پرویز نامه نوشتن دیگر آنکه در آخر سوم شخص مفرد از ماضی مطلق آوردن ضمیر (او) جایز است : نامه نوشت (او) ولی بعد از مصدر مرخم جایز نیست .

اسم مصدر کلمه ای که بر خلاصه و ماحصل معنی مصدر دلالت کند اسم مصدر نامیده میشود مانند دانش که مفهوم آن همان چیزی است که اذناستن فهمیده میشود یعنی حاصل معنی دانستن دانش است اسم مصدر بر چهار قسم است .

۱ - افزودن (ث) بآخر فعل امر مانند بینش ؛ دانش ؛ کوشش ؛ روش ؛ که از فعلهای امر ، بین ؛ دان ؛ کوش ؛ رو ؛ بنا شده است . این نوع اسم مصدر قیاسی نیست یعنی نمیتوان از هر مصدر با افزودن شین بآخر فعل امر اسم مصدر بنا کرد تنها اسم مصدر هایی باین نحو جائز است استعمال شود که از قدیم معمول بوده و در متون فارسی آمده است بنا بر این الفاعلی از قبیل خوانش ؛ دوزش ؛ (از مصدر خواندن و دوختن) را نمیتوان بقیاس با کوشش و بینش استعمال کرد .

۲ - افزودن هاء غیر مافوظ بآخر فعل امر مانند گریه ؛ خنده ، پویه ؛ مویه ؛ این نوع اسم مصدر نیز قیاسی نیست فقط الفاعلی که از قدیم باین نحو استعمال شده جائز است استعمال شود .

۳ - آوردن پساوند (آر) بآخر مصدر مرخم مانند گرفتار ؛ گفتار ؛ دیدار ؛ از مصدر گرفتن . گفتن . دیدن . این مصدرها چون مرخم شود یعنی نون از آخر آنها حذف گردد ، سه لفظ گرفت - گفت - دید باقی میماند و پس از الحاق آر بآخر آنها ، گرفتار و گفتار و دیدار بدست

می آید .

باید دانست که اینگونه کلمه ها همواره اسم مصدر نیست ممکن است صیغهٔ مبالغه یا صفت دیگری باشد (بمبحث صفت رجوع شود) .

۴ - افزودن یایی که آن را یاء مصدری نامند بآخر صفت و پاره‌ای الفاظ دیگر مانند : خوبی . بدی . دانایی . توانایی . مردانگی . یاء مصدری ، باین نحو از اقسام دیگریاء تشخیص داده میشود که بتوان بجای کلمه ای که این یاء بآن متصل شده يك مصدر قرار داد . بجای خوبی میتوان خوب رفتار کردن و بجای بدی . بد رفتاری کردن و بجای دانایی ؛ دانا بودن و بجای توانایی ، توانا بودن و بجای مردانگی مردانه بودن گفت .

یاد آوری پاره‌ای از مصدرهای مرخم دارای مفهوم اسم مصدر میباشد مانند کلمهٔ ساخت در چنین جمله ای : این ساعت ساخت سوئیس است ، و کلمهٔ تاخت در این جمله : بتاخت آمد . و مانند گفت در این شعر سعدی :

گفت سعدی بگوش جان بشنو ره چنین است مرد باش و برو
کلمهٔ گفت در اینجا ممکن است مخفف گفته باشد و در هر حال مفهوم اسم مصدری دارد .

تبصره بنای اسم مصدر همانطور که یاد آوری شد قیاسی نیست یعنی نمیتوان از هر مصدری بکیفیتهای مزبور ، اسم مصدر بنا کرد .

حالت‌های مصدر و اسم مصدر قبلاً گفته شد که مصدر واسم مصدر جزو اقسام اسم هستند بنا بر این حالات اسم داخل آنها میشود : ممکن است مسندالیه و مسند باهند : خواستن . توانستن است خواستن دارای حالت مسند الیهی و توانستن دارای حالت مسندی است .

* بعمل کار بر آید ، بسخندانی نیست * کلمهٔ سخندانی اسم

مصدر است (یعنی سخن دانستن) و در اینجا حالت مسندی دارد ، مسند الیه محذوف است و در اصل چنین بوده : کار بسخندانی نیست . ممکن است حالت مفعولی داشته باشد : خواندن و نوشتن را فرا گرفتم .

در این مثال میتوان ، مضاف محذوفی را در نظر گرفت یعنی کار خواندن و نوشتن را فرا گرفتم و در این صورت مصدر دارای حالت اضافه است (یعنی مضاف الیه است برای مضاف محذوف) .

ممکن است اسم مصدر متمم فعل باشد : بهرام خنده کرد (خندید) مصدر واسم مصدر ، حالت ندا پیدا نمیکنند . اسم مصدر . خیلی بندرت ممکن است حالت ندا پیدا بکند .

اقسام فعل

فعل از جهات مختلف با نواع مختلف تقسیم میشود :

اول از جهت زمان بماضی و مضارع و مستقبل و امر .

ماضی فعلی است که بر زمان گذشته دلالت کند و دارای اقسامی است

بشرح ذیل :

۱ - ماضی مطلق و آن فعلی است که مطلقاً دلالت بر زمان گذشته کند بدون اینکه مقید بزمان گذشته نزدیک یا دور یا کیفیت خاص دیگری از قبیل استمرار باشد . طرز بنای ماضی مطلق این است که با آخر مصدر مرخم ضمیرهای متصل فاعلی افزوده شود مثلاً چون بخواهیم از مصدر گفتن ماضی مطلق بنا کنیم نخست آنرا مرخم مینمائیم (گفت) سپس ضمیرهای متصل فاعلی با آخر آن میافزاییم : گفتیم . گفتی . گفت . گفتیم . گفتید . گفتند . اشخاص فعل هر فعل دارای شش لفظ میباشد که باعتبار حالت فاعل

بآنها شن. شخص گفته میشود: سه شخص مفرد سه شخص جمع. اول شخص مفرد همان است که در عربی متکلم وحده نامیده میشود در این فعل: فاعل کسی است که خود سخن میگوید. دوم شخص مفرد یا مفرد در این فعل: فاعل کسی است که با او سخن میگویند (گفتی) سوم شخص مفرد یا مفرد غایب در این فعل. فاعل کسی است که خود حاضر نیست ولی از او و در باره او سخن میگویند (گفت) اول شخص جمع یا متکلم مع الغیر در این فعل فاعل دو نفر یا بیشتر هستند که در باره کار خود سخن میگویند (گفتیم) دوم شخص جمع یا جمع مخاطب در این فعل، فاعل دو نفر یا بیشتر هستند که بآنان خطاب میشود (گفتید) سوم شخص جمع یا جمع مفایب فاعل این فعل دو نفر یا بیشتر هستند که حاضر نیستند و دیگران در باره آنان و کارشان سخن میگویند (گفتند).

وقتی گفته میشود: اول شخص مفرد (یا متکلم وحده) یعنی فعلی که فاعل آن يك نفر است که خود سخن میگوید، و وقتی میگوییم سوم شخص جمع یا جمع مفایب یعنی فعلی که فاعل آن چند نفر هستند که حضور ندارند و همچنین در دیگر مشخصها.

تبصره - در سوم شخص مفرد از فعل ماضی، ضمیر آشکار وجود ندارد ولی در مواردی معنی ضمیر در آن هست و با اصطلاح ضمیر مستتر است. وقتی گفته میشود نوشت یعنی نوشت او.

۲ - ماضی استمراری استمراری یعنی کاری مستمر و همیشه بودن و مقصود از ماضی استمراری فعلی است که بر کاری دلالت میکند که در گذشته مدتی استمرار داشته است و باین نحو بنا میشود که بر سر ماضی مطلق پیشاوند (می) در آید: میگفتم - میگفتی - میگفت - میگفتیم - میگفتید - میگفتند: من تا سال گذشته هر سال به مسافرت میرفتم. تو در مدت تحصیل

در دبیرستان هر سال شاگرد اول میشدی .

دو نوع ماضی استمراری سابقاً وجود داشته که امروز کمتر استعمال میشود ، یکی آنکه بر سر ماضی مطلق لفظ همی درآید : همی گفتم ، همی گفستی ، همی گفتم ، همی گفتیم ، همی گفتید ، همی گفتند .
 فرق میان علامت (همی و می) این است که (همی) دلالت بر تاکید استمرار میکند ولی در (می) تاکید نیست .

نوع دیگر آنکه باخر ماضی مطلق یایی که بآء استمراری نامیده میشود افزوده گردد . این را ماضی ناقص نیز نامند زیرا اول شخص و دوم شخص جمع از آن استعمال نمیشده است : گفتمی ، گفتی ، گفتندی
 ۳ - ماضی بعید - و آن فعلی است که بر زمان گذشته دور (۱) دلالت میکند و بنای آن باین نحو است که اسم مفعول فعل مطلوب قبل از ماضی مطلق مصدر بودن ، در آید گفته بودم ، گفته بودی ، گفته بود ، گفته بودیم . گفته بودید ، گفته بودند .

ماضی بعید بیشتر بعد از فعل گذشته دیگری که معمولاً ماضی مطلق است قرار میگیرد : علی وقتی وارد مدرسه شد که زنگ خورده بود ملاحظه میشود فعل خورده بود که ماضی بعید است بعد از فعل شد که ماضی مطلق است واقع شده و براین معنی دلالت میکند که زمان خوردن زنگ قبل از آمدن علی بوده است .

افعال معین چند فعل است که پاره ای از فعلهای دیگر بکمک آنها صرف

۱ - مقصود از گذشته دور ، همانطور که گفته خواهد شد این نیست زمان آن واقعه دور باشد بلکه مقصود این است که دو فعل پشت سر هم وقوع یافته اما زمان یکی قبل از دیگری است آن ، فعل قبلی را بعید مینامند :

میشود و از این جهت آنها را افعال معین مینامند فعلهای معین معروف عبارتند از مشقات مصدرهای شدن ، بودن - خواستن - استن - گشتن .

ماضی بعید همانطور که ملاحظه کردید بکمک ماضی مطلق مصدر بودن بنا میگردد و صرف میشود (از ، افعال معین در ضمن شرح افعال عام ، نیز سخن خواهد رفت) .

۴ - ماضی نقلی یا قریب طرز بنای این نوع ماضی این است که اسم مفعول فعل مطلوب پیش از زمان حال (۱) فعل استن درآید : گفته‌ام ، گفته‌ای ، گفته‌است گفته‌ایم ، گفته‌اید ، گفته‌اند که در اصل چنین بوده است : گفته‌استم ، گفته‌استی ، گفته‌است ، گفته‌استیم ، گفته‌استید ؛ گفته‌استند .

این ماضی بر دو معنی دلالت میکند ، یکی نقل کاری که در زمان گذشته انجام یافته و اکنون دیگر وجود ندارد : زنگ کلاس خورده‌است این را ماضی نقلی نامند زیرا دلالت میکند بر نقل کاری که قبل واقعه شده است دیگر اینکه بر کاری که قبل واقعه شده و هنوز هم ادامه دارد ، دلالت میکند : احمد در حیاط مدرسه ایستاده است . یعنی ایستادن او هنوز باقی است . این قسم را ماضی قریب نیز نامند ، زیرا بر وقوع کاری دلالت میکند که بزمان حال نزدیک و متصل است .

ماضی نقلی را باین نحو هم تعریف کرده‌اند که فعلی است که در گذشته وقوع یافته و هنوز ادامه دارد مانند مثال دوم (احمد در حیاط مدرسه ایستاده

(۱) چند فعل است که از لحاظ ساختمان ماضی مطلق و از لحاظ زمان

حال است از جمله فعل است و بایست که گاهی پیشاوند می جلو آن می‌آید : میبایست .

است) یا اینکه ادامه ندارد ولی اثر آن هنوز باقی است مانند مثال اول (زنك كلاس خورده) است که زمان آن گذشته اما اثرش که رفتن شاگردان در کلاس باشد باقی است ایرادی که بر این تعریف وارد است این است که این معنی در بسیاری از فعلهای دیگر نیز وجود دارد مثلاً وقتی گفته شود زنك خورد مفهومش این است که شاگردان هنوز سر کلاس هستند .

۵ - ماضی التزامی این ماضی بیشتر دلالت میکند بر احتمال اینکه

کاری در زمان گذشته : وقوع یافته است

ماضی التزامی از آمدن مضارع فعل بودن بعد از اسم مفعول فعل مطلوب بدست میآید ، مشروط بر اینکه یکی از الفاظی که مفهوم آن شك و تردید است از قبیل شاید ، باشد ؛ باید ؛ ممکن است ، محتمل است جلو این فعل درآید : شاید (۱) گفته باشم ، ممکن است گفته باشی ، محتمل است گفته باشد ، بنظر میرسد گفته باشیم . امکان دارد گفته باشید ، باشد که گفته باشند . در دو فعل ماضی نقلی و التزامی ملاحظه شد که فعل معین اولی زمان حال مصدر (استن) و فعل معین دومی ، مضارع مصدر (بودن) بود .

توضیح علت اینکه ماضی مزبور را التزامی مینامند ، شاید این باشد که معمولاً همراه وبدنبال الفاظی است که بر شك و تردید دلالت میکند و التزام

۱ - استعمال کلمه (شاید) در مقام شك و تردید که امروز معمول است

اصولاً صحیح نیست زیرا این کلمه سوم شخص مفرد از فعل مضارع مصدر شایستن و شایسته بودن و بمعنی (شایسته است) میباشد ولی چون سالهاست که استعمال آن در معنی شك و تردید معمول و مشهور است ، ناگزیر باید بکار رفتن آن را در این معنی صحیح دانست . در قدیم بجای شاید در معنای امروزی باشد استعمال میشده است .

بمعنی همراه بودن است .

۶- ماضی شرطی در وجه شرطی گفته خواهد شد . . .

مضارع و آن فعلی است که بر زمان حال و آینده دلالت میکند طرز بنای فعل مضارع این است که در آخر فعل امر ضمیرهای فاعلی متصل به فعل و جلو آن پیشاوند (می) درآید : میگوئیم ، میگوی ، میگویید ، میگوییم ، میگویید ، میگویند .

همانطور که دیده میشود ، بفعل امر از مصدر گفتن (گو) ضمیر متصل شده و پیش از آن (می) در آمده است .

گاه بجای (می) حرف تأکید (به) پیش از فعل مضارع در میآید و در این صورت مضارع التزامی است و قبل از آن یکی از الفاظی که دلالت بر شک و تردید میکند آورده میشود : ممکن است بروم ، شاید بیاید .

هر گاه فعل مضارع مصدر خواستن جلو آن درآید ، بر قصد کاری را داشتن دلالت میکند : میخواهم بنویسم میخواهد برود .

گاهی نیز مضارع بدون (می و به) استعمال میشود : خواهیم ، خواهی ، خواهد ، خواهیم ، خواهید ، خواهند .

زمان حال یا مستقبل استمراری هر گاه مفهوم فعل مضارع تا مدتی ادامه داشته یا همیشگی باشد میتوان آن را مضارع یا حال استمراری نامید: قطار هر روز میان تهران و قم آمد و رفت میکند . در اینگونه فعلها لازم است قبل از فعل لفظی که دلالت بر استمرار میکند از قبیل پیوسته همیشه هر روز درآید .

تبصره ضمیرهای متصل بفعل مضارع همان ضمیرهای متصل بفعل ماضی است با این تفاوت که بسوم شخص مفرد آن ، ضمیر (د) متصل میگردد

(به مثالها مراجعه شود).

آنجا که مضارع معنی گاهی در نقل سخن یکی از گذشتگان فعل مضارع ماضی و ماضی معنی استعمال میکنند، چنین فعل مضارعی بمعنی ماضی است مضارع میدهد زیرا بر زمان گذشته دلالت میکند مثلاً وقتی گفته میشود: سعدی چنین میگوید یعنی چنین گفته است دره وارد دیگر نیز گاهی فعل مضارع در معنی ماضی بکار رفته است مانند این شعر فردوسی از زبان کنایه زن گشتاسب بفرزندش اسفندیار:

بدرد حکر گاه دیو سفید زشمشیر او کم کند راه شید

که در وصف دلاوری رستم گفته است که بدرد حکر گاه دیو سفید یعنی دریده است.

در وجه شرطی گاهی ماضی معنی مضارع میدهد. مانند این شعر سعدی: گراین دشمنان تربیت یافتند سر از حکم و رای تو بر تاختند یعنی تربیت بیابند.

۳- مستقبل زمان مستقبل زمان آینده است و باین نحو بنا میشود که قبل از مصدر مخم فعل مطلوب شش شخص فعل مضارع از مصدر خواستن صرف شود: خواهیم گفت خواهی گفت، خواهد گفت، خواهیم گفت، خواهید گفت، خواهند گفت. بنابراین فعل معین مستقبل، مضارع مصدر خوانستن است.

۴- فعل امر - درباره فعل امر در وجوه افعال بحث خواهد شد.

دوم از اقسام فعل وجوه افعال (۱) فعل از نظر صورت و شکل دارای

۱- کلمه وجوه يك جمع مکسر عربی و مفرد آن وجه است. وجه دارای چند معنی است از جمله راه و چهره و صورت. در مورد وجوه افعال، معنی صورت مناسب میباشد.

شش وجه است یعنی تمام فعلهائی که در زبان فارسی یافته میشود ، یکی از این شش صورت است :

۱- **وجه اخباری** - هر فعل که بر خبر دادن از چیزی دلالت کند دارای وجه اخباری است ، خواه ماضی باشد ، خواه مضارع یا مستقبل .
توضیح - مقصود از خبر همانطور که قبلاً نیز گفته شده چیزی است که (صرف ظار از قرائن خارجی) قابل تصدیق و تکذیب باشد ، یعنی بدون در نظر گرفتن اینکه راست بودن یا دروغ بودن آن را از خارج میدانیم ، چون بشنوبیم بتوانیم آن را راست یا دروغ پنداریم ، مثلاً وقتی کسی میگوید پرویز را دیدم در شأن این جمله است که گفته شود راست یا دروغ است .
 عموم فعلهای ماضی و مضارع و مستقبل که تا کنون مورد بحث قرار گرفته وجه اخباری بوده است .

۲- **وجه امری** فعلی که دلالت بر طلب و خواستن بکند ، بهر نحو که باشد در دستور زبان آن را امر مینامند ، بنابراین مقصود از امر در دستور تنها فرمان از بزرگتر بکوچکتر نیست بلکه هر فعلی است که مشتمل بر طلب باشد خواه دارای مفهوم امر و فرمان باشد ، یا خواهش و التماس یا دعاء یا آرزو و امید . مفهوم امر قابل تصدیق و تکذیب نیست و این را انشاء مینامند (در دستور و معانی بیان انشاء در مقابل خبر است)

فعل امر بنا بر مشهور دارای دو لفظ است . دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع که باین دو لفظ اول شخص و دوم شخص امر گفته میشود : **بگو** ، **بگویید** . در زبان فارسی اول شخص فعل امر ریشه فعل است یعنی بر حروف اصلی فعل مشتمل است .

فعل امر اگر يك لفظ باشد بآید تا كید جلو آن درمیآید : **بگو، بخوان** در پاره‌ای از فعلها که حرف اول از حروف اصلی آنها (ب) میباشد ، بآ

تأکید نمی‌آید مانند : باش که بباش گفته نمیشود و اگر فعل امر بالفعل دیگری ترکیب یافته باشد نیز باء تأکید جلو آن نمی‌آورند : بس کن . برآور ، گوش دار .

یادآوری در قدیم بیشتر بجای باء تأکید (می) می‌آورده‌اند : میرو ، میکن .

میکوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی
نظامی

تبصره در اول شخص امر و نهی فاعل همواره ضمیر مستمر (تو) و در دوم شخص ، ضمیر متصل (ید) میباشد .

امر منفی یا نهی هر گاه بخواهند ، را منفی نمایند ، حرف نهی (نه) را قبل از آن در می‌آورند و بیشتر آن را به (م) بدل میکنند : مگو ، مرو که در اصل نگو و مرو بوده است .

توضیح نهی يك مصدر عربی و معنی باز داشتن کسی است از کاری که چون فعل نهی بر طلب خود داری از کاری که همان باز داشتن است ، دلالت میکند ، آن را نهی مینامند .

تبصره الفاظ امر و نهی ، منحصر بدو افعالی که ذکر شد ، نیست ، الفاظ دیگری نیز هست که گاهی دلالت بر امر میکنند (در اینصورت ، بیشتر فعل باید) (۱) جلو آنها در می‌آید از جمله سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع از فعل مضارع دلالت بر فعل امری میکنند که فاعل آن غایب است . مانند : برو (یا باید برود) بروند (یا باید بروند) نرو ، نروند .

۱ - کلمه باید همانطور که گفته خواهد شد ، سوم شخص مفرد از

فعل مضارع مصدر بایستن است .

در قدیم ، هر گاه این دو لفظ دلالت بر نهی میکرد ، بآء تأکید جلو آنها در میآوردند : به نرود ، به نروند . ولی امروز آوردن بآء تأکید به جلونهی معمول نیست .

۳ - وجه شرطی شرط آنستکه پیدایش چیزی بستگی داشته باشد ، به پیدایش چیزی دیگر ، یا پیدایش چیزی باعث شود که چیز دیگری بوجود آید . اولی را شرط ودومی را جزا - یا جواب شرط مینامند . پس در وجه شرطی دو فعل وجود دارد که اولی فعل شرط ودومی جزای شرط است . فعل شرط باید بعد از یکی از ادوات شرط قرار گیرد و ادوات شرط عبارت است از : اگر ، هر گاه ، در صورتیکه ، چنانچه ؛ چون و الفاظی از این قبیل مثال : هر گاه باران بیارد ، هوا لطیف میشود . (هر گاه) ادات شرط مرکب ، (باران بیارد) فعل شرط (هوا لطیف میشود) جزای شرط . لطیف شدن هوا بستگی داده شده است به باریدن باران . فعل شرط ممکن است ماضی یا مضارع باشد و بیشتر مضارع التزامی است ، فعل جزای شرط ، مضارع و مستقبل و گاهی ماضی و بندرت امر میباشد .

یاد آوری در قدیم بآء خرد و فعل شرط و جزا - یائی در میآوردند که آن را بآء شرطی مینامیده اند :

اگر مملکت را زبان باشی ثنا خوان شاه جهان باشی

۴ - وجه مصدری وجه مصدری آنستکه فعل در صورت مصدر و در معنی فعل باشد و باین نحو بنا میشود که مصدر مَرخم فعل مطلوب بعد از فعل مضارع یکی از چهار مصدر شایستن ، بایستن ، توانستن ، یارستن قرار گیرد : باید رفت یعنی باید بروم یا باید برویم (مورد فَرَق میکند) شاید گفت یعنی شایسته نیست گفته شود . توانم آمد یعنی میتوانم که بیایم . نیارم نشست یعنی جرئت نمیکنم به نشیمن . از دو مصدر توانستن و یارستن هر شش شخص و

اردو مصدر دیگر سوم شخص مفرد استعمال میشود . (۱)

یاد آوری نویسنده‌گان قدیم هنگام استعمال وجه مصدری ، بیشتر حرف (ن) را در مصدر باقی می‌گذاشتند .

تبصره وجه مصدری مانند دیگر فعلها فاعل و مفعول میگیرد . مثلاً در جمله : این سخن را نتوانم گفت . (این سخن را) مفعول و ضمیر (م) فاعل است .

تبصره دیگر گاهی از آخر جزء اول از وجه مصدری ، ضمیر حذف میشود : میتوان گفت یا توان گفت دراصل میتوانم گفت یا توانی گفت بوده است .

۵ - وجه التزامی وجه التزامی در بحث ازماضی و مضارع ذکر شده است در اینجا تنها این مطلب را یاد آوری میکند که فعل مزبور ، چه در ماضی و چه در مضارع باید بدنبال الفاظی در آید که برشک و تردید دلالت میکند کاربرد از یکی از ادوات شرط در آید وجه شرطی میشود .

۶ - وجه و صفی وصف و صفت بیک معنی است و مقصود از وصف در اینجا اسم مفعول یا صفت - فعلولی است . بنابراین وجه و صفی این است که فعل به صورت اسم مفعول استعمال شود و این در موردی است که دو فعل (معمولاً اول شخص مفرد ازماضی مطلق) که فاعل و زمان وقوع هر دو یکی میباشد ، پشت سرهم در آید ، در این صورت برای تخفیف ، از آخر فعل اول ضمیر را حذف میکنند و بجای آن ها ، غیر مافوظ قرار میدهند ، فعل بعد از این تغییر بصورت اسم مفعول در می‌آید حرف (و) نیز که فعل دوم را بفعل اول عطف کرده باید حذف شود مثلاً احمد را دیدم و باو گفتم ، هر گاه وجه و صفی از آن بنا شود باین صورت در می‌آید : احمد را دیده باو گفتم که چون زمان

۱ - فعل مستقبل نیز بشرطی که گفته شد ، دارای وجه مصدری است

وفاعل دو فعل دیدم و گفتیم یکی است ، از آخر اولی ضمیر مبم حذف شد و به صورت صفت مفعولی (دیده) درآمد ، حرف عطف نیز حذف گردید .

استعمال این نوع فعل استحکام جمله را کاهش میدهد و بهتر است فعل باین صورت استعمال نشود یعنی بحال خود باقی بماند .

بوجه وصفی ، فعل ناقص نیز میگویند زیرا با حذف ضمیر از آخر فعل اول ، در آن نقصی پیدا میشود .

سوم . از اقسام فعل لازم و متعدی است (۱) هر فعل که معنی آن با ذکر فاعل تمام شود لازم نامند :

اسفند یار آمد ، خسرو رفت - بعد از چنین فعلی سؤال از چه چیز را و چه کس را جائز نیست و هر فعل که بعد از ذکر فاعل ، ذکر مفعول هم لازم باشد یعنی تا مفعول ذکر نشود ، معنی فعل کامل نمیگردد متعدی نامیده می شود احمد کتاب را خواند .

بعد از فعل متعدی سؤال از چه چیز را و چه کس را جائز است و آن کلمه که در جواب واقع میشود مفعول است :

احمد خواند ، چه چیز را ؟ کتاب را . پاره ای قولها است که گاهی لازم و گاهی متعدی است مثلاً فعل شکست در این جمله : کاسه شکست لازم و در این جمله : خدمتکار کاسه را شکست متعدی است .

فعل لازم چگونه متعدی میشود ؟ با افزودن پساوند آیدن و آندن

۱- لازم را از این روی لازم خوانند که ملازم و همراه فاعل است و احتیاجی

بمفعول ندارد متعدی بمعنی تجاوز کننده است که چون فعل متعدی از فاعل تجاوز میکند بمفعول یعنی با ذکر فاعل معنای آن تمام نیست و باید مفعول هم ذکر شود ، آن را متعدی مینامند در شرح حلالان اسم در ضمن بحث از حالات مفعولی از لازم و متعدی سخن رفته است .

بدنبال فعل امر از پاره‌ای از افعال لازم، آن فعل لازم متعدی میشود. مثلاً هرگاه بخواهند مصدرهای از قبیل گردیدن، سوختن، خندیدن، را متعدی بنمایند آنها را بصورت گردانیدن، یا گرداندن، سوزانیدن یا سوزاندن، خندانیدن خندانند درمی‌آورند. بندرت ممکن است فعل لازم بطریق دیگری متعدی شود مانند روانه کردن که متعدی رفتن است.

توضیح فعل لازم مفعول بیواسطه نمیگیرد ولی ممکن است مفعول با واسطه بگیرد، و نیز فعل متعدی در فارسی بیشتر از یک مفعول صریح نمی‌تراند بگیرد اما امکان دارد چند مفعول با واسطه داشته باشد (باوایل کتاب بیحث از حالات اسم (حالت مفعولی) رجوع کنید)

چهارم - معلوم ومجهول. هر فعلی که فاعل آن معلوم و ممین باشد و بعبارت دیگر نسبتش را بفاعل دهند آن را معلوم نامند و هر فعل که فاعل آن نامعلوم باشد یا طوری ذکر شود که مثل اینکه فاعل آن نامعلوم است یا بمببر دیگر نسبت آن را بفاعل ندهند مجهول نامیده میشود فعلهایی که تاکنون مورد بحث واقع شده، همه فعل معلوم بودند و اما طرز بنای فعل مجهول این است که، اسم مفعول فعل مطلوب با کمک ماضی مطلق مصدر شدن صرف شود: دیده شدم، دیده شدی - دیده شد، دیده شدیم، دیده شدید دیده شدند. فعل مجهول چون فاعل ندارد یعنی نسبتش را بفاعل نمیدهند مفعول آن بجای فاعل قرار میگیرد و آن را نائب فاعل مینامند مثلاً در جمله احمد کتاب را خواند چون فعل خواند، بصورت مجهول بنا گردد چنین میشود. کتاب خوانده شد، که نسبت خوانده شدن بکتاب که در اصل مفعول صریح بوده، داده شده است، جز مفعول، کلمه دیگری صلاحیت نائب فاعل شدن را ندارد و از این جهت تنها از فعل متعدی، مجهول بنا میشود تا مفعول صریح آن از فاعل نیابت کند.

تبصره - در فعل مجهول لازم نیست فاعل واقعاً نامعلوم باشد در بسیاری از موارد با اینکه فاعل بخوبی معلوم است ، برای تنوع و تفنن یا به علت اینکه فاعل بدون اینکه ذکر شود ، بر همه آشکار است ، فعل را مجهول می آورند . مثلاً وقتی معلم در کلاس میگوید . فلان مطلب گفته شد همه می دانند که گوینده خود معلم است .

پنجم - فعل خاص هر فعل که دارای معنی مخصوص و معینی باشد فعل خاص است .

مانند فعلهای نوشت و خواند و گفت و اینگونه فعلها که هر يك مفهوم مشخصی دارد ، و هر فعل که معنای مخصوصی نداشته باشد ، آن را عام می نامند مانند : است ، بود ، شد (افعال خاص همواره مسند و افعال عام ، در جمله هایی که مسند آن ها فعل نباشد ، رابطه است .

تبصره پاره ای از افعال عموم ممکن است در معنی مخصوصی هم بکار بروند ، در این صورت جزو افعال خاص است و مسند واقع میشود مثلاً فعل شد گاهی بمعنی رفت می آید از جمله در این شعر سعدی :

شد غلامی که آبجوی آرد - آبجوی آمد و غلام ببرد .
یعنی رفت . شد در اینجا مسند است . همچنین فعل گشت که اگر بجای شد بعنوان رابطه استعمال شود (هوا گرم گشت) از افعال عموم و اگر بمعنی گردید و گردش کرد ، باشد از افعال خاص است .

ششم - فعل نهی - فعل نهی در وجه امری شرح داده شد فعل نهی آنست که نفی و جحد ادات نفی (نه) جلو فعل های مضارع و مستقبل در آید : نمیگوئیم ، نخواهد رفت فعل جحد (نه) با آوردن حرف نفی

۱ - کلمه جحد يك مصدر عربی و بمعنی انکار کردن است و چون فعل جحد در موردی بکار میرود که کسی فعلی را که وقوع آن در گذشته ادعا شده انکار می نماید از این روی آن را جحد می نامند .

(نه) جلو فعل ماضی (ماضی نقلی و بعید و مطلق) بدست می آید : نگفته است
نگفته بود ، نگفتم .

هفتم فعل استفهام استفهام بمعنی پرسیدن و درخواست فهم چیزی است و هر فعلی که بر پرسش و سؤال دلالت بکند آن را استفهام مینامند چه فعل ماضی باشد چه فعل مضارع و مستقبل . معمولاً یکی از ادوات استفهام قبل از فعل یا جمله استنهایی قرار می گیرد ادوات استفهامی که بیشتر بر سر فعل درمی آید لفظ **آیا** است که در جمله بیشتر حذف میشود : **آیا** بهرام آمده است ؟ **آیا** می آید ؟ **آیا** خواهد آمد ؟

تبصره ادوات استفهام « که در بحث از ادوات از آن سخن خواهد رفت ، بر سر فعل و غیر فعل درمی آید : چه گفتی . چه کتابی برای مطالعه سودمند است ؟ **آیا** هوا گرم است ؟ گاهی دو لفظ از ادوات استفهام بر سر جمله درمی آید : **آیا** که خواهد آمد ؟ .

فعلی که در جمله مورد پرسش قرار میگیرد همانطور که گفته شد ، استفهام نامیده میشود ، خواه ادوات استفهام بلافاصله قبل از آن واقع باشد ، خواه لفظی میان آن دو فاصله شود (بمثالهای بالا مراجعه شود) فعل استفهام مانند دو فعل امر و نهی فعل انشایی است .

یادآوری بسیاری از الفاظی که جزو ادوات استفهام محسوب می- شود اسم است و چند حالت از حالات اسم را میگیرد : مثلاً (که) در جمله : که آمد ؟ دارای حالت مسند الیهی است . و در جمله : که را دیدی ؟ دارای حالت مفعولی . و کلمه **کجا** در جمله : **کجاست** ؟ دارای حالت مسندی است .
توضیح استفهام در همه جا برای پرسیدن از چیزی که انسان نمیداند نیست ، در مواردی برای سرزنش یا تأکید و تقریر مطلبی ، یا اظهار تعجب از چیزی استعمال میشود ، باین چند مثال توجه کنید ، مگر بوظیفه خود آشنا

نیستی ؟ مگر دیروز من آن مطلب را بشما نگفتم ؟! هیچ میدانی که عاقبت بداندیشی بیچارگی است ؟ به به چه هوای جان پروری ؟؟ فرق میان این نوع استفهام و استفهامی که برای پرسیدن مطلبی بکار می رود این است که جمله استفهامی که مقصود از آن پرسش باشد جواب لازم دارد ولی در صورتیکه برای اظهار تعجب یا سرزنش یا تقدیر سخنی بر زبان رانده شود ، محتاج بجواب نیست .

هشتم- فعل تام و ناقص فعل تام آنستکه معنی آن با ذکر فاعل یا مسند الیه تمام است مانند : **احمد رفت** .

فعل ناقص آنستکه گذشته از مسند الیه کلمه دیگری لازم است تا معنی آنرا تمام کند و بدون ذکر آن کلمه معنی فعل ناقص است مانند : تابستان هوا گرم بود ، که معنی فعل (بود) بامسند الیه (کلمه هوا) تمام نیست و باید کلمه (گرم) نیز ذکر شود تا معنی آن تمام گردد . (بدون ذکر کلمه گرم اینطور میشود تابستان هوا بود ، (که) همانطور که ملاحظه میشود دارای مفهومی ناقص است) .

نهم- فعل متصرف هر فعل که شش شخص ماضی و مضارع و مستقبل و دو و غیر متصرف شخص امر از آن بنا شود متصرف است (عموم فعلها متصرفند و احتیاج به آوردن مثال نیست) و هر فعل که چنین نباشد غیر متصرف است مانند فعل (است) از مصدر استن که همین يك لفظ شایع است و به عنوان رابطه بکار میرود . الفاظ دیگری از این فعل بطور صریح استعمال نشده است و تنها مفهوم پنج شخص دیگر آن همانطور که قبلاً گفته شده است ، در ماضی نقلی وجود دارد یعنی خود فعل حذف شده و مفهوم آن باقیمانده است اصل گفته ام ، گفته ای گفته ایم ، گفته اید ، گفته اند ، گفته استم ، گفته استی ، گفته استیم ، گفته استید ، گفته اسنند ، بوده است ، همچنین فعل بایست و می -

بایست که گویا همین دو لفظ از آن استعمال شده است . (به آخر مبحث فعل رجوع شود) .

دهم - فعل قیاسی هر فعل که تغییر حرفی در آن در موارد معینی ، و سماعی یا فعل تحت قاعده باشد آن را قیاسی یا با قاعده نامند مثلاً با قاعده وی قاعده قاعده کلی این است که در هر مصدری که علامت آن « تن » و پیش از آن علامت حرف « خ » باشد ، در فعل امر « خ » بدل به « ز » شود مانند دوختن « فعل امر بدوز » ریختن « فعل امر ، بریز » ساختن « فعل امر بساز » تاختن « فعل امر بتاز »

حالا گردد فعلی از اینگونه فعلها خ در فعل امر بدل به ز نشود آن را سماعی یا با قاعده نامند مانند : شناختن که فعل امر آن شناس است ملاحظه میشود که در این کلمه خاء بدل به زاء نشده بلکه به سین بدل گردیده است .

توضیح قیاس بمعنی سنجیدن است که چون موارد جزئی را با قاعده کلی می سنجند ، قاعده را قیاس نیز مینامند . سماع (بفتح سین) یعنی شنیدن هر چیز که تحت قاعده ای نباشد و ملاک صحت استعمال آن ، شنیدن از اهل زبان یا دیدن در کتابهایی باشد که میتوان بآنها استناد کرد آن را سماعی مینامند مثلاً همه فارسی زبانان ، فعل امر از مصدر شناختن را شناس استعمال میکنند و همین امر دلیل درست بودن آنست .

یازدهم فعل سالم و غیر سالم - فعل سالم آنست که حروف اصلی در همه الفاظی که از آن بنا میکنند تکرار شود یعنی بحرف دیگری بدل نگردد مانند : خواندن که حروف اصلی آن که همان فعل امر است (خوان) در ماضی (خواند) و مضارع (میخواند) و مستقبل (خواهد خواند) و امر (بخوان) و اسم فاعل (خواننده) و صفت مشبیه (خوانا) و اسم مفعول (خوانده شد) عیناً

تکرار شده است .

فعل غیر سالم آنستکه پاره‌ای از حروف اصلی آن در مواردی بحرف دیگری بدل گردد مانند رفتن که در فعل امر آن (رو) فاع بدل به واو شده است همچنین است در مضارع آن که از امر گرفته میشود (روم، روی ، رود) .

فاعل ومفعول در بارهٔ فاعل فعل ، در بحث از حالات اسم سخن رفته است در اینجا یادآور میشود که فاعل همانطور که گفته شده است کلمه‌ای است که فعلی بآن نسبت داده شده نه کلمه‌ای که بجا آورنده و انجام دهندهٔ فعل است زیرا فاعل در همه جا بجا آورندهٔ فعل نیست مثلاً در جمله‌هایی از قبیل زید بیمار شد معلوم است که زید انجام دهندهٔ حالت بیماری در خورد نهست ولی چون فعل بیمار شد باو نسبت داده شده ، آن را از لحاظ دستوری فاعل مینامند فاعل همواره اسم یا چیزی است که در حکم اسم است از قبیل ضمیر یا صفتی که بجای موصوف می‌نشیند در موردی که فاعل ضمیر باشد ، یا ضمیر متصل بفعل است که در بحث از ضمیر گفته شد ، یا ضمیر مستتر است و آن در سوم شخص مفرد از فعل ماضی و در اول شخص امر است . مفعول هم مانند فاعل اسم یا چیزی است که بجای اسم می‌نشیند و قبلاً در ضمن حالات اسم شرح آن رفته است .

در فاعل از لحاظ مطابقه وعدم مطابقهٔ فعل با آن و از لحاظ تقدیم و تأخیر وحذف و معرفه و نکره بودن مباحثی است که محل ذکر آن ، در معانی بیان و انشاء است . و در اینجا تاحدی که بادستور زبان ارتباط دارد در بارهٔ هر يك از این موارد شرح کوتاهی داده میشود :

سخنی در بارهٔ حذف فاعل و مفعول وفعل و بعضی حالات دیگر آنها .

۱ - تقدیم فاعل بر فعل - در فارسی معمولاً فاعل قبل از فعل ذکر میشود جز در مواردی که در معانی و بیان ذکر شده است از جمله در شعر یا در مواردی که نویسنده یا گوینده به مفهوم فعل توجه خاصی داشته باشد . در این گونه موارد ممکن است فعل مقدم بر فاعل بشود .

۲ - حذف - فاعل و بطور کلی هر يك از اجزاء جمله و گاهی تمام جمله ممکن است حذف شود ، مشروط بر اینکه در سخن قرینه و نشانه‌ای باشد که بر حذف آن جزء یا حذف جمله دلالت بکند مثالهای ذیل را ملاحظه فرمایید :

اگر از کسی سؤال شود که علی را دیدی ؟ در جواب میگوید : آری در اینجا جمله حذف شده است یعنی آری علی را دیدم ،

اگر سؤال شود که چه کس را دیدی ؟ در جواب میگوید : علی را ، در اینجا فعل حذف شده یعنی علی را دیدم

اگر سؤال شود که چه کس در خانه است ؟ در جواب میگوید : علی . در اینجا مسند و رابطه حذف شده یعنی علی در خانه است .

اگر سؤال شود ، علی در کجا است ؟ در جواب میگوید : در خانه ، در اینجا مسندالیه و رابطه حذف شده یعنی علی در خانه است .

اگر سؤال شود که علی را دیدی ؟ در جواب میگوید : دیدم در اینجا مفعول حذف شده یعنی علی را دیدم .

در جمله های مزبور ، قرینه حذف کلمه یا جمله . جمله سؤالیه است یعنی با توجه ، سؤال میتوان دریافت که آنچه حذف شده چیست ؟

۳ - تعدد فاعل و مفعول ممکن است برای يك فعل چند فاعل آورده شود در اینصورت ، آنها بیکدیگر عطف میشوند : قم و کاشان و قزوین از شهرهای استان مرکزی محسوب میگردند که سه کلمه قم - کاشان ،

قزوین فاعل فعل (محسوب میگردند) هستند . در این مورد ، حذف حرف عطف نیز جایز است .

ممکن است برای يك فعل متعدی چند مفعول صریح ذکر گردد : کتاب و دفتر و قلم را خریدم سه کاهه کتاب ، دفتر ، قلم ، مفعول فعل (خریدم) میباشد ، همانطور که ملاحظه میشود ، مفعولها بیکدیگر عطف شده و علامت (را) بعد از کلمه (قلم) که آخرین مفعول است افزوده شده است .
یاد آوری - قبلاً گفته شده است که در فارسی برای يك فعل متعدی بیشتر از يك مفعول بوسیله نمیتوان آورد مقصود این است که برای يك فعل دو مفعول یا سه مفعول بوسیله مستقل که هر يك دارای علامت مفعول یعنی (را) باشد نمیتوان آورد مثل اینکه گفته شود : کتاب را ، دفتر را ، قلم را ، خریدم .

چنین جمله ای در فارسی صحیح نیست ولی اگر يك مفعول ذکر گردد و چند مفعول دیگر بآن عطف شود اشکالی ندارد در حقیقت ، مفعول یکی است و بقیه بآن عطف شده است .

۴ متمم فاعل و مفعول ممکن است فاعل و مفعول بکلمه بعد از خود اضافه شوند : ماه مهر فرارسید (ماه) فاعل یا مسند الیه ، مهر مضاف الیه (اضافه توضیحی) فرارسید فعل کتاب شاهنامه را خواندم کتاب مفعول ، شاهنامه ، مضاف الیه (اضافه توضیحی)

ممکن است برای فاعل و مفعول ، صفت آورده شود : مردی دانا آمد . مردی دانا را دیدم مضاف الیه یا صفتی که بعد از فاعل یا مفعول می آید ممکن است متعدد باشد .

توضیح - در جایی که برای مفعول بوسیله مضاف الیه یا صفت آورده شود ، علامت مفعول (را) بعد از صفت یا مضاف الیه در می آید .

۵ - نکره بودن فاعل فاعل ومسندالیه معمولاً معرفه است زیرا نسبت

دادن فعل بنکره فائده‌ای ندارد ولی در مواردی نکره بودن فاعل ومسندالیه جائز است ، از جمله اینکه برای آن صفتی آورده شود : **مردی دانا آمد** ، یا بعد از یکی از ادوات استفهام در آید : **آیا در میان شما هنرمندی وجود دارد ؟**

۶ - **تعدد فعل** - ممکن است يك فاعل دارای چند فعل باشد در این صورت فعلها بیکدیگر عطف میشوند : **خسرو آمد و نشست و سخن گفت** ممکن است چند فاعل و چند فعل باشد ، در چنین موردی اگر فاعلها صاحب روح باشند ، فعلها باید جمع آورده شود : **خسرو و بهرام و پرویز آمدند و نشستند** .

۷ - **حذف فعل بقرینه** - قرینه حذف فعل گاهی جمله سؤالیه است که جلوتر گفته شده است ، گاهی قرینه ، فعلی است از جنس فعل محذوف باین شرح که در جمله یا عبارتی دو فعل مانند هم وجود دارد فعل اول را بقرینه فعل دوم حذف میکنند . علم ، موجب نیکیبختی و کامیابی است . **عنی موجب نیکیبختی است و موجب کامیابی است که است دوم** ، نشانه حذف است اول می باشد

یاد آوری - در قدیم تا قرن پنجم و ششم ، فعل ها را غالباً حذف نمیکردند ، و تکرار يك فعل را در جمله و عبارت ، عیب نمیدانستند در زمانهای بعد حذف فعل بقرینه معمول شد باین نحو که فعل دوم را بقرینه فعل اول حذف میکردند مانند این عبارت اول گلستان سعدی : **منت خدای را عز وجل که طاعتش موجب قربت است و شکراندرش ، مزید نعمت . یعنی مزید نعمت است که است در اینجا بقرینه است بعد از کلمه (قربت) حذف شده است . مطابق سبك امروز همانطور که گفته شد ، فعل اول بقرینه فعل دوم**

حذف میشود .

۸ - مطابقه فعل و فاعل اگر صاحب روح باشد ، فعل در مفرد و جمع با آن مطابقه میکند : احمد آمد دانش‌آموزان آمدند . گنجشک پرید گنجشکان پریدند و اگر صاحب روح نباشد (مقصود از روح ، روح حیوانی است) مطابقه کردن و نکردن ، هر دو جائز است ولی مطابقه نکردن بهتر است : بر گها از درخت ریختند یا ریخت . قلمها شکستند یا شکست .

(بر گها ریخت) و (قلمها شکست) بهتر و فصیحتر از (بر گها ریختند) و (قلمها شکستند) میباشد .

۹ - توضیح در باره جمله فعلیه است که مسند ممکن توانا است در این جمله کلمه «توانا» مسند «ودا» مسندالیه است . همانطور که ملاحظه میشود کلمه «توانا» که مسند است فعل نیست اینگونه جمله ها را اسمیه مینامند البته در جمله اسمیه ذکر یکی از افعال عموم بعنوان رابطه لازم است در مثالی که ذکر شد ، فعل (است) رابطه میباشد .

جمله‌هایی که مسند آنها فعل است ، فعلیه نامیده میشوند در این جمله‌ها مسندالیه ، فاعل فعل است ، مثلاً در جمله علی آمد ، کلمه علی فاعل فعل آمده است .

در جمله فعلیه اگر مسند ، فعل متعدی باشد ذکر مفعول لازم است و جلوتر در این زمینه ، سخن رفته است .

مفهوم جمله فعلیه غالباً تمام است یعنی وقتی شنونده شنید ، منتظر شنیدن بقیه آن نمی ماند ، مانند علی آمد ، احمد رفت ، پرویز کتاب خود را خواند بهرام تکالیفش را نوشت . این نوع جمله‌ها را کامل مینامند .

گاهی معنی جمله ناتمام است و مستمع منتظر میماند تا بقیه آن را بشنود و این بردو نوع است یکی آنکه جمله شرطیه است که تا جمله جوابیه ذکر نشود ، معنی آن تمام نیست ، این نوع جمله در اوایل کتاب در بحث از انواع جمله ذکر شده است .

دیگر آنکه مفهوم فعل طوری است که باید جمله دیگری آن را کامل بکند مثل اینکه گفته شود : بعلى گفتم : درس خود را حاضر کند که جمله بعلى گفتم ناقص است و جمله بعدی ، آن را کامل میکند همچنین اگر گفته شود : باحمد نوشتم یا یادآوری کردم که کتاب تاریخ بیهقی را با خود بیاورد ، جمله باحمد نوشتم (یا یادآوری کردم) ناقص است و تا جمله بعدی ذکر نشود ، کامل نمیکرد جمله اولی را جمله ناقص و دومی را مکمل یا متمم مینامند .

۱۰ - حقیقت و مجاز - نسبت فعل ، اغلب بفاعل حقیقی است و فاعل حقیقی کسی یا چیزی است که حقیقت و واقعاً فعل را انجام داده است ، مثلاً وقتی گفته میشود علی آمد و احمد رفت ، علی عمل آمدن و احمد عمل رفتن را انجام داده است ، گاهی فعل بفاعل غیر حقیقی یعنی کسی یا چیزی که واقعاً انجام دهنده فعل نیست ، نسبت داده میشود مثل اینکه بگوییم : نهر جاری شد ، معلوم است که نهر جاری نمیشود بلکه آب در نهر جریان می یابد ، این را مجاز اسنادی مینامند یکنوع حقیقت و مجاز دیگر هست که آن را حقیقت و مجاز لغوی مینامند ، باین توضیح که اگر کلمه ای در معنی اصلی خود بکار رود میگویند در معنی حقیقی بکار رفته و اگر در معنی غیر حقیقی استعمال شود میگویند در معنی مجازی بکار رفته مثل اینکه از (ستاره) انسان و از (سر) رئیس جمعیتی اراده شود .

خاتمه - در باره پاره ای از فعلها که سابقاً .

استعمال میشده و امروز بندرت استعمال میشود و بعضی از فعلها که در زبان محاوره .

بکار میرود .

۱ - فعل دعائی در قدیم وقتی میخواستند فعلی بر دعا دلالت کند

معمولا قبل از حرف آخر سوم شخص مفرد از فعل مضارع آن ، الفی زیـاد میکردند :

خداوند بشما توفیق دهد ، این امر را بر شما مبارك كناد . که از

دو فعل (دهد) و (کند) فعل دعایی (دهاد) و (کناد) استعمال شده است .

امروز استعمال چند لفظ که از آثار فعل دعائی است ، معمول میباشد

از جمله (باد) در جمله هایی از قبیل پاینده باد ، زنده باد ، مبارك باد ، که در

اصل (بود) بوده و پس از آوردن الف دعا (بود) شد «واو» را حذف کردند

«باد» شد این فعل گاهی حذف میشود مانند : «شب خوش» - روز بخیر یعنی

شب خوش باد و روزت بخیر باد ، در اینگونه موارد فعل (باشد) نیز مناسب

است .

دیگر فعل (مریزاد) در جمله هایی از قبیل «دست مریزاد» که در اصل

«مریزد» بوده که فعل نهی از مصدر: ریختن است ، وقتی بکسی گفته میشود

دست مریزاد یعنی دستت مریزد و عیب نکند .

۲- فعل شروعی فعل شروعی که دلالت بر شروع بکاری میکند ،

از ترکیب مصدر فعل مطلوب با ماضی مطلق مصدر گرفتن ، بدست می آید :

«نوشتن گرفت» خواندن گرفتند ، یعنی شروع بنوشتن کرد و شروع بخواندن

کردند ، اثری که امروز از این فعل دیده میشود . در مورد باریدن باران و

برف است که گفته میشود «باران گرفت» ، یا «برف گرفت» که در اصل

چنین بوده است باران باریدن گرفت ، برف باریدن گرفت یعنی شروع بباریدن

کرد .

۳- درقم و پاره‌ای دیگر از نواحی ایران ، گاهی ، فعل امر مصدر گرفتن را جلو فعل امر دیگری می‌آورند مثلاً می‌گویند « بگیر بنشین » مورد استعمال این فعل جایی است که بخواهند فعل امر دومی را تأکید همراه با تحکم بنمایند .

کسیکه میخواهد دیگری را وادار بسکوت یا خودداری از کاری یا نهی از مداخله در امری بکند ، باو میگوید : « بگیر بنشین » .

۴- همچنین درقم و بعضی نواحی دیگر گاهی حرف ربط (که) را میان دو فعل از یک جنس قرار میدهند ، مثلاً میگویند : رفت که رفت . این نوع فعل در دومورد استعمال میشود اول آنکه بخواهند ، رفتن کسی را بطور همیشگی بفهمانند یعنی آنگونه رفت که دیگر بر نمیگردد . دیگر آنکه بخواهند بی‌اهمیتی و بی‌اعتنائی خود را نسبت بر رفتن کسی بفهمانند و بگویند رفت که رفت ، چه اهمیتی دارد .

۵- فرق میان فعلهای باید سوم شخص مفرد از فعل مضارع مصدر باید و بایست - بود و بایستن است که استعمال آن شایع میباشد ولی بود پنج شخص دیگر (بایم - بایی - باییم - بایید - بایند) خیلی بندرت استعمال میشود .

بایست سوم شخص مفرد از ماضی مطلق مصدر بایستن است که مانند فعل است دارای زمان حال است و گاهی برای تأکید پیشاوند «می» جلو آن درمیآید میبایست پنج شخص دیگر این فعل عبارت است از : بایستم - بایستن - بایستند . از این پنج لفظ دوم شخص مفرد «اغلب در غیر مورد و در معنای ناصحیح و خیلی بندرت اول شخص مفرد ، استعمال میشود .

بود بضم اول و سکون دوم سوم شخص مفرد از ماضی مطلق مصدر بودن و «بود» بضم اول و فتح دوم سوم شخص مفرد از فعل مضارع بودن است .

تطبیق مطالبی که در بحث فعل ذکر شده است

با این حکایت از گلستان سعدی (باب دوم)

درویشی بمقامی «درآمد» که صاحب آن بقعه کریم النفس بود طایفه ای اهل فضل و بلاغت در صحبت او هریکی بذله و لطیفه ای همی گفتند درویشی راه بیابان طی کرده بود، و «مانده» و چیزی «نخورده» یکی از آن میان بطریق ظرافت «گفت» تراهم چیزی «بباید گفت» «گفت» مرا چون دیگران فضل و ادبی «نیست» و چیزی «نخوانده ام» یاران نهایت عجز او «بدانستند» و سفره «پیش آوردند» صاحب دعوت «گفت» ای یار زمانی «توقف کن» که پرستارانم کوفته بریان «می سلزند» درویش سر «بر آورد» و گفت «: کوفته در سفره ماگو مباحش گرسنه را نان تهی کوفته است

* * * * *

در آمد - (در) پیشاوند (آمد) سوم شخص مفرد از ماضی مطلق ، وجه اخباری فعل لازم ، خاص ، تام .

بود - سوم شخص مفرد از ماضی مطلق ، وجه اخباری ، لازم ، عام ، ناقص .

همی گفتند - سوم شخص جمع از ماضی استمراری ، وجه اخباری ، (همی - پیشاوند استمراری) (این نوع فعل استمراری امروز معمول نیست . اکنون بجای همی ، می آورده میشود) متعدی - معلوم ، خاص ، تام .

کرده بود - ماضی بعید ، سوم شخص مفرد ، وجه اخباری (کرده صفت مفعولی ، بود ، فعل عام ، ناقص) .

مانده - ماضی بعید ، سوم شخص مفرد : وجه اخباری فعل معین آن حذف شده در اصل مانده بود ، بوده است ،

چیزی نخورده - چیزی ، دارای حالت متممی ، نخورده - سوم شخص مفرد از ماضی بعید ، وجه اخباری فعل معین آن حذف شده در اصل نخورده بود ، بوده است فعل جحد (در دو فعل مانده بود و نخورده بود ، جز و دوم یعنی کلمه بود بقرینه فعل اول (کرده بود) حذف شده است .
گفت - ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، وجه اخباری ، متعدی ، معلوم ، تام .

بباید گفت ، در اصل بباید گفتن ، وجه مصدری ، سوم شخص مفرد ، مرکب از بباید و گفت .

با در بباید گفت باء تاکید یا زینت ، (باید) سوم شخص مفرد از فعل مضارع ، گفت مصدر مرخم در اصل گفتن بوده است .
گفت - گفته شد .

نیست - فعل نفی ، سوم شخص مفرد از فعل ماضی مطلق ولی در زمان حال استعمال میشود ، وجه اخباری فعل عام .

نخوانده ام - فعل جحد ، اول شخص مفرد از ماضی نقلی وجه اخباری متعدی ، معلوم ، تام .

بدانستند - سوم شخص جمع از ماضی مطلق وجه اخباری متعدی ، معلوم تام - باء حرف تأکید .

پیش آوردند - سوم شخص جمع از ماضی مطلق ، وجه اخباری ، متعدی معلوم ، تام . پیش متمم فعل .
گفت - گفته شد .

توقف کن - اول شخص از فعل امر ، وجه امری ، فعل لازم ، ناقص

توقف متمم فعل .

میسازند - ماضی استمراری ، سوم شخص جمع ، وجه اخباری ، متعدی معلوم ، تام .

سر بر آورد - سر متمم یا مفعول فعل - بر پیشاوند آورد - سوم شخص مفرد از ماضی مطلق - وجه اخباری - متعدی معلوم .
گفت - گفته شد .

گو - فعل امر ، اول شخص ، وجه امری . فاعل آن ضمیر مستتر (تو)
مباش - فعل نهی (امر منفی) اول شخص ، وجه امری .

ششم از انواع کلمه = حرف اضافه

قبلا گفته شده است که کلمه اضافه يك مصدر عربی و بمعنی نسبت دادن و پیوستن است . در دستور زبان ، حروفی که معنای فعل را (خواه فعل خاص باشد ، خواه فعل عام لازم باشد یا متعدی) با اسم یا چیزی که در حکم اسم است پیوسته میکند حروف اضافه نامیده میشود مثلا در جمله بهرام به دبیرستان میرود ، حرف اضافه (ب) معنای فعل (میرود) را با اسم یعنی کلمه دبیرستان پیوسته است و در جمله علی در خانه است ، حرف اضافه (در) مفهوم (است) را به (خانه) پیوسته کرده است . (در جمله اول ، فعل ، خاص و در جمله دوم ، عام است) .

اسمیکه حرف اضافه بر سر آن در میآید ، بیشتر مفعول با واسطه است یعنی حرف اضافه میان آن اسم و فعل واسطه و فاصله است ، در مثال اول (بهرام بدبیرستان میرود) کلمه بدبیرستان مفعول با واسطه برای فعل (میرود) میباشد (بمبحث حالات اسم حالت مفعولی ، رجوع شود) .

گاهی ، اسمی که بعد از حرف اضافه قرار گرفته ، حالت مسندی دارد مانند مثال دوم (علی در خانه است) (علی) مسند الیه ، (در خانه) ، مسند (است) ، رابطه اسمیکه بعد از حرف اضافه واقع شده بندرت ممکن است حالت های دیگری غیر از دو حالت مذکور داشته باشد .

ب ، با ، از ، بر ، در ، اندر ، تا ، زی .

هريك از الفاظ مذکور، در چند معنی استعمال میشود ، که مشهورترین آنها در اینجا ذکر میگردد :

- ب : ۱- برای دلالت بر همراهی که در این صورت بمعنی با میباشد :
- ۲- برای قسم : بخدا سوگند .
- ۳- بیان علت بیاس خدماتی که کرده بود از او قدردانی شد یعنی بسبب خدماتیکه کرده بود .

۴- عوض و مقابله این کتاب را به پنج تومان خریدم یعنی در مقابل پنج تومان

۵ - دلالت بر ترتیب : شهر بشهر و دیار بدیار رفته یعنی بترتیب از شهری شهری . و از دیاری بدیاری .

تبصره حرف (ب) در دو مورد از حروف اضافه نیست : یکی آنکه بر سرفعل درآید بنوشت ، بنویسم ، بنویس ، که در این مورد حرف تاکید یا زینت است . دیگر آنکه بر سر اسم معنی درآید و بآن مفهوم صفت بدهد بخرد ، بهوش ، بدانش ، بنام ، در جمله هایی از قبیل بهرام جوانی بخرد و به هوش و بدانش و بنام است یعنی خردمند و هوشیار و دانشمند و نامدار است ، اینگونه صفت ها جز وصفات مرکب محسوب میشود . الفاظ مذکور اگر دارای معنی صفت نباشد (ب) از حروف اضافه است مثل اینکه گفته شود بخرد خود در کارها توفیق یافت یعنی بکمک خرد خود ، در این مثال حرف (ب) که بر سر کلمه (خرد) درآمده از حروف اضافه است .

با : ۱- برای دلالت بر همراهی و مصاحبت : من با برادرم به مسافرت رفتم .

- ۲- استعانت و یاری با پشتکار میتوان موفق شد یعنی بکمک پشتکار .
- از - ۱- برای دلالت بر جنس چیزی : این میز از چوب گردواست .
- ۲- تبیض یعنی دلالت بر يك یا چند فرد از جمع یا اسم جمع یا اسم

عام ، بطور کلی در هر مورد که حرف از قبل از جمع یا اسم جمع یا اسم عام ، درآید ، برای تبعیض است صائب تبریزی از شاعران بزرگ دوره صفویه است یعنی یکی از آنان است .

۳- ابتدای کاری یا چیزی از قم به تهران رفتن یعنی ابتدای سفرم قم بود

۴- ملکیت و اختصاص این دفتر از من است .

بر ۱- دلالت بر بلندی (استعلا) خواه حسی باشد مانند (بربام) شد

شد یعنی بالا رفت یا معنوی و عقلی مانند بر مقام شامخی قرار گرفت .

۲- وجوب و لزوم بر تو است پاس خاطر بیچارگان . یعنی بر تو لازم

است .

۳- ترتیب پدر بر پدر از بزرگان است .

یادآوری - لفظ (بر) درهمه جا حرف اضافه نیست : ممکن است اسم

باشد و در این صورت بمعنی میوه و ثمره و آغوش و سینه و یاد و حافظه است .

تبصره چون (بر) بر سرفعل درآید ، از حروف اضافه نیست و پیشاوندی

است که بیشتر دلالت بر بالا بودن میکند مانند این جمله بیام برآمد . در

معانی دیگر نیز آمده است از جمله شرح مطلبی برده یعنی شرح بده (مقاله

طب از چهار مقاله عروضی . داستان رفتن ابن سینا بگرگان) و تاکید مانند

برگو .

در ۱ - ظرفیت یعنی دلالت بر چیزی که کسی یا چیزی را در بر

دارد ما در کلاس نشسته ایم یعنی کلاس ظرف ما است . آب در کاسه است ظرف

ممکن است مکان باشد مانند مثالهایی که ذکر شد ، ممکن است زمان

باشد در روز جمعه ، در عید نوروز . ممکن است فرضی باشد ، ما در آسایشیم

یعنی آسایش مانند ظرف ما را در بر گرفته است . حرف اضافه (در) گاهی

حذف میشود مانند این شعر سعدی

بگردونش از بیخ برنگسلی

گرش همچنان روزگاری هلی

یعنی در روزگاری .

یاد آوری لفظ (در) نیز در همه جا حرف اضافه نیست . ممکن است اسم باشد و در این صورت بمعنی درخانه و امثال آن میباشد . (۱)
اندر : لفظ اندر در قدیم مانند (در) استعمال میشده است و امروز خیلی بندرت استعمال میشود .

تا : این حرف هرگاه بمعنی نهایت باشد ، از حروف اضافه است : از خانه تا مدرسه رفتن یعنی نهایت سیرم مدرسه بود . و اگر در این معنی نباشد جزو حروف ربط یا حروف شرط است ، تاء ربط بعداً ذکر میشود و تاء شرط مانند : تا کوشش نکنی موفق نمیشوی .

یاد آوری لفظ (تا) هرگاه بمعنی فرد و همانند و مثل استعمال شود ، اسم است مانند ، همتای تو نیست در همه عالم .

زی : بمعنی سوی و بسوی و بطرف ، مانند : زی من آمد یعنی بطرف من آمد ، (زی در بعضی از لهجه‌ها (سی) تلفظ میشود) .

یاد آوری کلمه (زی) ممکن است فعل امر از مصدر زیستن باشد .

الفاظی که معمولاً

بکلمه بعد از خود اضافه میشوند و بهتر است آنها را ظروف یا

الفاظ دائم‌الاضافه یا غالب‌الاضافه بنامیم

الفاظی است که بعضی از آنها همیشه بکلمه بعد از خود اضافه میگردند و بعضی دیگر ، غالباً اضافه میشوند ، این الفاظ بر دو قسم است . بسیط و مرکب
 الفاظ بسیط عبارت است از : نزد ، پیش ، نزدیک ، زیر ، رو ، بالا ، پایین ، سوی ، پی ، برای ، و چند لفظ دیگر .

۱ لفظ در باین معنی در عربی در ب شده و آن را به دروب جمع بسته‌اند و استعمال کلمه درب در فارسی (درب ورود) صحیح نیست .

مثال : نزدمن آمد . اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است * بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی * سوی تهران شد ، بالای بام رفت .

باره‌ای از الفاظ مذکور ، متمم فعل واقع نیز میشود ، مانند : ازدرخت بالا رفت . از بام پائین آمد . بطورکلی هر يك از این الفاظ (نزدیک-زیر رو - بالا - پایین) اگر قبل از فعل درآید قید یا متمم فعل است و اگر بعد از اسم درآید صفت یا مضاف الیه برای آن اسم میباشد مانند راه نزدیک یا طبقه بالا و از نوع اضافه موصوف بصفت است .

الفاظ مرکب عبارت است از : در باره ، از برای ، از روی ، از پی در نزد و چند لفظ دیگر در کتاب‌های دستور ، این الفاظ را حروف اضافه مرکب نامند .

مثال : این معنا را از روی تجربه دریافتم ، در باره این موضوع شما چه اطلاعی دارید ؟ الفاظی از قبیل : در باره - از برای - در نزد ، چه در حال ترکیب با حرف اضافه درواز چه به تنهایی ، همواره به کلمه بعد از خود اضافه میشوند .

یادآوری اطلاق حرف اضافه با الفاظ مزبور ، صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا اضافه شدن از به مختصات اسم است و حرف هیچگاه نمیتواند اضافه شود مگر اینکه بگوییم ، مقصود از اطلاق حرف اضافه با آنها این است که بکلمه بعد از خود اضافه میشود . و در اینصورت باید بجای حروف اضافه ، لفظی از طرف دائم‌الاضافه یا غالب‌الاضافه گفته شود .

هفتم از انواع کلمه = حرف ربط

کلمه ربط يك مصدر عربی و بمعنی پیوستن و بستن است و در دستور زبان حروف ربط بالفاظی گفته میشود که میان چند لفظ یا چند جمله ارتباط و پیوند برقرار میسازند و بهمین مناسبت ، آنها را حروف عطف نیز مینامند زیرا عطف نیز بمعنی پیوستن است : حروف ربط معروف از این قرار است :
 (و) این حرف بر این معنی دلالت میکند که چند کس یا چند چیز دارای يك حکم (۱) میباشد مانند پرویز و بهرام آمدند . (و) دلالت کرده است بر اینکه بهرام هم مانند پرویز . آمد. در ترکیب این جمله چنین گفته میشود :
 (پرویز) مسندالیه یا فاعل ، (و) حرف ربط یا عطف ، (بهرام) دارای حالت عطفی یا عطف به پرویز (یعنی بهرام نیز مثل پرویز ، مسندالیه یا فاعل است) (آمدند) مسند . (ند) ضمیر سوم شخص جمع که پرویز و بهرام بر میگردد .
 و مانند این شعر سعدی .

ابرو بادومه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

یاد آوری . حرف (و) در تلفظ ، معمولاً بضمه بدل میشود یعنی حرف پیش از واو مضموم میگردد و واو بتلفظ در نمی آید .

پس - سپس - آنگاه - پس از آن - بعد از آن - این الفاظ به رای

۱ - مقصود از حکم بیشتر مفهوم فعل است در جمله مثلاً در جمله پرویز و بهرام آمدند ، حکم عمل آمدن است .

ترتیب بکار میروند ، در (پس) فاصله کمتر و در الفاظ دیگر بیشتر است :
سهراب آمد ، پس اسفندیار یا سپس اسفندیار .

(یا) برای اختیار داشتن در انجام یکی از دو کار مانند یا کار و کوشش
و موفقیت یا تنبلی و عقب ماندگی .

زیرا : زیرا که برای بیان علت مانند راستگو باش زیرا (یا زیرا که)
راستی موجب رستگاری است .

بلکه برای توجه دادن از مطلبی بمطلبی دیگر یا برای رفع اشتباه مانند
این جمله کلمه اناق فارسی نیست بلکه ترکی مغولی است .

اما این لفظ عربی و برای تفصیل است یعنی هرگاه مطلبی بطور اجمال
گفته شده و بخواهند بتفصیل آن را شرح یا توضیحی درباره آن بدهند با (اما)
شروع میکنند مانند این عبارت: عضالدوله و فخرالدوله هر دو برادر بودند ، اما
عضالدوله بزرگتر بود .

ولی - وليك - ليك - وليكن - ليكن - لکن - همه این الفاظ برای توضیح و
برای انصراف از موضوعی بموضوع دیگر بکار میروند مانند این عبارت سعدی:
نخلبندی دانم ولی نه در دبستان و شاهی فروشم ولیکن نه در کنعان .

یادآوری اصل الفاظ مذکور (لکن) عربی است که در فارسی (لیکن)
شد ، سپس (واو) جلو آن در آمد (ولیکن) بعد «ن» حذف شد «ولیک» پس
«لک» حذف شد ولی باقی ماند .

تا برای دلالت بر عاقبت کار : تاچه پیش آید . و برای دلالت بر نتیجه:
کوشش کن تا کامیاب شوی و بمعنی (همینکه) : تا پائیز فرا رسید برگ
درختان زرد شد . و بمعنی چندانکه تا میتوانی مردم آزاری مکن .

که برای بیان علت و شرح مطلبی ، مانند این جمله درس بخوان که
تحصیل علم موجب سعادت است . (به کنایات مبحث موصول مراجعه شود)

و بمعنی «از» که در اینصورت بعد از صفت تفضیلی در می آید و متمم آن میباشد علم بهتر است که مال یعنی از مال «بمبحث صفت «صفت تفضیلی» رجوع شود» .

و برای دعا مانند این جمله : سعدی (که خدا او را رحمت کناد)، در گلستان چنین فرموده است که : مشک آنست که خود بیوید نه آنکه عطار بگوید (که) اول برای دعا و دوم وسوم برای شرح مطلب .
چه برای بیان علت . راستگو باش چه آدم دروغگو نزد مردم اعتباری ندارد . در این مورد آوردن لفظ (که) بعد از آن (چه که) از لحاظ انشایی غلط است .

و برای مساوات و برابری : همه باید از نعمت علم برخوردار شوند، چه پیرو چه جوان .

تبصره دو لفظ (که و چه) هر گاه بر سؤال و پرسش دلالت کند، از ادوات استفهام است و اگر جمله ای را بکلمه ای وصل کند جزو موصولات محسوب میشود .

«بمبحث کنایات ، قسمت موصول ، مراجعه شود» .

هشتم از انواع کلمه = قید

قید هم يك مصدر عربی و بمعنی بستن است در دستور زبان قید کلمه‌ای را گویند که معنی آزاد و بدون قید و شرط کلمه‌ای دیگر را که بیشتر فعل یا صفت است بنوعی ، مقید و محدود کند .

طرز استعمال قید آنستکه پیش از جمله یا کلمه‌ای که معنی آن را مقید میسازد ، درآید و بدون کسره آخر تلفظ شود مانند : من شنابان بمدرسه آمدم که کلمه شنابان ، مفهوم بمدرسه آمدن را مقید ساخته است .

قیود از لحاظ چگونگی محدود کردن جمله و کلمه بر چند نوع است :
۱ - قیودی که از جهت زمان کلمات دیگر را مقید میسازد و آن بر دو

قسم است یکی آنکه بر زمان معینی دلالت کند مانند روز ، شب ، بامداد ، دوش ، دیروز ، امروز ، فردا ، ساعت ، دقیقه ، سال ، ماه . مثال : علی دیروز آمد دیگر آنکه بر زمانی غیر معین دلالت کند مانند ، گاه ، گاهی ، همیشه پیوسته ، دیر ، زود ، ناگاه ، ناگهان . مثال : ناگهان هوا سرد شد .
باینگونه الفاظ ، ظرف زمان نیز گفته میشود .

۲ - قیودی که دلالت بر مکان میکند : اینجا ، آنجا ، بالا ، پائین راست ، چپ ، درون ، برون . ایدر . مثال اینجا محل با صفایی است .
۳ - قیودی که بر مقدار دلالت میکند : بسیار ، خیلی ، فراوان ، زیاد کم ، اندك ، بسی ، چند ، چندان ، سراسر ، پاك ، مثال : * بسی رنج بردم

در این سال سی *

۴ - قیودی که دلالت بر ترتیب میکند : پیاپی ، یکان یکان مثال باران پیاپی میبارد .

۵ - قیودی که در مورد شك و تردید ، بکار میرود : گویی ، گوئیا پنداری شاید مانند :

گویی که نگون کرده است ایوان فلك وش را

چرخ فلك گردان یسا چرخ فلك گردان

(خاقانی)

۶ - قیودی که دلالت بر حالت و چگونگی فاعل یا مفعول میکند: خندان گریان شادان پیاده سواره . باینگونه الفاظ حال نیز میتوان گفت . مثال : من هر روز پیاده از خانه بدبیرستان میروم . (کلمه (هر روز) نیز قید است)

۷ - قیودی که دارای معنی صفت میباشد : عاقلانه ، آشکار ، پنهان سر بسته ، آسان ، دشوار . مثال : آن مطلب را سر بسته گفت .

۸ - قیودی که دارای معنی تشبیه است : مردوار ، آزادوار ، شیروش پلنگ آسا .

مثال : سخن رودکی وار، نیکو بود سخنهای من رودکی وار نیست.

۹ - قیودی که دلالت بر نفی میکند : هرگز (۱) (برای نفی همیشگی) هیچ ، بهیچوجه ، ابداً ، اصلاً ، مطلقاً مثال :

اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید ، بر نخوری

الفاظی که بعنوان قید استعمال میشود ، بر دو نوع است اول الفاظی

۱ - دو لفظ هرگز و هیچ گاهی جزء ادوات استفهام است : تو هرگز

دیده ای که آدم تنبل موفق بشود ؟ هیچ یادداری که در پائیز برك بروید ؟

ولی باید دانست که در این مورد نیز دارای مفهوم قید است و معنای فعل بعد

از خود را مقید کرده است .

که همواره قید است مانند : همیشه ، هرگز ، گاه ، دوم الفاظی که گاهی قید است گاهی صفت یا چیز دیگر ، مثلاً کلمهٔ بسیار ممکن است قید باشد مانند هوا بسیار سرد است ممکن است صفت مذلق باشد مانند : انوری شاعری بود با دانش بسیار همچنین لفظ (پیش) اگر جلو فعل درآید و در معنی آن تأثیر کند ، قید یا متمم است مانند : پیش آمد ، یا بنحو دیگر استعمال شود ، ولی در معنی فعل تأثیر داشته باشد باز هم قید است مانند این جمله : من این مطلب را از پیش می دانستم ، * پیش از من و تو لیل و نهار ی بوده است * و اگر قبل از کلمه ای دیگر درآید و بآن اضافه شود یعنی در آخر آن کسرهٔ اضافه باشد جزو ظروف یا الفاظ غالب الاضافه است : کتاب شما پیش من است . بطور کلی ، این گونه الفاظ هر گاه قبل از کلمه ای درآید و معنی آن را مقید و محدود سازد ، قید است و اگر بعد از کلمه ای درآید و بیان حالت و چگونگی آن را بنماید ، صفت میباشد همچنین الفاظ مزبور در صورتیکه بکلمهٔ بعد از خود اضافه شود ، قید نیست مثلاً کلمه بالا در این جمله آفتاب بالا آمد قید و در جمله : بالای بام رفتم قید نیست و مضاف است .

تبصرهٔ ۱۸ چون صفت پیش از موصوف درآید هر گاه با موصوف ترکیب یابد در حکم کلمهٔ مرکب است مانند نیکمرد که در اصل مرد نیک بوده است و اگر ترکیب نیابد بلکه معنی موصوف را مقید سازد ، قید میباشد : عید نوروز خوب روزی است در این جمله کلمهٔ خوب با کلمهٔ روز ترکیب نیافته بلکه معنی آن را مقید کرده است .

تبصره ممکن است برای يك چیز چند قید آورده شود مانند : هوا ، دیروز در اینجا بسیار سرد بود ، همچنین ممکن است برای قیدی ، قید

دیگری آورده شود مانند : من صبح خیلی زود بمدرسه میروم : کلمه «خیلی» برای کلمه (زود) قید است .

تبصره ۳ - کلمه‌ای که برای آن قید آورده میشود ، مقید مینامند مقید ممکن است بلافاصله بعد از قید بیاید مانند : پشتکار بسیار خوب است و ممکن است لفظی میان آن دو فاصله شود مانند : من زود سر کار میروم .

ادواتی که آنها را جزء قیود می‌آورند

پاره‌ای از ادوات است که جز و قبود ذکر میشوند ولی چون مفهوم قید ، بوضوح در آنها دیده نمیشود . مناسب است که تحت عنوان ادوات ذکر گردند با این توضیح که ادوات جمع ادات است و ادات در دستور به لفظی گفته میشود که خود معنی مستقلی ندارد ولی در معنی جمله یا الفاظ دیگر تأثیر میکند و یکنوع تغییر در معنی آنها بوجود می‌آورد . بیشتر ادوات جز و حروف محسوب میشوند (۱)

۱ - ادوات تأکید - تأکید بمعنی خاطر نشان ساختن و استوار کردن چیزی است و در اصطلاح انشائی تأکید این است که در موارد معینی ، از قبیل اینکه مخاطب منکر سخن باشد یا در آن تردید داشته باشد ، یا سخنی است که باید بشنونده خاطر نشان ساخت ، مناسب با مقام با آوردن الفاظی سخن را مؤکد و استوار نمایند .

الفاظ معروف تأکید عبارتست از : هان ، براستی ، بدرستی ، بیگمان

۱ - مقصود از حرف در اینجا لفظی است که نه فعل است نه اسم (اسم

بمعنی کلی که شامل صفت و کنایات و عدد نیز میشود) یعنی لفظی که دارای معنی مستقل نمیباشد ولی در مفهوم جمله یا الفاظ دیگر اثر میکند .

بی گفتگوی چون و چرا ، ناچار ، همانا ، لابد ، لاجرم ، جداً ، مسلماً ، مسلم است ، بدیهی است ، واضح است - بتحقیق - حقیقة - واقعاً ، والفاظی از این قبیل مثال : هان تا در انجام وظیفه کوتاهی نکنی - هوا امروز جداً هوای خوبی است .

یادآوری در بحث از اصوات ملاحظه خواهید کرد که در بسیاری از اصوات - مفهوم تأکید نیز وجود دارد .

تبصره یکنوع تأکید دیگر وجود دارد که جزو حالات اسم ذکر شد و عبارت از تکرار کلمه یا جمله‌ای است برای تأکید .

۲ - **ادوات استفهام** ادوات استفهام دلالت بر پرسش و سؤال میکند والفاظ معروف آن عبارت است از : آیا ، کدام - چه سان ، چگونه (اینچند لفظ همواره از ادوات استفهام است) چند ، چون ، مگر ، هیچ ، چه ، که (این الفاظ در صورتی از ادوات استفهام است که بر پرسش دلالت کند) .
مثال : مگر علی نیامد ؟ چه میگوید ؟ که را دیدی ؟ قیمت این کتاب چند است ؟ حال شما چون است یا چگونه است ؟ (به مبحث کنایات و فعل رجوع شود) .

۳ - **ادوات استثنا** - استثنا بمعنی جدا کردن چیزی است از چیزی و ادوات استثنا الفظی است که بر جدا کردن کلمه‌ای از حکمی دلالت میکند معروفترین ادوات استثنا این چند لفظ است : جز ، مگر ، غیر ، الا (۱) مثال : همه دانش‌آموزان حاضر ند جز احمد : لفظ (جز) دلالت کرده است

۱ - دولفظ غیر والا از ادوات استثنای عربی است که وارد فارسی شده است لفظ شده است . لفظ سوی (سوا) نیز که از ادوات استفهام عربی است گاهی در فارسی استعمال میشود .

بر اینکه احمد از حکم حاضر بودن مستثنی است .

تبصره لفظ (مگر) در همه جا از ادوات استثنا نیست ، ممکن است از ادوات استفهام باشد (همانطور که گفته شد) و نیز این لفظ در قدیم در دو معنی دیگر استعمال میشده که امروز در آن دو معنی بکار نمیرود ، یکی بمعنی تصادفاً و اتفاقاً دیگری بمعنی شاید و ممکن است .

۴ - ادوات آرزو- ای کاش. کاشکی ، آيا بود، آيا ميشود، والفاظی

از این نوع که آرزو را میرساند . مثال :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آيا بود که گوشه چشمی بما کنند

۵ - ادوات تشبیه - چنین، چنان (در اصل ، چون این و چون آن بوده

است) چون مانند ، همانند ، مثل همچون ، گویی ، گویا ، مثال چنین گوید
بر زویۀ طبیب یعنی اینگونه و همانند این سخنان را میگوید .

یادآوری لفظ (چون) در همه جا از ادوات تشبیه نیست ممکن است ادوات شرط یا استفهام باشد .

۶ - ادوات ندا در مبحث اسم ضمن حالت ندا شرح داده شد .

۷ - ادوات شرط - اگر ، هرگاه ، در صورتیکه ، چنانچه چون ،

تا ، (به ابتدای کتاب در بحث از اقسام جمله و همچنین بوجوه افعال ، وجه شرطی مراجعه شود) .

یادآوری لفظ (تا) در همه جا از ادوات شرط نیست ، ممکن است حرف اضافه یا حرف ربط باشد . لفظ چون هم همانطور که مکرر گفته شده است ، در همه جا از ادوات شرط نیست .

۸ - ادوات تکرار و همانندی : همچنین ، همچنان ، نیز ، هم

ایضاً (لفظ اخیر از عربی وارد فارسی شده است) این ادوات گاهی بر تشبیه دلالت میکند مانند : من نیز بمطالعه کتائبهای تاریخی علاقه دارم یعنی همانطور که شما علاقه دارید ، من هم علاقه دارم ، گاهی بر تکرار مطلبی دلالت دارد مانند : امسال نیز بمسافرت رفتم یعنی مسافرتم تکرار شد .

نهم از انواع کلمات صوت و اسم صوت

۱ - صوت - الفاظی که دارای مفهوم مشخص و معینی نیست ولی بر حالت و کیفیتی در انسان دلالت میکند و در مواقع مخصوصی بر زبان جاری میشود ، صوت مینامند . مثلا لفظ (افسوس) معنی مشخصی ندارد ولی وقتی کسی آن را بر زبان جاری سازد ، معلوم میشود که از پیش آمدی متأسف و اندوهناک است صوت های معروف عبارت است از :

۱- هنگام تحسین آفرین ، زه ، زهازه ، خه ، (۱) به به ، خرشا، خرما و خوش آمدن از چیزی خنک ، حبذا ، احسنت ، مرحبا ، (سه لفظ اخیر از عربی وارد فارسی شده است . گرچه هر يك از آن سه لفظ در عربی معنی مشخصی دارد ولی در فارسی چون در مقام تحسین گفته شود صوت محسوب میگردد) .

مثال :

دوش وقت صبحدم بوی بهار آورد باد حبذا باد شمال و خرما بوی بهار
«فرخی سیستانی»

یادآوری - پاره ای از الفاظ مزبور در همه جا صوت نیستند و ممکن

۱ - الفاظی از قبیل زه زهازه چند زمانی در مقام تحسین استعمال

میشده است ولی امروز استعمال آنها باین صورتها معمول نیست .

است در معنی دیگری استعمال شوند از جمله لفظ (آفرین) که اگر در مقام تحسین گفته شود صوت و گرنه مخفف کلمه آفریننده و صفت فاعلی است مانند سپاس و آفرین مر خدای جهان آفرین راست . در این جمله (آفرین) اول صوت و (آفرین) دوم اسم فاعل مرخم است .

۲ - هنگام تعجب از چیزی - شگفتا، عجب، عجباً، چه عجب، چه چیزها . و ، اوای ، آه مثال : چه عجب سراغ ما آمدی .

تبصره پاره‌ای از ذکرها و ترکیبات عربی است که هنگام تعجب بر زبان جاری میشود از قبیل : سبحان الله ، لا اله الا الله ، یا للتعجب .

۳ - هنگام تاسف - افسوس ، درینا ، درین ، دردا ، حیف، هیاهات آه ، آخ مثال : افسوس که وقت را بیهوده تلف کردم بیهوده قید است»

۴ - در موقع اظهار درد آه ، آخ ، وای ، آوخ ، اف ، وه . مثال : وه که دندان درد ، چه قدر سخت است آه از درد دندان .

۵ - برای آنگاه کردن - هان، الا ، هلا ، هین

مثال - هان ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

۶ برای بر حذر داشتن و ترسانیدن : زینهار ، زنهار، الحذر، مبادا ، امان : مثال : زینهار از قرین بد زنهار .

یادآوری لفظ (الحذر) از عربی وارد فارسی شده است . لفظ (امان) نیز احتمال داده میشود که عربی باشد .

تبصره پاره‌ای از اصوات ، در معنی فعل است یعنی میتوان بجای آن صوت يك فعل قرارداد از جمله (زنهار) یعنی بترسی و (هان والاوهلا وهین) که میتوان بجای هر يك از آنها فعل امر (آگاه باش) را قرارداد و (هیاهات) که از عربی وارد فارسی شده است ، بمعنی (دور و بعید است) میباشد .

اینگونه الفاظ را در عربی اسم فعل مینامند . (۱)

تبصره ۳ - هرگاه یکی از اصوات به تنهائی ذکر شود ، جمله‌ای حذف شده است مثلاً وقتی گفته میشود : افسوس ، مقصود این است که من از این پیش آمد ، اندوهناکم ، همچنین کسی که لفظ آفرین بر زبان جاری میسازد مقصودش این است که خوب کردی و من عملت را پسندیدم یا وقتی میگوید (چه عجب) یعنی تعجب میکنم از اینکه بمنزل من آمده‌ای (تعجب همراه با خوشحالی)

اسم صوت

اسم صوت یعنی نام صدا و مقصود از آن در دستور الفاظی است که برای حکایت صداها یا گوناگون حیوانات و صداها یا برخورد اشیاء با یکدیگر بوجود آمده است . بطور کلی هر لفظی که دلالت بر صدایی بنماید یا آن را حکایت کند اسم صوت نامیده میشود مانند شیهه برای صدای اسب چهچه برای صدای بلبل ، غرش برای صدای شایر و بانگ رعد . چکاچک برای برخورد سلاحهای گوناگون بیکدیگر ، ترق ، ترق ، برای صدای خوردن پتک بسندان .

تبصره - لفظ طنین يك اسم صوت عربی است که وارد فارسی شده است

۱ - اسم فعلها در عربی الفاظی هستند که از لحاظ ساختمان اسم ولی از لحاظ معنی فعل میباشد مانند کلمه آمین یعنی بپذیر و مستجاب کن و کلمه حی (حی علی الصلوة) یعنی بشتاب .

توضیحی درباره تجزیه و ترکیب

مقصود از تجزیه و ترکیب ، تطبیق مطالبی است که در دستور ، مورد بررسی قرار گرفته با الفاظ و عباراتی که در نوشته های گوناگون فارسی بکار رفته است .

تجزیه و ترکیب ، در حقیقت آزمایشی است از اینکه آیا قواعد دستوری بدرستی ، فرا گرفته شده است یا نه ؟ مسلماً کسی که دستور را بطریقی صحیح و با دریافتی درست ، آموخته ، با سانی میتواند انواع کلمات و خصوصیات هر نوع و موقعیت و محل هر کلمه را در جمله ، تشخیص دهد و همین تشخیص پایه و اساس درست حرف زدن و درست نوشتن است .

در اوایل کتاب ، شرحی در خصوص تجزیه و ترکیب داده شده است ، در اینجا باین موضوع پرداخته میشود که در تجزیه و ترکیب هر يك از اقسام نه گانه کلمه ، چه مطالبی میبایست مورد توجه و دقت قرار گیرد .

اسم

در تجزیه در ترکیب

۱ - مفرد است یا جمع یا اسم جمع ؟ مسندالیه است یا فاعل ؟

۲ عام است یا خاص ؟ مفعول بیواسطه است یا باواسطه

۳ - معرفه است یا نکره ؟ دارای حالت اضافه است ؟

کدامیک از انواع اضافه است

تجزیه ترکیب

۴ ذات است یا معنی ؟ دارای حالت ندا است ؟

۵ بسیط است یا مرکب ؟ عطف بکلمه دیگر شده است

(دارای حالت عطفی است ؟)

۶ جامد است یا مشفق ؟ عطف بیان است ؟

۷ اگر مصدر یا اسم مصدر است بدل است

ذکر گردد (مصدر و اسم مصدر از تاکید است ؟)

از اقسام اسم است (اگر مصدری متمم است ؟)

است که از عربی وارد فارسی صفت است ؟

شده بربری بودن آن اشاره شود

صفت

در تجزیه در ترکیب

۱ کدامیک از اقسام صفت است ؟ اگر بجای اسم نشسته چه حالتی دارد ؟

۲ اسم فاعل است ؟

۳ صفت مشبّهه است ؟

۴ صیغه مبالغه یا صفت مبالغه است ؟

۵ اسم مفعول است ؟

۶ صفت نسبی است ؟ کدامیک از انواع صفت نسبی است ؟

۷ صفت تفضیلی است یا عالی ؟

۸ صفت مطلق است ؟

۹ - صفت مرکب است ؟

۱۰ - صفتی است که از عربی وارد فارسی شده است .

اگر هست کدامیک از انواع صفت میباشد .

کنایات

در تجزیه

در ترکیب

کدام قسم از اقسام کنایه است

مسند الیه است یا فاعل

اگر ضمیر است منفصل است یا متصل

مفعول بیواسطه است یا

با واسطه

مضاف الیه است

چندم شخص است

چه نوع اضافه است .

کدام قسم از اقسام منفصل یا متصل است

اگر اسم اشاره یا موصول

یا از مبهمات است

اگر اسم اشاره است، اشاره بدور است یا نزدیک چه حالتی دارد

اگر از موصولات یا مبهمات یا اسمهای استفهام است کدام قسم از اقسام

موصولات یا مبهمات یا اسمهای استفهام است .

عدد

در تجزیه

در ترکیب

۱ - کدام قسم از اقسام عدد است

مجموع عدد و معدود چه حالتی

۲ - اعلی است یا ترتیبی ؟

دارند (عدد به تنهایی دارای

۳ - مرکب است یا معطوف

حالتی نیست مگر اینکه لفظ

آن مقصود باشد)

۴ - از عقود است کسری یا توزیعی است .

۵ - آیا عدد مبهم است .

فعل

در تجزیه

در ترکیب

۱ - آیا ماضی است کدامیک

فاعل فعل ، کدام کلمه است

از اقسام ماضی است

ضمیر است یا اسم ظاهر .

اگر متعدی است مفعول

آن ذکر شده یا نه اگر

شده ، کدام کلمه است

۲ - مضارع است یا مستقبل ؟

۳ - امر است یا نهی ؟

۴ - نفی است ؟ استفهام است ؟

مفعول ، بی واسطه یا با واسطه

آن کدام کلمه است ؟

اگر فعل لازم است ، مفعول

۵ - متعدی است یا لازم ؟

با واسطه دارد یا نه ؟

اگر فعل مجهول است ، نائب

۶ - معلوم است یا مجهول ؟

فاعل آن کدام کلمه است ؟

۷ - خاص است یا عام ؟

آیا فعل متمم دارد یا نه ؟ اگر

دارد تعیین شود . ؟

۸ - دارای چه وجهی است ؟

۹ - اخباری است یا امری ؟

۱۰ - شرطی است یا التزامی ؟

۱۱ - وصفی است یا مصدری ؟

حرف اضافه

در تجزیه	در ترکیب
فقط حرف اضافه	اسمی که این حرف بر سر آن درآمده
بودن آن ذکر شود	مفعول با واسطه است یا مسند ؟

حرف ربط

در تجزیه	در ترکیب
فقط حرف ربط بودن آن	کلمه یا جمله‌ای را بکدام کلمه یا جمله
ذکر شود ؟	ربط داده است ؟

قید

- ۱ - مختص است یا مشترك ؟ تعیین شود که قید برای کدام کلمه آمده است
 - ۲ - چه نوع قیدی است
- و بر چه معنایی دلالت میکند .

صوت و اسم صوت

در تجزیه	در ترکیب
صوت است یا اسم صوت و بر چه	چه جمله‌ای بجای این صوت میتواند قرارداد
معنا و حالتی دلالت میکند	اگر اسم صوت است . چه صوتی را حکایت میکند (نام چه صدایی است) .

تنبیه الفاظی که دارای معنی مستقل هستند (بغیر از فعل) عموماً در حکم اسم میباشند چون بازگشت آنها با اسم است ، ملاحظه میشود که صفت یا بیان کننده حالت و کیفیتی است که در اسم وجود دارد یا خود بجای اسم

می‌نشیند

کنايات هريك بجای يك اسم و بمنزله آن است وجود عدد برای معدود میباشد و معدود همواره اسم است .

در هر يك از قيود مفهوم يك اسم یا صفت یافته میشود .

اسم صوتهها هريك حکایت صوتی را میکند و در حقیقت ، هر اسم صوتی نام صوتی است ، و از این جهت جزء اسم بحسب اب می‌آید . فعل هم دارای مفهومی مستقل است که بر زمان معینی دلالت میکند .

الفاظ دیگر غیر از فعل و اسم (و غیر الفاظی که بمنزله اسم است) حرف محسوب میشوند ، بنابراین حروف اضافه ، حروف ربط ، پیشاوندها و پساوندها و بیشتر ادوات استفهام ، استثنا ، آرزو ، تشبیه ندا ، شرط ، تکرار ، نفی ، جزو حروف هستند .

صوتهها چون هريك بجای يك جمله قرار گرفته یعنی مفهوم يك جمله در هريك یافته میشود میتوان آن‌ها را شبه جمله امید .

یادآوری این نکته هم لازم است که هريك از انواع کلمه که لفظ آن مقصود باشد یعنی وقتی ذکر میگردد ، بمعنی و مفهوم آن توجهی نباشد ، در حکم اسم است و حالات اسم داخل آن میشود (در مبحث عدد ضمن شرح حالت‌های عدد در این مورد شرحی داده شده و مثال‌های لازم ذکر گردیده است) .

تجزیه و ترکیب چند عبارت

جلوتر مقصود از تجزیه و ترکیب و فرق میان آنها و اینکه در تجزیه و ترکیب هر کلمه بچه نکاتی باید توجه شود مطالبی گفته شده است اینک عبارتی از چهار مقاله نظامی عروضی تجزیه و ترکیب میشود و بعبارت دیگر کلمات این عبارت از لحاظ صرفی و نحوی با مطالبی که در کتاب آمده تطبیق میگردد (۱) .

* * * *

فرخی از سیستان بود پسر جولوغ . غلام امیر خلف بانو . طبعی بغایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و جنگ تر زدی و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان و این دهقان او را هر سال دو یست کیل پنج منی غله دادی و صد درم سیم نوحی او را تمام بودی :

* * * *

جمله‌هایی که در این عبارت وجود دارد يك يك معین میشود و هر جمله

۱ - تاکنون تجزیه و ترکیب‌هایی که انجام یافته ، اختصاص بنوعی خاص از کلمات داشته است باین معنی که عبارتی که بدنبال بحث از نوعی کلمه ، تجزیه و ترکیب میشده ، تنها الفاظی از همان نوع مورد نظر بوده ولی دو عبارتی که اکنون تجزیه و ترکیب میشود مربوط بهمۀ مطالب کتاب است .

جدا تجزیه و ترکیب میگردد .

جملهٔ اول : فرخی از سیستان بود پسر جولوغ (يك جمله اسمیه) در

تجزیه .

(فرخی) در نسبت فرخ ، فرخ اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط ، یاء

علامت ، نسبت مجموعه صفت نسبی .

(از) حرف اضافه دارای معنی تبعیض (سیستان) اسم ، مفرد ، خاص

معرفه ، ذات ، مرکب (در اصل سکستان بوده است) .

(بود) فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، وجه اخباری . عام ،

(پسر) اسم ، مفرد : عام در اینجا معرفه بواسطهٔ اضافه ، ذات ، بسیط

(جولوغ) اسم ، مفرد ، خاص ، معرفه ، ذات ، بسیط .

ترکیب

(فرخی) مسندالیه .

(از سیستان) مسند .

(بود) رابطه .

(پسر) صفت فرخی . (اسمی است دارای حالت صفتی) .

(جولوغ) دارای حالت اضافه ، اضافه تخصیصی .

جملهٔ دوم غلام امیر خلف بانو - میتوان غلام را عطف بیان برای

فرخی قرارداد و در این صورت ، این قسمت بدنبال جملهٔ قبلی و مکمل آن

خواهد بود و میتوان ضمیر (او) که مرجع آن فرخی است در نظر گرفت تا

مسندالیه باشد و بنابراین فعل (بود) بعد از کلمهٔ بانو محذوف است در نظر

و در اینصورت يك جمله اسمیه و دراصل چنین بوده است : او غلام امیرخلف

بانو بود .

در تجزیه : غلام ، اسم ، مفرد ، عام در اینجا معرفه بواسطهٔ اضافه ، ذات ،

بسیط .

امیر - يك صفت فاعلی عربی (صفت مشبیه) .

خلف اسم ، مفرد ، (در اینجا اسم خاص) ذات ، بسیط .

بانو ، اسم ، مفرد (در اینجا اسم خاص) ذات : بسیط .

در ترکیب : (در صورت اول) غلام عطف بیان برای فرخی ، امیر دارای حالت اضافه ، اضافه تخصیصی یا ملکی ، خلف بدل از امیر یا عطف بیان برای آن .

بانو دارای حالت اضافه : اضافه بنوت ، در اصل خلف پسر بانو بوده است .

(در صورت دوم) مسندالیه محذوف (ضمیر - او -)

غلام - مسند .

رابطه محذوف (فعل ربط بود) .

جمله سوم

طبعی بغایت نیکو داشت ، يك جمله فعلیه . در تجزیه :

طبع ، اسم ، مفرد ، نکره ، معنی ، بسیط ، ی نکره ب حرف اضافه غایت يك مصدر عربی ، اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط .

نیکو - صفت مطلق ، (داشت) ، فعل ماضی مطلق . سوم شخص مفرد .

در ترکیب :

طبعی - متمم فعل داشت . بغایت نیکو ؛ نیکو ، صفت مطلق برای طبع (داشت) مسندالیه ، ضمیر مستتر که بفرخی بر میگردد : یعنی او طبعی بغایت نیکو داشت .

«جمله های چهارم و پنجم و ششم : و شعر خوش گفتمی ، و چنگ نرزدی و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان . این سه جمله

که هر سه فعلیه است بجملة قبله عطف شده است .

در تجزیه :

و حرف ربط یا عطف .

شعر - اسم مفرد ، عام معنی بسیط ، يك اسم مصدر عربی .

خوش - قید وصفی برای فعل (گفتی)

گفتی - فعل ماضی استمراری ناقص . بطرز قدیم سوم شخص مفرد

و - حرف ربط .

چنگ ، اسم ، مفرد - عام - ذات - بسیط

تر - قید وصفی

زدی - فعل ، ماضی استمراری ناقص بطرز قدیم ، سوم شخص مفرد .

و - حرف ربط .

خدمت - اسم - مفرد - عام معنی بسیط - يك مصدر عربی

دهقان ، اسم - مفرد - عام - ذات - (در اصل صفت نسبی) مرکب

از ده و قان - قان عربی شده کلمه گان ، گان پساوند نسبت . عربی شده کلمه

دهگان ، ی نکره .

کردی - فعل ماضی استمراری بطرز قدیم ، سوم شخص مفرد از ،

حرف اضافه .

دهاقین - اسم - جمع - مفرد آن دهقان ، يك جمع مکسر عربی - عام ،

ذات - مرکب (در عربی کلمه های غیر عربی را عموماً تغییر میدهند سپس مانند

الفاظ عربی جمع می بندند و گاهی فعل از آنها بنام میکنند) سیستم اسم خاص ،

معرفه - ذات مرکب - در اصل سکستان بوده است .

در ترکیب: و - حرف ربط .

شعر - دارای حالت مفعولی - مفعول بیواسطه برای گفتی - علامت

(را) حذف شده است و نیز میتوان آن را متمم فعل گفتنی قرارداد .

خوش - قید معنی فعل گفتنی را مقید کرده است .

گفتنی - مسند (مسندالیه یا فاعل ضمیری بوده است که بفرخی برمیگردد و حذف شده است) و - حرف ربط .

چنگ در ترکیب همانند شعر در جمله قبلی .

تر قید - برای زدی .

زدی فعل یا مسند - فاعل محذوف (ضمیری بوده است که بفرخی بر - میگردد و - حرف ربط .

خدمت - در ترکیب مفعول بی واسطه برای کردی علامت را حذف شده است .

دهقانی - مضاف الیه - اضافه تخصیصی .

کردی - مانند گفتنی و زدی .

از - حرف اضافه برای تبعیض .

دهاقین مفعول با واسطه برای (کردی) ولی بهتر است که مسندالیه و رابطه را محذوف بدانیم یعنی (که اواز دهاقین سیستان بود) او مسندالیه - از دهاقین - مسند ، سیستان دارای حالت اضافه - اضافه تخصیصی .

جمله های هفتم و هشتم : و این دهقان هر سال او را دو بست کیل پنجمی

غله دادی و صد درم سیم نوحی او را تمام بودی . دو جمله هر دو فعلیه که جمله دوم با حرف عطف (و) بجملة اول عطف شده است .

در تجزیه : (و) حرف ربط

(این) از کنایات - اسم اشاره ، اشاره بنزدیک .

(دهقان) گفته شد :

(هر) از کنایات - از مبهمات .

(سال) اسم - مفرد - عام - ذات - بسیط .

(اورا) از کنایات - ضمیر - منفصل مفعولی - سوم شخص مفرد .

(دویست) عدد مرکب .

(کیل) اسم ، مفرد ، عام ، ذات ، بسیط - معدود .

(پنج) عدد اصلی .

(من) اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط (ی) نسبت

(غله) اسم ، مفرد ، عام ، ذات ، بسیط

(دادی) فعل ، ماضی استمراری ، بطرز قدیم ، سوم شخص مفرد ، وجه

اخباری .

"
"

(و) حرف ربط ،

(صد) عدد اصلی

(درم) مخفف درهم ، اسم ، مفرد ، عام ذات ، بسیط .

(فوح) اسم ، مفرد ، خاص ، ذات ، بسیط ، (ی) نسبت

(اورا) گفته شد

«تمام» اسم ، مفرد ، عام ، بسیط .

(بودی) فعل ، ماضی استمراری ، بطرز قدیم ، سوم شخص مفرد ،

وجه اخباری در ترکیب :

(و) حرف ربط

«این» اسم اشاره ،

«دهقان» مشارالیه مجموع «این دهقان» مسندالیه .

«هر سال» دراصل در هر سال ، مفعول با واسطه برای فعل دادی .

«اورا» مفعول بیواسطه برای

«دادی» واگر «را» بمعنی به باشد و «اورا» به «باو» معنی شود مفعول با واسطه خواهد بود .

«دویست» عدد ،

«کیل» معدود ، مجموعا مفعول بیواسطه برای دادی در اصل دویست

کیل پنج منی را بوده است

«پنج منی» صفت برای «کیل»

«غله» عطف بیان یا بدل برای کیل .

«دادی» فعل ماضی استمراری : سوم شخص مفرد ، وجه اخباری

«و» حرف ربط

«صددرم» عدد و معدود مجموعا مسندالیه ،

«سیم» بدل یا عطف بیان برای صددرم .

نوحی . «مضاف الیه» اضافه موصوف بصفه .

«اورا» مفعول بیواسطه و میتوان «را» را بمعنی یرای گرفت و در این صورت

مفعول با واسطه خواهد بود .

«تمام» متمم فعل

(بودی) مسند .

تجزیه و ترکیب دیگر

حکایتی از گلستان سعدی

* * *

یاد دارم که در ایام طفولیت ، متعبد بودمی و شبخیز و مولع زهد و پرهیز
شبی در خدمت پدر (رحمة الله علیه) نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته
و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه ای گرد ما خفته ، پدر را گفتم از اینان
یکی سر بر نمیدارد که دو گانه ای بگزارد . چنان خواب غفلت برده اند
گوی نرفته اند که مرده اند گفت جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که
در پوستین خلق افتی .

نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند نبینی هیچکس عاجز تر از خویش

* * *

قسمت اول : یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و

شبخیز و مولع زهد و پرهیز .

* * *

(یاد دارم) يك جمله فعلیه نافص ، جمله بعدی (در ایام طفولیت ، متعبد بودمی)
معنی آن را تمام میکند ، پس جمله دوم متمم جمله اول است .
در تجزیه (یاد) اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط ، در ترکیب متمم برای

فعل (دارم) .

(دارم) فعل ، مضارع ، اول شخص مفرد ، وجه اخباری در ترکیب میسند ، فاعل آن ، ضمیر متصل (م) .

(که) ربط ، دو جمله را بیکدیگر مربوط ساخته و برای شرح مطلبی بکار رفته است .

(در) حرف اضافه .

(ایام) اسم ، جمع ، مفرد آن یوم ، جمع مکسر عربی ، عام ، ذات بسیط - مفعول با واسطه .

(طفولیت) مصدر جمعی عربی ، دارای حالت اضافه ، اضافه تخصیصی .

(متعبد) اسم فاعل عربی ، متمم فعل (بودمی) .

(بودمی) فعل ، ماضی استمراری ، ناقص بطرز قدیم ، اول شخص مفرد

(م) ضمیر متصل بفعل ، و فاعل فعل - ی استمراری .

(شبخیز) صفت مرکب ، اسم فاعل مرخم شبخیزنده بوده است . در اصل

خیزنده شب . اضافه مقلوب شد ، سپس بصورت صفت مرکب درآمد جزء اول

کلمه (شب) اسم ، مفرد ، عام ، ذات ، بسیط ، جزء دوم ، خیزنده ، اسم فاعل یا صفت فاعلی .

شبخیز متمم برای فعل (بودمی) ذکر فعل (بودمی) در جمله قبلی قرینه

است بر حذف آن در دو جمله بعدی .

(و) حرف عطف : کلمه شبخیز را به (متعبد) عطف کرده است .

(مولع) اسم فاعل عربی : بواسطه حرف تطف (و) به «متعبد» عطف شده

است همان حالتی را دارد که (متعبد) داشت .

(زهد) اسم مصدر عربی ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط - دارای حالت

اضافه ، تخصیصی .

پرهیز-اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط - عطف به زهد بوسیله (و)
همان حالتی را دارد که (زهد) داشت . فعل (بودمی) بعد از کلمه (پرهیز)
حذف شده و قرینه حذف آن ذکر همین فعل بعد از کلمه (متعبد) است .
قسمت دوم : شبی در خدمت پدر (رحمة الله علیه) نشسته بودم
و همه شب دیده بر هم نبسته- و مصحف عزیز بر کنار گرفته و
طائفه ای گرد ما خفته .

* * *

(شبی) شب ، اسم ، مفرد ، نکره (بواسطه یاء نکره) ذات ، بسیط ،
جامد - مفعول با واسطه برای (نشسته بودم) در اصل شبی را بوده است (را)
در اینجا بمعنی (در) و از حروف اضافه است .
(در خدمت) در حرف اضافه ، خدمت ، اسم ، مفرد ، عام ، معنی ، بسیط
مفعول با واسطه برای (نشسته بودم) .

(رحمة الله علیه) (رحمت خدا براو باد) يك جمله عربی است که بعنوان
جمله معترضه ، در میان يك عبارت فارسی آمده است .
(نشسته بودم) فعل ، ماضی بعید ، اول شخص مفرد ، لازم ، معلوم ،
تام ، مسند ، (م) مسندالیه یا فاعل . نشسته به تنهائی اسم مفعول .
(همه) قید تأکید یا از مبهمات .
(شب) گفته شد .

(همه شب) مفعول با واسطه برای فعل نبسته بودم در اصل (در همه شب)
بوده است .

(و) حرف عطف یا ربط .

- (دیده) اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط - مفعول بیواسطه برای فعل (نیسته بودم) علامت مفعول حذف شده در اصل (دیده را) بوده است .
- (برهم) - بر - حرف اضافه ، هم - ازاوات یا قیود تشبیه یا تکرار .
- (برهم) قید یا متمم برای فعل (نیسته) .
- (نیسته) در اصل (نیسته بودم) ماضی بعید ، اول شخص مفرد ، فعل جحد متعدی ، معلوم . فعل معین (بودم) بقرینه فعل قبلی (نشسته بودم) حذف شده است مسند ، (م) مسندالیه یا فاعل .
- (مصحف) يك اسم مفعول عربی ، در فارسی ، اسم . مفرد ، معرفه (مقصود قرآن مجید است) ذات بسیط - مفعول بیواسطه برای فعل (بر کنار گرفته) علامت مفعول حذف شده (مصحف عزیز را) (و) حرف عطف یا ربط .
- (عزیز) يك صفت مشبّهه عربی صفت مصحف (هرگاه مفعول بیواسطه اضافه شود علامت مفعول بآخر مضاف الیه در می آید) .
- (بر کنار) (بر) حرف اضافه (کنار) (اسم ، مفرد ، عام ، ذات ، بسیط (بر کنار) متمم یا قید برای فعل (گرفته بود) .
- (گرفته) در اصل (گرفته بودم) فعل ماضی بعید اول شخص مفرد وجه اخباری ، متعدی معلوم ، فعل معین (بودم) بقرینه حذف شده است .
- (گرفته) (بودم) مسند (م) مسندالیه یا فاعل (گرفته) به تنهایی ، اسم مفعول (و) حرف عطف یا ربط .
- (طائفه‌ای) (طائفه) يك اسم جمع عربی : مفرد ، نکره ، (بواسطه‌یاء نکره) ذات ، بسیط . دارای حالت مسند الیهی یا فاعلی .
- (گرد) اسم - مفرد عام - معنی - بسیط - مفعول باواسطه ، در اصل (در گردما) بوده است .

(ما) از کنایات ضمیر منفصل اول شخص جمع دارای حالت اضافه تخصیصی (خفته) در اصل (خفته بودند) ماضی بعید ، سوم شخص جمع (ازموارد نادری است که اول شخص مفرد قرینه حذف سوم شخص جمع است) خفته بودند مسند ، (ند) ضمیر متصل بفعل مسندالیه یا فاعل (خفته) به تنهایی صفت مفعولی یا اسم مفعول .

قسمت سوم پدر را گفتم : از اینان یکی سر بر نمیدارد که دوگانه‌ای بگرارد چنان خواب غفلت برده‌اند که گوئی نخفته‌اند که مرده‌اند گفت جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین خلق افتی .

* * *

(پدر) اسم مفرد عام در اینجا معرفه (بواسطه علامت (را) ذات بسیط ، جامد، مفعول با واسطه برای (گفتم) (را) در این مورد بمعنی (به) است و از حروف اضافه میباشد .

(گفتم) فعل ماضی مطلق اول شخص مفرد، وجه اخباری، متعدی، معلوم مسند (م) فاعل (از) حرف اضافه .

(اینان) از کنایات - اسم اشاره جمع - مفعول با واسطه برای (بر نمیدارد) (سر) اسم - مفرد عام ذات - بسیط - جامد، مفعول بیواسطه برای فعل ، علامت مفعول حذف شده در اصل سر را بر نمیدارد بوده است .

بر - پیشاوند فعل ، چون جلو فعل در آمده از حروف اضافه نیست .
نمیدارد فعل ، مضارع ، سوم شخص مفرد ، فعل نفی ، متعدی ، معلوم مسند ، (د) ضمیر متصل بفعل .

(که) ربط جمله بعد از خود را بجمله قبلی مربوط ساخته است .
دوگانه مرکب از (دو) که عدد اصلی است و گانه که پساوند نسبت است

و بیشتر با آخر اعداد در می آید (دو گانه) صفت است برای موصوف محذوف
یعنی نماز دو گانه .

موصوف محذوف مفعول بیواسطه است برای (گزارد) یعنی (نماز دو
گانه ای را) گزارد .

بگزارد (ب) تأکید یا زینت (گزارد) فعل مضارع (سوم شخص مفرد
وجه اخباری متعدی معلوم ، مسند .

(د) ضمیر متصل بفعل ، فاعل یا مسندالیه متعدی .

چنان از ادوات یا قیود تشبیه .

خواب - اسم ، مفرد ، عام ، معنی بسیط ، جامد مفعول بیواسطه علامت
(را) حذف شده است .

غفلت يك مصدر عربی (اسم) مفرد ، عام ، معنی ، بسیط ، دارای حالت
اضافه تخصیصی یا توضیحی .

(برده اند) فعل ماضی نقلی ، در اصل برده استند ، سوم شخص جمع
وجه اخباری معلوم متعدی مسند ، ند (ضمیر متصل بفعل) فاعل یا مسندالیه .
(که) ربط .

(گویی) فعل مضارع ، دوم شخص مفرد جزو قیود تشبیه .

(نخفته اند) فعل ، ماضی نقلی ، سوم شخص جمع ، لازم ، نفی ، وجه
اخباری ، مسند . ند ضمیر متصل بفعل - فاعل یا مسندالیه .

(که ، ربط) (که) در اینجا بمعنی (بلکه) است ، که آن نیز از ادوات
ربط و عطف میباشد .

(مرده اند) فعل ، ماضی نقلی ، سوم شخص ، جمع لازم ، وجه اخباری

مسند .

(گفت) فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، وجه اخباری .

(جان) اسم، مفرد، عام، معنی، بسیط - دارای حالت ندا، حرف ندا حذف شده (ای جان پدر).

(پدر) اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط: جامد، دارای حالت اضافه، تخصیصی.

(تو) کنایه، ضمیر، منفصل، مسندالیه: دوم شخص مفرد، مسندالیه. (نیز) از ادوات یا قیود تکرار.

(اگر) از ادوات شرط.

(بخفتی) فعل مضارع: دوم شخص مفرد، لازم، وجه شرطی - مسند (ی) ضمیر متصل بفعل و فاعل فعل.

(به) صفت، صفت تفضیلی: پساوند (تر) از آخر آن حذف شده است (از) حرف اضافه. بر سر جمله متمم صفت تفضیلی در آمده است.

(آن) از کنایات: اسم اشاره برای دور، مشارالیه حذف شده است. (مثلاً به از آن کار که) و میتوان گفت که مشارالیه مفهوم جمله بعدی است (که در پوستین خلق افتی).

(که) ربط.

(در) حرف اضافه.

(پوستین) مرکب از (پوست) اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط، جامد و (ین) پساوند نسبت.

(پوستین) صفت مرکب از اسم و پساوند. مفعول با واسطه برای فعل (افتی).

(خلق) يك اسم جمع عربی، در اصل مصدر بوده، مفرد، عام، ذات بسیط، دارای حالت اضافه تخصیصی.

(افتنی) فعل، مضارع، دوم شخص مفرد، لازم، وجه شرطی (جواب و جزای

شرط است) مسند.

(ی) ضمیر متصل بفعل فاعل یا مسندالیه.

* * *

قسمت چهارم

نبیند مدعی جز خویشان را که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند نبینی هیچکس عاجز تر از خویش

* * *

(نبیند) فعل مضارع سوم شخص مفرد، متعدی، معلوم، وجه اخباری مسند.

د ضمیر متصل بفعل و فاعل فعل.

(مدعی) يك اسم فاعل عربی، صفتی است که بجای اسم نشسته یعنی فرد

مدعی فاعل یا مسندالیه.

(جز) از ادوات استثنا.

(خویشان) از کنایات ضمیر مشترک دارای حالت مفعولی مفعول بیواسطه

برای (نبیند) (را) علامت مفعول.

(که) ربط.

(دارد) فعل مضارع سوم شخص مفرد متعدی معلوم وجه اخباری مسند

مسندالیه یا فاعل ضمیر متصل (د).

(پرده) اسم مفرد عام ذات بسیط مفعول بیواسطه علامت (را) حذف

شده است.

پندار اسم مفرد عام معنی بسیط دارای حالت اضافه استعاری.

(در) حرف اضافه.

(پیش) از ظروفی که اغلب اضافه میشود در این جا مضاف الیه حذف شده است یعنی پیش خود مفعول با واسطه برای (دارد) .

(گرت) در اصل (اگر تورا) بوده است (اگر) از ادوات شرط (تورا) ضمیر منفصل مفعولی (را) در اینجا بمعنی ب یعنی (اگر بتو) بنابراین از حروف اضافه است و ت که بجای بتو آمده مفعول با واسطه است برای ببخشند . چشم-اسم، مفرد، عام، ذات، بسیط، جامد، مفعول بیواسطه علامت را حذف شده است . چشم خدا بینی را خدا بین در اصل بیننده خدا بوده است . نخست اضافه مقلوب شد سپس بیننده مرخم گردید .

خدا اسم مفرد در اینجا معرفه، ذات .
بین اسم فاعل مرخم (خدا بین) صفت مرکب یا مرکب از اسم و صفت موصوف آن چشمی نکره .

ببخشند ب حرف تأکید یا زینت بخشد فعل مضارع سوم شخص جمع متعدی معلوم وجه شرطی مسند ند ضمیر متصل بفعل فاعل یا مضاف الیه .
نبینی فعل مضارع منفی دوم شخص مفرد، متعدی، معلوم، جواب یا جزای شرط .

هیچکس از کنایات از مبهمات مرکب مفعول بیواسطه علامت را حذف شده است .

عاجز يك اسم فاعل عربی عاجز تر صفت تفضیلی .
(از) حرف اضافه .

خویش از کنایات ضمیر مشترك متمم معنی صفت تفضیلی .

پایان کتاب

ضمیمه کتاب

نمونه‌ای از سؤال‌های مربوط به ادبیات فارسی سال‌های ششم
ریاضی و طبیعی

در پایان تجدید چاپ این کتاب مناسب بنظر آمد که پنج سؤال هریک شتمل بر پنج قسمت ضمیمه کتاب گردد تا دانش‌آموزان عزیز بنحوه سؤالات مربوط به ادبیات فارسی آشنایی بیشتری پیدا نمایند از این پنج سؤال اولی همان است که در روزنامه کیهان مورخ سی‌ام مهر ۴۹ با استفاده به بخشنامه وزارت آموزش و پرورش بعنوان نمونه درج شده بود و بقیه با توجه بآن سؤال تهیه گردیده است و نیز برای آشنایی بنحوه پاسخ دادن بسؤالها بدو سؤال اول پاسخ داده شده است و پاسخ سه سؤال دیگر را خود دانش‌آموزان بعنوان تمرین تهیه خواهند کرد .

- ۱ -

الف - در قطعه ذیل هشت غلط املائی وجود دارد صحیح آنها را در برگ امتحانی بنویسید : چنین خواندم که در ولایت روم باغبانی بود چالاک و در انواع عمارت زیرک و داحی . چمن باغ وی از نضت اشجار و اقراس و طراوت ازهار و انجار خاک در دیده ارم کرده و عرسه بستان وی از هاسن عرایص رباهین داغ بر دل هوران فردوس نهاده .

ب - معانی لغات زیر را در برگ امتحانی بنویسید :

گازر - زدودن - مثال - توقیع - مجاری - لغز - مادی - تضرع .

ج - پاسخ این سؤالات را در برگ امتحانی بنویسید :

۱ - پنج گنج یا خمسه از کیست و نام آنها چیست ؟ ۲ - اثر فخرالدین

اسعد گرگانی را نام ببرید .

۳ - دو کتاب تاریخی دوره سلجوقی را با نویسندگان آنها ذکر کنید

۴ - مدارس نظامیه را چه کسی بنیاد نهاد ؟

د - شرح معنای عبارت و اشعار ذیل را در برگه امتحانی بنویسید :

۱ در فطرت کائنات به وزیر و مشیر و معاونت و مظاهرت محتاج نگشت

تا بر آمد جامهای سرخ مل بر شاخ گل

پنجه‌های دست مردم سر فرو کرد از چنار

۳ مضیف غلام را بفرمود تا نغمه حداد آغاز کرد .

۴ تا زاغ بباغ اندر بگشاد فصاحت

بر بست زبان بلبل از لحن اغانش

۵ خلل به آل برمک راه یافته بود رشید بر مغایظه یحیی علی عیسی را

به خراسان فرستاد .

ه - با توجه به بیت ذیل پاسخ سؤالات دستوری را در برگه امتحانی

بنویسید : ۳ نمره .

گفتمش سوخت جانم آبی ده و آتش من فروشان از جوش

۱ گفتم چه فعلی است ؟

۲ من چه نوع کلمه‌ای است ؟

۳ آتش چه نوع کلمه‌ای است ؟

۴ مصرع اول چند جمله است ؟

۵ فاعل جمله اول کدام است ؟

۶ آتش چه حالنی دارد .

- ۲ -

الف در قطعه ذیل هشت غلط املائی وجود دارد :

چون براین سیاحت در مخاصمت نفس مبالغت نمودم به راه راست باز آمد
و به رقت صادق و حصبت بی ریا به علاج بیماران پرداختم و روزگار در آن
مستغرق گردانیدم تا به میامن آن درهای روزی بر من گشاده گشت و سلات
و موجب پادشاهان به من متوانر شد و به جاه و مال از امثال و اعران بگذشتم
ب - معانی لغات زیر را بنویسید :

شره - رضاع - بد سگ - الی - مناسک - ستوران - فراغ
گزاردن - اوج .

ج - پاسخ این سؤالات را بنویسید :

- ۱ - کتاب دانشنامه علایی از کیست ؟
- ۲ - اثر معروف شمس قیس رازی چه نام دارد ؟
- ۳ - دو کتاب تاریخی دوره مفعول را با ذکر نام نویسندگان آنها

بنویسید .

- ۴ رصدخانه مراغه را چه کسی ایجاد کرد و بدستور کی ؟
- ۵ شرح معنای عبارات و اشعار زیر را بنویسید :
- ۱ طایفه‌ای را از امثال خود در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم .
- ۲ پسندیده و نغز باید خصال که گاه آید و گاه رود جاه و مال .
- ۳ شب از او باندیشه همی خفتند .
- ۴ دانه‌ها چون در زمین پنهان شود سر آن سر سبزی بستان شود .
- ۵ خردمندی را که در زمره اجلاف سخن به بندد شکفته مدار که : آواز
بربط با غلبه دهل بر نیاید .
- ه سؤالاتی دستوری :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

- ۱ دوستان چه کلمه‌ای است ؟
- ۲ غم چه اسمی است ؟
- ۳ کنید چه فعلی است ؟
- ۴ دوستان چه حالتی دارد ؟
- ۵ شرح چه حالتی دارد .
- ۶ غم‌پنهانی چه اضافه‌ای است ؟

- ۳ -

الف - املا - درقطعه ذیل هشت غلط املائی وجود دارد آنها را پیدا کنید و صحیح هریک را بنویسید :

هارون‌الرشید از این جواب سخت تیره شد چنانکه آن هدیه - بروی منقص شد روی ترش کرد و درخواست . هارون عاقل بود، خود آن دانست که چه بود و یحیی چون به خانه آمد فضل و جعفر پسرانش گفتند ما بنده گانیم و ما را نرسد که بر سخن پدر اعتراض کنیم ، ما سخت برسیدیم از آن سخن بی مهابا که گفتی یحیی گفت تا بر جایم سخن حق ناچار بگویم و به تملق و ذرق مشغول نشوم که به افتعال و شعبده غذای آمده باز نگردد .

ب - معانی لغات :

میامن - توشه - طارم - عذیم‌النظیر - امائل - کرشمه - دویغ - کام
ج - تاریخ ادبیات :

- ۱ - دیوان شمس از کیست ؟
- ۲ - اثر معروف میرزا تقیخان سپهر چه نام دارد ؟
- ۳ - بزرگترین شاعر سبک هندی در دوره صفویه کیست ؟
- ۴ - نام دو کتاب معروف محمد عوفی را بنویسید .

د - معنای اشعار و عبارات زیر را بنویسید :

- ۱ - پدر با پسر راز گفتن گرفت - ز بیگانه مردم نهفتن گرفت .
- ۲ - خواجه اسباب ترفیه او بفزود .
- ۳ - علم سلاح جنگه شیطان است .
- ۴ - تأمل کنان در خطا و صواب به ازراژخایان حاضر جواب .
- ۵ - آدمیان را بفضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید
- ه - دستور :

کنیزك بیامد و ایشان را گفت تا این مرد مرا بخریده است من پیش او چراغ ندیده‌ام .

- ۱ - ندیده‌ام چه فعلی است ؟
 - ۲ - ایشان چه کلمه‌ای است ؟
 - ۳ - کنیزك چه کلمه‌ای است ؟
 - ۴ - در این عبارت چند جمله وجود دارد ؟
 - ۵ - فاعل فعل گفت کدام کلمه است ؟
- او چه حالتی دارد ؟

- ۴ -

الف در قطعه ذیل هشت غلط املائی وجود دارد آنها را پیدا کنید و

صحیح‌هریک را بنویسید :

شکال گفت مرا در این نواهی به مرغ زاری وطن است که عکس
خذرت آن برکنبد خضرای فلک میزند متنزحی ازعیش بافرح شیرین‌تر چون
دوخته توبی وهله حوراسبزوتر و آنکه از آفت دد و دام خالی الاطراف و افساد
وزحمت صباع و صوام فارق الاکناف .

ب معانی لغات :

نیو - شبگیر - ربع مسکون - مهجور - آرای صائبه رقیق الخلق - صغیر

گسیل داشتن .

ج - تاریخ ادبیات .

۱ - نویسنده اخلاق ناصری کیست و آن را بنام چه کسی نوشته است؟

۲ - اثر معروف عطا ملک جوینی چه نام دارد ؟

۳ - دو کتاب تاریخی دوره صفویه را با ذکر نام نویسندگان آنها

بنویسید .

۴ دونفر از شاعران معروف دوره مشروطیت را نام ببرید .

۵ شرح معنای عبارات و اشعار :

۱ کهن گشته این داستانها ز من همی نوشود بر سرانجمن .

۲ امل دام دیو است .

۳ یکی تحرمة عشا بسته و دیگری منظر عشا نشسته .

۴ چرا گوید آن چیز در خفیه مرد که گر فاش گردد شود روی زرد

۵ با یکدیگر انسی در محاورت و عیشی در مکاتبت میکردند .

ه دستور:

خورشید بپوشد ز غمش پیرهن خز این است همیشه سلب خوب خزانیش

۱ بپوشد چه فعلی است ؟

۲ ش در غمش چه لفظی است ؟

۳ همیشه چه لفظی است ؟

۴ - فاعل فعل بپوشد کدام کلمه است ؟

۵ - پیرهن چه حالتی دارد ؟

۶ سلب خوب چه اضافه‌ای است ؟

- ۵ -

الف. املا. در قطعه زیر هشت غلط املایی وجود دارد آنها را پیدا کنید
و صحیح هر يك را بنویسید :

اگر بر دین اصلاف بی‌ایغان و تیغین سبات کنم همچون آن جادو باشم
که بر نا بکاری مواظبت همی‌نماید و اگر در حیرت روزگار گزارم فرصت
فاعت گردد و ناساخته رهلت باید کرد و ثواب من آن است که بر ملازمت
اعمال خیر که زبده همه ادیان است اقتصار نمایم .

ب - معانی لغات:

متعذر - هیبت - استر - نهالی - پایتابه - متسد. نیوشه کردن - مزمن
ج - تاریخ ادبیات:

۱ کتاب درة القاج در چه علمی است و نویسنده آن کیست ؟

۲ دو اثر از شیخ بهایی را نام ببرید .

۳ در زمان صفویه زبان فارسی در کدام کشور (غیر از ایران) زبان

رسمی بود ؟

۴ فتحعلیخان صبا از شاعران چه دوره‌ای است ؟

د - شرح معنای عبارات و اشعار :

۱ مرأئیان را به حطام دنیا بتوان دانست .

۲ بهایم بهرو اندر افتاده خوار تو همچون الف بر قدمها سوار .

۳ منصور بن نوح را عارضه‌ای افتاد که مزمن گشت و برجای بماند .

سود متوانر - اگر چه اندك بود - بر منافع بسیار که بر وجه اتفاق افتد

اختیار کند .

۵ از ادب پر نور گشته است این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک.

ه دستور :

چو با مرد دانات باشد نشست ز بر دست گردد سر زیر دست

۱ دانا چه نوع صفتی است ؟

۲ نشست چه کلمه‌ای است ؟

۳ گردد چه فعلی است ؟

۴ ت در دانات چه حالتی دارد ؟

۵ در نیم شعر دوم سر چه حالتی دارد ؟

۶ مجموع شعر چه نوع جمله‌ای است ؟

پاسخ سؤاها

- ۱ -

الف غلطهای املائی در قطعه مزبور عبارت است از : داحی - نهضت - اقراس - انحار - عرسه - مهاسن - عرایض - ریاھین - هوران املائی صحیح الفاظ فوق : داهی - نرھت - اغراس - انھار - عرصه - محاسن - عرایس - ریاحین - حوران (۱) .

ب - معانی لغات : گازر : رختشوی ، زدودن = پاک کردن وصیقلی کردن فلزات و امثال آنها از زنگه مثال : فرمان و دستور . توقیع : دستوردادن با اجرای فرمانی بوسیله امضا در ذیل فرمان از طرف پادشاهان و حکام مجاری جمع مجری بمعنی محل عبور . نفز شیوا و پسندیده . مأوی جایگاه و پناهگاه . تضرع : فروتنی و گریه وزاری کردن .

ج - تاریخ ادبیات :

۱ - پنج گنج یا خمسه از نظامی گنجوی است و نام آنها عبارت است از : مخزن الاسرار - خسرو و شیرین - لیلی و مجنون - هفت پیکر -

۱ قطعه مزبور عیناً از روزنامه کیهان نقل شده و همانطور که ملاحظه میشود ، دارای نه غلط املائی است .

اسکندرنامه .

۲ اثر فخرالدین اسعد گرگانی ، منظومه ویس ورامین است .

۳ دو کتاب تاریخی دوره سلجوقی با نام نویسندگان آنها : راحة الصدور محمد بن علی راوندی . تاریخ بیهق علی بن زید بیهقی .

۴ مدارس نظامیه را خواجه نظام الملك حسن بن اسحق وزیر معروف سلجوقیان بنیاد نهاد .

د - شرح معنائعبارات و اشعار :

۱ در فطرت کائنات یعنی خداوند هنگام خلقت آسمان و زمین ، باینکه از کسی یاری بخواهد یا با کسی مشورت کند ، نیازی پیدا نکرد .

۲ تا برآمد جامهای مقصود این است که از وقتی که گلهای سرخ بزرگ که مانند جامهای شراب ارغوانی رنگ است ، بر شاخه های درخت گل پدیدار شد ، برگ چنار که مانند پنجه دست انسان است برای گرفتن این جامها دراز شد (یعنی پیدا شدن گل با روئیدن برگ چنار ، همزمان بود) .

۳ مضیف غلام را بفرمود یعنی مهماندار بر حسب درخواست مهمان به غلام خود امر کرد تا به خواندن آهنگ خدا که آهنگی است مورد علاقه شتران ، شروع نمود .

۴ تا زاغ بباغ اندر شاعر ضمن وصف پاییز میگوید : از وقتی که زاغان (زاغ بمعنی کلاغ سیاه است) در باغ جمع شدند و زبان گشادند بلبل از سرودن آهنگهای خوش ، دم فرو بست .

۵ خلل به آل برمک راه یافته بود یعنی وضع برامکه

متزلزل شده بود و بطرف نابودی میرفتند ، هارون الرشید بر خلاف میل یحیی
بر مکی و در مقابل غیظ و خشم او ، علی بن عیسی را بامارت خراسان فرستاد .
هـ دستور : گفتمش سوخت جانم

گفتم اول شخص مفرد از ماضی مطلق وجه اخباری است من . ضمیر
منفصل فاعلی آتش در این شعر اسم معنی است . مصرع اول سه جمله است
فاعل جمله اول ضمیر متصل (م) است . آتش مفعول بی واسطه است برای فعل
فرو نشان .

- ۲ -

الف غلطهای املائی در قطعه مزبور عبارت است از : سیاحت رقت ، حصبت
مستغرق ، صلات ، مواحب ، مقواطر ، افران ، صحیح آنها : سیاحت رغبت
حسبت مستغرق صلات ، مواهب ، متواتر ، اقران
ب - معانی لغات : شره = آذنبندی و حرص ، رضاع = شیر خواری کودکی
بد سگالی بد رفتاری و بد اندیشی مناسک : اعمال و عبادات مربوط به حج . ستوران
چارپایان فراغ = آسودگی ، گزاردن انجام دادن و بجا آوردن اوج : بلندی
در فضا : بلندترین نقطه در فضا .

ج تاریخ ادبیات :

۱ نویسنده دانشنامه علایی : ابوعلی سینا است .

۲ اثر معروف شمس قیس رازی کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم

است .

۳ دو کتاب تاریخی دوره مغول یکی جامع التواریخ تألیف خواجه

رشیدالدین فضل الله همدانی و دیگری تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی
قزوینی است .

۴ رصد خانه مراغه را خواجه نصیرالدین طوسی بدستور هلاکو خان بنیاد نهاد .

۵ معانی اشعار و عبارات :

۱ طایفه ای را از امثال خود . . . یعنی متوجه شدم که جمعی از همانندان من ، از حیث ثروت و مقام ، از من جلو افتاده اند .

۲ پسندیده و نغز مقصود این است که انسان باید بچیزهایی که در او ثابت است یعنی خصال و صفات توجه کند تا آن چیزها در او پسندیده و نیکو باشد و امور غیر ثابت و متغیر از قبیل ثروت و مقام که گاهی هست و گاهی نیست ، اهمیتی ندارد .

۳ شب از او به اندیشه همی خفتند . یعنی قدرت و عظمت او (مقصود سلطان محمود غزنوی است) باندازه ای است که پادشاهان دیگر بهنگام خفتن هم بیاد غضب و خشم او هستند ، یا در خواب هم از او بیمناکند .

۴ دانه ها چون در زمین یعنی نتیجه نهان شدن تخم گیاهان در زمین ، سر سبزی باغ و چمن می باشد .

۵ خردمندی را که در زمره اجلاف . . . یعنی از اینکه مردی خردمند ودانا در میان سبکسران خاموش می نشیند تعجب مکن ، مثل او مثل آهنگ بر ربط است که در مقابل صدای گوشخراش دهل اثری ندارد و شنیده نمیشود .

هـ دستور :

۱ دوستان صفتی است که بجای موصوف نشسته است .

۲ غم اسم معنی است

۳ کنید ، جمع از وجه امری است .

۴ دوستان حالت ندا دارد (در اصل ای دوستان بوده است)

۵ شرح مفعول بی واسطه است برای فعل (گوش کنید)

۶ - غم پنهانی اضافه موصوف به صفت است .

تطبیق اصطلاحات جدید با اصطلاحات قدیم

چون در پاره‌ای از کتابهای دستور که در سالهای اخیر انتشار یافته، بعضی از اصطلاحات دستوری تغییر پیدا کرده است برای اینکه خوانندگان گرامی از این حیث دچار اشکال نشوند، دوست و همکار ارجمند آقای ابراهیم آیة اللهی، اصطلاحات قدیم و جدید را با یکدیگر تطبیق کرده‌اند، که ضمیمه کتاب می‌گردد.

نهاد هر جمله. همان مسندالیه می‌باشد. و گزاره شامل مسند و اسناد است.

هر صیغه از افعال دو قسمت را در بردارد یکی قسمتی که بر مفهوم کار و زمان دلالت میکند و در کلیه صیغ عیناً می‌آید، قسمت دوم فقط مفهوم شخص و مفرد و جمع آنرا می‌رساند. نخستین را ماده فعل و دومین را شناسه فعل گویند بنابراین:

شناسه فعل همان ضمائر متصله فاعلی است،

مفعول کلمه‌ای است که فعل بر آن واقع می‌شود و علامت آن، حرف نشانه (را) می‌باشد.

حرف نشانه کلمه‌ای است که مقام کلمه دیگری را در جمله نشان دهد و آن بر دو قسم است:

یکی آنکه مقام مفعول را معین می کند و آن (را) می باشد .

دیگری آنکه مقام وابسته اسم را تعیین می کند و آن (ب) است .

وابسته اسم بر دو قسم است :

یکی صفت دیگری مضاف الیه که مقام آنها به دنبال اسم است و در این صورت در آخر اسم ، کسره حرف نشانه می آید . اما اگر صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه مقلوب یعنی واژگون گردید یعنی صفت پیش از اسم آمد یا مضاف الیه قبل از اسم (قبل از مضاف) قرار گرفت کسره حرف نشانه لازم نیست متمم اسم همان مضاف الیه است .

متمم فعل همان مفعول با واسطه (بواسطه) می باشد .

بدل : اسم یا عبارتی است که دنبال اسم می آید تا نام دیگر یا لقب یا شغل و مقام یا شهرت یا یکی دیگر از خصوصیات آن اسم را بیان کند ، بنابراین .

بدل در دستور زبان دوره اول متوسطه با بدلی که در علم نحو عربی تعریف می شود کاملاً فرق دارد بلکه عطف بیان و عطف نسق عربی با این بدل تطبیق می کند .

ضمیر پرسشی کلمه پرسشی (ادات استفهام) اگر پرسش از اسم را در برداشته باشد ضمیر پرسشی نامیده می شود و نشانه آن این است که در پاسخ آن اسمی گفته می شود چون این کلمه پرسشی جانشین اسم است و کار ضمیر را بعهده دارد بنابراین ضمیر پرسشی نامیده می شود : این کلاه کیست؟ کلاه حسن است .

صفت پرسشی گاه کلمه پرسشی (ادات پرسش) از چگونگی و صفت يك اسم پرسش می کند در این حالت کلمه پرسشی را صفت پرسشی می خوانیم

زیرا در جواب آن يك صفت بیان می‌شود : چگونه کنایی است ؟ کتاب خوبی است .

جمله پیوسته دو جمله که معنای یکی به دیگری پیوسته باشد و با حرف ربط و یا حرف شرط پیوستگی آنها ظاهر شود ، جمله پیوسته نامیده می‌شود آن قسمت که غرض اصلی گوینده را در بردارد ، جمله پایه ، و قسمت یا قسمتهای دیگر را ، جمله یا جمله‌های پیرو ، نامند .

ضمیر مبهم کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و کسی یا چیزی را بطور نامعین و نامشخص بیان می‌کند . بنابراین کلمات : که ، هر کس همه ، همه کس ، یکی ، دیگری ، دیگر : دیگران ، یکدیگر ، هر يك کس و هیچکس ، از ضمائر مبهم می‌باشند .

ضمیر جدا همان ضمیر منفصل است .

ضمیر پیوسته همان ضمیر متصل است .

ضمیر پیوسته اگر به فعل بپیوندد مفعول بحساب می‌آید ولی اگر به اسم بپیوندد متمم اسم یعنی مضاف الیه است .

باز بسته نهاد صفتی است که با فعل جمله واحدی را تشکیل می‌دهد و در عین حال به نهاد مربوط می‌شود یعنی مفهوم آن نسبت دادن حالت با صفتی به نهاد جمله است فعلهایی که با این صفت واحدی را تشکیل می‌دهد از (بودن شدن و مضارع آنها هستم و باشم می‌باشد .

مانند : فرخی در جوانی تنگدست بود ، ایرج سرگردان شد ، پرویز از هوشنگ بلند تراست ، ابرانیان مهربان هستند صفت باز بسته همیشه وابسته نهاد است و آنرا مسند نیز می‌گویند .

فهرست مطالب

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۲	جمله و اقسام آن	صفحه ۲	مقدمه چاپ دوم
۱۳	ارکان جمله	صفحه ۴	مقدمه چاپ اول
۱۴	جمله و کلام	صفحه ۴	دستور زبان فارسی
۱۴	اجزاء دیگر جمله	۴	کلمه دستور
	جمله اسمیه و جمله فعلیه	۴	دستور بضم دال
۱۵	جمله اخباری	۶	تعریف دستور و موضوع آن
۱۶	جمله انشایی	۶	مراحل سه گانه دستور
۱۶	جمله کامل	۶	فرق میان قواعد زبان
۱۶	جمله ناقص	۷	باقواعد انشاء و املاء
۱۷	« شرط و جزاء	۷	الفبا
۱۷	« مقترضه	۹	فرق میان همزه و الف
۱۸	اسم و اقسام و حالات آن	۹	صوت ، لفظ ، کلمه
۱۹	مفرد ، جمع ، اسم جمع	۱۰	حروف ابجد
۲۰	کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ	۱۱	انواع کلمه و اقسام جمله
۲۱	جمعه های عربی در فارسی	۱۱	دو نوع بحث صرفی و نحوی
۲۲	اسم جمع	۱۲	تجزیه و ترکیب

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
اسم عام و خاص	۲۲	مفعول با واسطه	۳۹
معرفه و نکره	۲۴	حالت اضافه	۴۱
فرق میان نکره و اسم عام	۲۵	مواردیکه حالت اضافه از بین میرود	۴۲
فرق میان اسم خاص و معرفه	۲۵	اقسام اضافه	۴۲
فرق میان اسم خاص و نکره	۲۵	اضافه ملکی	۴۳
آنجا که نکره معرفه میشود	۲۶	« تخصیصی	۴۴
جایی که نکره در حکم اسم عام است	۲۶	« توضیحی	۴۴
اسم ذات و معنی	۲۶	« بیانی	۴۴
اسم بسیط و مرکب	۲۷	« بنوت	۴۴
فرق میان ترکیب اضافی و اسم مرکب	۲۸	« تشبیهی	۴۵
انواع اسم مرکب	۲۸	« استعاری	۴۶
پیشاوند و پسوندهای معروف	۲۹	« موصوف بصفه	۴۶
جامد و مشتق	۳۳	فرق میان صفت و مضاف الیه	۴۶
مترادف، مشترک، متضاد، متشابه	۳۳	متعدد بودن مضاف و مضاف الیه	۴۷
مصغر	۳۴	تابع اضافات	۴۷
مصدر و اسم مصدر	۳۰	حالت ندا	۴۷
حالات اسم	۳۶	حالت لطفی	۴۸
حالت مسند الیهی	۳۷	حالت عطف بیانی	۴۹
حالت فاعلی	۳۷	حالت بدلی	۵۰
حالت مسندی	۳۷	حالت تأکیدی	۵۰
احات مفعولی	۳۷	حالت متممی	۵۱
مفعول بی واسطه	۳۸	حالت صفتی	۵۱
		مختصات اسم	۵۲
		تجزیه و ترکیب	۵۳
		« «	۵۵

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۷۰	صفات عربی در فارسی		دوم از اقسام کلمه
۷۲	تجزیه وتر کتب	۵۶	صفت
	سوم از اقسام کلمه	۵۷	اقسام صفت
۷۵	کنایات	«	اسم فاعل
۷۶	اقسام کنایه	۵۸	اسم فاعل سماعی و قیاسی
۷۶	ضمیر و اقسام آن	۵۸	صفت مشبیه
۸۰	حالات ضمیر	۵۸	فرق میان صفت مشبیه و اسم فاعل
۸۱	اسم اشاره	۵۹	صیغه مبالغه
	(آن) در چه وقت ضمیر و چه وقت اسم -	۶۰	صفت مبالغه
۸۲	اشاره است	۶۱	صفت مفعولی
۸۲	حالاتهای اسم اشاره	«	فرق میان فاعل و اسم فاعل
۸۳	موصول	۶۲	و مفعول و اسم مفعول
۸۴	اقسام (که) و (چه)	۶۲	اسم فاعل و مفعول مرخم
۸۴	فرق میان که و چه وصل و ربط	۶۳	صفت نسبی
۸۵	مبهمات	۶۴	صفت شغلی
۸۶	حالات مبهمات	۶۳	صفت تفضیلی و عالی
۸۶	ادوات استفهام	۶۵	فرق میان صفت تفضیلی و عالی
۸۸	تجزیه وتر کتب	۶۶	اسم مضمر یا صفت مضمر
۹۲	چهارم از اقسام کلمه - عدد	۶۷	صفت مطلق
۹۲	معدود	۶۸	جائیکه صفت بجای موصوف می نشیند
	آنجا که عدد معدود با هم حکم صفت -	۶۸	حالاتهای صفت
۹۳	را پیدا میکنند	۷۰	مطابقه صفت با موصوف

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
ماضی استمراری	۱۰۸	اقسام عدد - عدد اصلی	۹۳
ماضی بعید	۱۰۹	عدد مرکب	۹۴
افعال معین	«	عقود	۹۵
ماضی نقلی باقریب	۱۱۰	عدد معطوف	۹۵
ماضی التزامی	۱۱۱	« ترتیبی یا وصفی	۹۶
مضارع	۱۱۲	« کسری	۹۷
مضارع	«	« توزیعی	۹۷
زمان حال استمراری آنجا که مضارع		« مبهم	۹۸
معنی ماضی و ماضی معنی مضارع میدهد		حالاتهای عدد	۹۸
مستقبل	۱۱۳	جائیکه مقصود از کلمه لفظ آن باشد	۹۹
وجوه افعال		الفاظی که باء و د تناسب دارد	۹۹
وجه اخباری	۱۱۴	پنجم از اقسام کلمه - فعل	
معنی خبر	«	تعریف فعل	۱۰۱
وجه امری	۱۱۴	مصدر و اسم مصدر	۱۰۲
امر منفی با نهی	۱۱۵	علامه مصدر	»
وجه شرطی	۱۱۶	اقسام مصدر	«
وجه مصدری	«	اسم مصدر و اقسام آن	۱۰۵
وجه التزامی	۱۱۷	حالاتهای مصدر و اسم مصدر	۱۰۶
وجه وصفی	«	اقسام فعل	۱۰۷
لازم و متعدی	۱۱۸	اقسام ماضی	«
فعل لازم چگونگی متعدی میشود	«	ماضی مطلق	«
معلوم و مجهول	۱۱۹	شش شخص فعل	«
فعل عام و خاص	۱۲۰		

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
فعل نهی و نفی و جحد	۱۲۰	دو نوع فعل دیگر	۱۳۱
فعل استفهام	۱۲۱	فرق میان باید و بایست؛ بود و بود	«
فعل تام و ناقص	۱۲۲	تجزیه	۱۳۲
فعل متصرف و غیر متصرف	«	ششم از انواع کلمه - حروف اضافه	۱-۵
فعل قیاسی و سماعی یا باقاعده	«	انواع حروف اضافه	۱۳۶
و بیقاعده	۱۲۳	الفاظ یا حروف دائم الاضافه	«
معنی قیاس و سماع	«	یا غالب الاضافه	۱۳۸
فعل سالم و غیر سالم	«	هفتم از انواع کلمه - حرف ربط	۱۴۰
فاعل و مفعول	۱۲۴	هشتم از انواع کلمه - قید	۱۴۳
سخنی در باره حذف فاعل و مفعول	«	انواع قیود	۱۴۳
و فعل و بعضی حالات دیگر	«	قید مختص و مشترک	۱۴۴
آنها	۱۲۴	فرق قید و صفت	۱۴۵
تعدد فاعل و مفعول	۱۲۵	ادوات	۱۴۶
متمم فاعل و مفعول	۱۲۶	ادوات تأکید	«
نکره بودن فاعل	۱۲۷	« استفهام	۱۴۷
حذف فعل بقرینه	۱۲۷	« استثنا	«
مطابقه فعل و فاعل	۱۲۸	« آرزو	۱۴۸
توضیح در باره جمله اسمیه و فعلیه	«	« تشبیه	«
حقیقت و مجاز	۱۲۹	« ندا و شرط و تکرار	«
فعلهای نادر	«	نهم از انواع کلمه - صوت و اسم صوت	۱۵۰
فعل دعایی	۱۳۰	صوت و انواع آن	«
فعل شروعی	«	اسم صوت	۱۵۲
		توضیحی در باره تجزیه و ترکیب	۱۵۳

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	دو ضمیمه کتاب :		هر يك از نه قسم كلمه چگونه
۱ - سؤالهای مربوط به امتحان		۱۵۳	تجزیه و ترکیب میشود
ادبیات فارسی		۱۵۷	ملک اسم و حرف
۲ - تطبیق اصطلاحات جدید دستوری با			تجزیه و ترکیب عبارتی از
اصلاحات قدیم .		۱۵۳	چهار مقاله
غلطنامه			تجزیه و ترکیب حکایتی
		۱۵۹	از گلستان

غلطنامه واستدراکات

خواهشمند است اغلاط ذیل را قبلا در کتاب تصحیح فرمایید :

صفحه	سطر	بعد از کلمه	غلط	صحیح
۱۳	۱۳	بازداشتن	پیاده را	پیاده
۱۷	۷	میزامند	و نیز زائد است	
۴	۱۲	چنین	گفته است	گفته است
۲۰	۱۹	شدن	(آن)	به (آن)
۲۱	۴	سر سطر	قبلی	قبل
۴	۶	به	کلمات	کلماتی
۴	۹	نوع	جمع	جمع
۲۲	۶	ملفوظ	باشد	یا الف و یاء باشد
۲۳	۱۷	یعنی	همانند آن	همانندان
۲۶	۸	آمده	یاء نکره است	بدون یاء نکره است
۲۸	۶	آخر سطر	موصوف	(موصوف)
۳۱	۲	قبیل	درزا	درازا
۳۲	پاورقی	کلمه	سرایدار	سرایدار و رودبار
۴۲	۱۳	خانه	(خان)	د خان
۴۲	۱۷	نظر	وصاحب دل	و صاحب دل

صفحه	سطر	بعد از کلمه	غلط	صحیح
۴۳	۱۳	باشد	: مانند	مانند :
۴۵	سر سطر اول -		پسر	ناصر پسر
۴۷	۶	سر سطر	مضاف الیه	مضاف
۴۷	۱۱	تتابع	اضاف	اضافات
۴۷	۱۲	ز	سیل	سبیل
۴۷	۱۵	دیگری	اورا	را
۴۸	۹	لفظ	آیا	ایا
۵۱	۱۹ (پاورقی) کند		مانند مفعول زائد است	
۵۳	۱۰ (است)		(کلمه پیغمبر - زائد است	
۵۵	۷ بسیط		(در اصل مرکب) زائد است	
۵۹	۳ شنوا		صفت مشبیه (صفت مشبیه)	
۶۰	۱۶ چون		بمعنی	بمعنی
۷۰	آخر (پاورقی) آورده اند:		جوانان، نا آزمودگان - جوانان نا آزمودگان	
۷۳	۴ مسندی		مسند الیه	یا متممی
۷۳	۹ برای		(مانند)	(مانده)
۷۶	۲۱ ایشان		ضمیرهای مزبور هر يك از ضمیرهای مزبور	
۷۷	۳ آن		میباشد ضمیر (م) ضمیر (م) میباشد	
۷۸	۲ خود		خویشتن	خویش و خویشتن
۷۸	۱۴ اضافه		از	(از)
۷۸	۲۱ است		میگوید	مانند میگوید
۷۹	۲۰ (پاورقی) غیر از		ضمیر	ضمیر و اسم اشاره و موصول
				و اسم استفهام
۸۰	۲۳ (پاورقی) با		گردون زاند است	

صنحه	سطر	بعد از کلمه	غلط	صحیح
۸۴	۱۳	میکند	(در) زائد است	صحیح
۸۸	۱۳	کد	عديم النظر ند	عديم النظر ند
۹۳	۱۸	شده	و بیشتر	و بیشتر
۹۵	۱۱	نه	است	باشد
۹۷	۱۱	عدد	ومعدو	ومعدود
۱۰۳	۲۱	جنگ	اراده شود	مفهوم جنگ
۱۰۳	آخر	شنیدن	يازیدز	يازیدن
۱۰۶	۷	این	این	یاء
۱۰۶	۲۰	باشند	خواستن توانستن است	خواستن ، توانستن است
۱۰۷	۹	سرسطر	مصدر واسم مصدر	مصدر
۱۰۸	۳	دوم شخص مفرد	يامفرد	يامفرد مخاطب
۱۰۹	سطر آخر (پاورقی) است	آن فعل	آن فعل	آن فعل
۱۱۰	۴	میشود	از، افعال	از افعال
۱۱۱	۷	گذشته	از، افعال	از افعال
۱۱۵	۱۸	مفرد	: وقوع	وقوع
۱۱۵	۱۸	مفرد	(جمله و سوم شخص مفرد)	زائد است
۱۱۶	۶	دومی را	جرا	جزا
۱۱۷	۱۳	سرسطر	گر بعد از	واگر بعد از
۱۱۷	سطر آخر (پاورقی)	بشرطی	بشرطی	بشرطی
۱۱۸	۱۸	پساوند	ایندن	آیندن
۱۱۹	۴	سرسطر	خندانند	یا خندانند
۱۲۱	۶	گیرد	ادوات	ادات

صفحه	سطر	بعد از کلمه	غلط	صحیح
۱۲۲	۵	یا	تقدیر	تقریر
۱۲۲	۱۳	بود	(که)	که
۱۲۳	۱۰	یا	باقاعده	بی قاعده
۱۲۳	سر سطر	توضیح قیاس	توضیح	قیاس
۱۲۷	۲	بودن	فاذل	فاعل
۱۲۹	۱۳	که	حقیقت	حقیقه
۱۳۱	۱۹	بایستم	بایستن بایستم	بایستی بایستم
۱۳۴	۲	میسازند	ماضی استمراری	مضارع
۱۳۵	۱۷	باشد	جمله (حروف اضافه مشهور عبارتست از: حذف شده است	
۱۳۶	۳	میباشد	جمله (بسلامت وارد شد یعنی همراه با سلامتی) حذف شده است	
۱۳۶	۲۱	یاری	با پشتکار	: با پشتکار
۱۴۱	۸	کلمه	اتاق	اتاق
۱۴۱	۱۵	نه	در دبستان	درستان
۱۴۵	سر سطر	جمله (از خود را مقید کرده است)	در دنباله پاورقی	
			صفحه قبل میباشد	
۱۴۷	۲۱ (پاورقی است)		(لفظ شده است)	زائد است
۱۵۰	۱۶ (پاورقی)		زهازه	چندخه
۱۵۱	۲۱	یعنی	بترسی	بقرس
۱۶۰	۲۰	است	در نظر	زائد است